

مؤسسه فرهنگی قرآن و عترت حکمت صافیة

مؤسس استاد علامه سید علی موسوی (ره)

موضوع: متن اراده های قبل از درس

مبحث اراده

از تاریخ ۱۹/۰۲/۱۴۰۰ الی ۲۵/۰۲/۱۴۰۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست ارائه‌ها و تاریخ

۱	ارائه دهنده: خانم م. ابویی، بررسی فطرت اولی و ثانی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۲/۱۹
۱	مثال در اینکه هدف و غرض فاعل برای مادون خود نیست
۲	ریشه نقص در ممکنات
۳	نتیجه
۳	توضیحی دیگر در فطرت اولی و ثانی
۵	ارائه دهنده: خانم کمالی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۲/۲۶، تاریخ تدریس استاد: ۱۳۸۲/۹/۱۸
۵	مرور بر گذشته
۵	نقص در موجودات از فطرت اولی و ثانی
۶	نقص در موجودات از استعداد عینی‌شان
۶	در خدا شوب و نقص راه ندارد
۷	اما معنی کلمهٔ نقص
۷	حی و قیوم بودن حق بر همه سایه می‌اندازد
۸	نتیجه
۹	ارائه دهنده: خانم بهزادمنش، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۳/۲
۹	توضیح کیفیت نفسانی
۹	چگونگی اراده عین ذات در حضرت اله
۹	ماهیت دارای اطوار گوناگونی از وجود
۹	مفهوم‌ها جدا اما مصداق یکی
۱۰	نگاه و شوق فقط به سوی یار باشد و بس
۱۱	راه رسیدن به شوق در سالک
۱۲	ارائه دهنده: خانم ل. سادات. میرعابدینی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۳/۹، تاریخ تدریس استاد: ۱۳۸۲/۹/۲۵
۱۲	مروری بر فصل‌های گذشته
۱۳	اراده خدا عین ذات او و مقابلی به نام کراهت ندارد
۱۳	نظر متکلمین و فلاسفه الهی در اراده
۱۴	چهار اصل ملاصدرا بر اینکه اراده حق عین علم به نظام اصلح است
۱۵	زانو زدن در برابر قرآن با دید فلسفی
۱۷	ارائه دهنده خانم ویسی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۳/۱۶، تاریخ تدریس استاد: ۱۳۸۲/۱۰/۲
۱۷	اراده و کراهت در مخلوق
۱۸	سازگاری همه وجودات در نشئه نفس
۱۹	امور مختلف المعانی
۱۹	وجودات متباین
۲۰	مواد متفرق
۲۱	ارائه دهنده: خانم شعبانی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۴/۷
۲۱	«فی تفسیر اراده و الکراهه»
۲۱	مروری بر گذشته
۲۱	تباین بین وجود حضرت حق و سایر ممکنات
۲۲	اراده از سنخ مفهوم است

- سخن از مشاهده است نه برهان..... ۲۳
- چگونگی رسیدن انسان به مقام مشاهده..... ۲۴
- ارائه دهنده: خانم م.ابویی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۴/۱۳ ۲۵
- اصل وجود یک حقیقت واحد است..... ۲۵
- وجود مطلق..... ۲۵
- وجود مقید..... ۲۵
- وجود مطلق و مقید از نظر فلسفی..... ۲۵
- وجود مطلق و مقید از نظر ملاصدرا..... ۲۶
- شناخت ارزش وجود..... ۲۸
- هیچ کس نمی تواند حقیقت وجود را بیابد..... ۲۸
- ارائه دهنده: ؟ ، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۴/۲۰ ۲۹
- سریان وجود در موجودات..... ۲۹
- عنایت وجود از اشراق حق هست..... ۲۹
- بروز هر موجود به اندازه استعداد خودش..... ۲۹
- نظر ارسطو و فلاسفه غرب در پیدایش عالم..... ۳۰
- نظرات مختلف در پیدایش عالم..... ۳۰
- جدال ها برای حفظ درون است یا حفظ بقاء..... ۳۱
- ارائه دهنده: خانم س.ابویی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۴/۲۷ ۳۲
- توضیح در طلب و اراده..... ۳۲
- اراده و کراهت در حیوان کیفیت نفسانی است..... ۳۲
- اشتباه اشاعره و معتزله در اراده..... ۳۳
- تعریف اراده و کراهت از دو جهت مشکل است..... ۳۳
- تعریف اراده..... ۳۴
- تعریف اراده در عرفان..... ۳۵
- چگونگی اخلاص..... ۳۵
- ارائه دهنده: خانم رنگین کمان، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۵/۳، تاریخ تدریس استاد: ۲۳/۱۰/۱۳۸۲..... ۳۶
- منشأ پیدایش اراده و کراهت در انسان..... ۳۶
- نظر ابن سینا و عرفا در اراده و کراهت..... ۳۶
- ممیز چگونگی اراده یا کراهت به امری..... ۳۶
- تحقیق در غدیر خم..... ۳۷
- ارائه دهنده: خانم گرمابدری، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۵/۱۰ ۴۰
- توضیح در صفات حضرت حق و ربط آن با اراده..... ۴۰
- نکته ای در عظمت اهل بیت (ع)..... ۴۰
- در صفات ذاتی حق نمی توان خدا را تشبیه با صفات انسان کرد..... ۴۰
- تقسیم صفات الهی از نظر متکلمین..... ۴۱
- صفات فعلی..... ۴۲
- نظرات مختلف در اراده خداوند..... ۴۲
- نظر اشاعره در صفات حق..... ۴۳
- نظر معتزله در صفات حق..... ۴۳

- ارائه دهنده: خانم رستمی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۵/۱۷، تاریخ تدریس استاد: ۱۳۸۲/۱۰/۳۰ ۴۴
- بررسی نظرات اشاعره و معتزله ۴۴
- معرفی اشاعره ۴۴
- نظر اشعری‌ها در مورد صفات حضرت حق ۴۴
- نظر اشعری‌ها در معاد، وجود و ماهیت، نیک و بد، حسن و قبح ۴۴
- مبنای فکری معتزلی ۴۵
- نظر معتزلی‌ها در خیر و شر، حسن و قبح، معاد، وجود و ماهیت، امامت ۴۵
- نظر معتزلی‌ها در مورد حسن و قبح ۴۵
- نظر معتزله‌ها در مورد معاد ۴۵
- تحقیق در نص ۴۶
- من حیوانی و من ملکوتی در انسان ۴۶
- ارائه دهنده: خانم س. غلامی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۵/۲۴، تاریخ تدریس استاد: ۱۳۸۲/۱۱/۷ ۴۸
- روش عنوان دادن توسط حضرت صدرا ۴۸
- نظر حضرت استاد: عنوان باید با معنون سازگار باشد ۴۸
- تحقیق در عنوان ۴۹
- ستایش‌ها و نکوهش‌های بی‌مورد و اثرات مخرب آن ۴۹
- ارائه دهنده: خانم نسرین نعیمی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۵/۳۱، تاریخ تدریس استاد: ۸۲/۱۱/۷ ۵۲
- معنی لغوی اراده ۵۲
- شش مرحله برای اراده ۵۲
- نظرات مختلف در اراده ۵۲
- تفاوت اراده و ارادت ۵۳
- ضحاک تجسمی بر ارادت ۵۴
- ارائه دهنده: خانم م. ابویی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۶/۷، تاریخ تدریس استاد: ۸۲/۱۱/۱۴ ۵۶
- تفاوت شوق و اراده ۵۶
- مراحل رسیدن به شوق ۵۸
- اشتیاق و تفاوت آن با شوق ۵۸
- ارائه دهنده: خانم م. بابایی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۶/۱۴ ۶۰
- تفسیرهای گوناگون از اراده و کراهت ۶۰
- نظر حضرت استاد درباره ایجاد شوق در افعال ۶۱
- نظر عرفا در شوق ۶۲
- یاران امام حسین(ع) مصداقی از شوق واقعی ۶۲
- ارائه دهنده: خانم خسروی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۶/۲۱، تاریخ تدریس: ۱۳۸۲/۱۱/۲۱ ۶۳
- قول بعض اذکیاء در فرق بین اراده و کراهت ۶۳
- دلایلی در تفاوت بین شوق و اراده ۶۳
- تحقیق حضرت استاد در تفکر، تتبع، نوآوری ۶۴
- ارائه دهنده: خانم عبدی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۶/۲۸ ۶۸
- تفاوت شوق و اراده از نظر اذکیاء ۶۸
- نظر حضرت استاد درباره نظر اذکیاء ۶۸
- همراهی علت با معلول چگونه است؟ ۶۹

۷۰	ارائه دهنده: خانم پاکدامن، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۷/۴
۷۱	نظر بعض اهل تحصیل در اراده و اشکال بر آن
۷۱	سه دلیل ازکیاء
۷۲	نظر حضرت صدرا بر بیان ازکیاء
۷۴	ارائه دهنده: خانم ارعایت، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۷/۱۱
۷۴	جلد ۶/ صفحه ۳۳۹
۷۵	ارتباط وجود با اراده
۷۵	مثال از حضرت استاد در تفاوت اراده و نیت‌ها
۷۶	حضرت استاد: من نمی‌خواهم اراده شما را استعمار کنم شما را ارائه الطریق می‌کنم
۷۷	کدام اراده در زندگی سند است
۷۸	ارائه دهنده: خانم رجب بلوکات، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۷/۱۸
۷۸	تحقیق پیرامون اراده از جهات مختلف
۷۸	حضرت صدرا: اراده در انسان امر بدیهی و بی‌نیاز از اثبات است
۷۸	لغت اراده
۷۹	تعریف اراده از نظر حضرت ملاصدرا
۷۹	مراحل انجام فعل ارادی انسان از نظر حضرت صدرا
۸۰	تفاوت بین قدرت و اراده و داعی در خدا و انسان
۸۱	ارائه دهنده: خانم فداکار، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۷/۲۵
۸۱	جلد ششم اسفار/ صفحه ۳۴۰
۸۱	آیا اراده و محبت معنای یکسانی دارند؟
۸۱	توضیح در قدرت
۸۲	اراده، قدرت و طلب در خداوند یکی است
۸۲	فرق بین اراده خدا و خلق
۸۲	تجسم اراده غیر ثابت و سست به تار عنکبوت
۸۳	چرا لغت وهن را آوردند؟
۸۵	ارائه دهنده: خانم دشتکی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۸/۲، تاریخ تدریس: ۱۳۸۰/۱/۱۱
۸۵	درس جلد ۶/ صفحه ۳۴۱
۸۵	در عظمت حضرت رسول (ص)
۸۵	مروری بر گذشته
۸۵	توضیح در حدیث مبتنی بر خلق انسان بر صورت رحمان
۸۶	نظر حضرت استاد در مورد صورت رحمانی
۸۷	روح بخاری و اقسام آن
۸۷	اما ادامه توضیح استاد در عبارت
۸۹	ارائه دهنده: خانم ا. غلامی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۸/۹، تاریخ تدریس: ۱۳۸۱/۱/۱۱
۸۹	جلد ۶ اسفار/ صفحه ۳۴۱
۸۹	انسان بر صورت رحمان خلق شده
۸۹	نحوه افاضه حیات به انسان
۹۰	نظرات مختلف درباره هدف از آفرینش انسان
۹۳	ارائه دهنده: خانم منصور، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۸/ ۲۳

- ۹۳..... مراحل چهارگانه رفتن به سوی طلب
- ۹۴..... تحقیق حضرت استاد در نظر شیمی دانان در اراده
- ۹۵..... ارائه دهنده: خانم هاشمی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۸/۳۰، تاریخ تدریس: ۱۳۸۳/۱/۲۵
- ۹۵..... ص ۳۴۳ جلد ششم اسفار
- ۹۵..... توضیح در اراده انسان
- ۹۵..... صفات ثبوتی
- ۹۶..... نظرات مختلف درباره اراده خدا
- ۹۶..... اقسام اراده الهی و بیان آن در قرآن
- ۹۶..... «انه امره اذا اراد شیئا ان یقول کن فیکون»
- ۹۸..... ارائه دهنده: خانم ندا نعیمی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۹/۷
- ۹۸..... علم و اراده از نظر حضرت صدرا
- ۹۸..... چهار مرحله برای انجام کار در ممکن، نه برای حضرت حق
- ۹۸..... نظرات مختلف در علم و اراده در حضرت حق
- ۹۹..... نظر حضرت ملاصدرا در علم و اراده حضرت حق
- ۱۰۱..... ارائه دهنده: خانم خانی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۹/۱۴
- ۱۰۱..... فصل ۸ مبحث اراده
- ۱۰۱..... بیان شبهات درباره اتحاد علم با اراده
- ۱۰۱..... شبهه شیخ کلینی
- ۱۰۲..... پاسخ حضرت ملاصدرا به شبهه
- ۱۰۲..... اقسام وجود از نظر ارسطو
- ۱۰۴..... ارائه دهند: خانم بختیاری، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۹/۲۱
- ۱۰۴..... هر چه از حق هست خیر است
- ۱۰۴..... مراحل پیدایش انسان از بیان حضرت استاد
- ۱۰۵..... شرّ در بشر از خلقیات اوست نه از خلقت او
- ۱۰۶..... خیر و شر در درختان و حیوانات
- ۱۰۷..... ارائه دهنده: خانم ویسی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۹/۲۸، تاریخ تدریس: ۱۳۸۳/۲/۸
- ۱۰۷..... جلد ۶ اسفار/ بحث اراده، فصل ۸ / صفحه ۲۶۱ چاپ جدید
- ۱۰۷..... غایت فعل در حضرت حق
- ۱۱۱..... ارائه دهنده: خانم س. ابویی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۱۰/۰۵
- ۱۱۱..... جلد ۶ اسفار/ بحث اراده، فصل ۸ / صفحه ۳۴۳ و ۳۴۴
- ۱۱۱..... اشکال اول مستشکل : اراده خدا عین علم خدا نیست
- ۱۱۲..... نظر شیخ کلینی(ره) در اینکه گفتند اراده خدا عین علم او نیست
- ۱۱۲..... پاسخ حضرت ملاصدرا به این اشکال
- ۱۱۳..... نظر حاج ملاهادی سبزواری(ره) در پاسخ به حضرت ملاصدرا و این اشکال
- ۱۱۵..... ارائه دهنده: خانم ع. سادات میرعابدینی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۱۰/۱۲
- ۱۱۵..... جلد ۶ اسفار/ بحث اراده، فصل ۸ / صفحه ۳۴۶
- ۱۱۵..... مستشکل: پیدایش موجودات در زمان خاص
- ۱۱۵..... به اراده خدا مرتبط است نه به علم خدا
- ۱۱۶..... پاسخ ملاصدرا به مستشکلین

۱۱۷	نتیجه گیری
۱۱۷	نظر حضرت استاد موسوی (ره).....
۱۱۸	ارائه دهنده: خانم کمالی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۱۰/۱۹.....
۱۱۸	جلد ۶ اسفار/ بحث اراده، فصل ۸ / صفحه ۲۶۱ چاپ جدید.....
۱۱۸	اراده حق همراه با حکمت و تدبیر.....
۱۱۸	چگونگی اراده انسان.....
۱۱۹	آیا جوهر شخصیت انسان علم است یا اراده؟.....
۱۲۰	اراده خدا و مخلوق از بیان حضرت ابوالحسن (ع).....
۱۲۱	ارائه دهنده: خانم تائبی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۱۰/۲۶.....
۱۲۱	جلد ۶ اسفار/ بحث اراده، فصل ۸ / صفحه ۳۴۴.....
۱۲۱	اراده حق، خیر محض.....
۱۲۱	شرهای در عالم از ضعیف‌های عالم است.....
۱۲۲	پسیکوفیزیک.....
۱۲۴	ارائه دهنده: خانم رنگین کمان، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۱۱/۳.....
۱۲۴	خیر محض در عالم پوشیدن لباس حکمت است.....
۱۲۵	تحقیق در مورد شأن نزول آیه‌ای از قران در باب عصمت الهی فاطمه الزهرا(س).....
۱۲۸	ارائه دهنده: خانم زابویی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۱۱/۱۰.....
۱۲۸	موضوع: اراده حضرت حق صفحه ۳۴۴.....
۱۲۸	انواع شر.....
۱۲۸	شبهه دوگانه پرستان.....
۱۲۹	پاسخ به شبهه از نظر افلاطون.....
۱۲۹	نظر ارسطو در تکمیل پاسخ افلاطون.....
۱۲۹	نتیجه.....
۱۳۰	تعریف بالعرض:.....
۱۳۰	نظر علامه طباطبایی در حسنات و سیئات.....
۱۳۱	نکته‌ای در خیر و شر از حضرت استاد موسوی.....
۱۳۱	خیرها از نیروی محرکه‌اند یا از دراکه؟.....
۱۳۲	تجسم نهیب خیر از درون.....
۱۳۳	ارائه دهنده: خانم ل. سادات میرعابدینی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۱۱/۱۷.....
۱۳۳	موضوع: جلد ششم اسفار فصل هشتم.....
۱۳۳	تعریف صفت فعل و ذات.....
۱۳۳	پاسخ اول حضرت صدرا به شبهه شیخ کلینی.....
۱۳۵	ارائه دهنده: خانم فداکار، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۱۱/۲۴.....
۱۳۵	موضوع: اراده حضرت حق صفحه ۳۴۴_ جلد ششم.....
۱۳۵	شرها در عالم عرضی است نه ذاتی.....
۱۳۵	آیا شرور در قضای الهی وارد می‌شود؟.....
۱۳۸	ارائه‌دهنده: خانم شعبانی، تاریخ ارائه درس: ۱۴۰۰/۱۲/۱.....
۱۳۸	موضوع: جلد ششم، فصل هشتم.....
۱۳۸	اشکال شیخ کلینی(ره) در اراده حق.....

۱۳۸	پاسخ حضرت صدرا به شبهه شیخ کلینی(ره).....
۱۳۸	نظر مرحوم حاج ملاهادی سبزواری در پاسخ اول حضرت صدرا.....
۱۳۹	نظر حضرت استاد موسوی(ره) در پاسخ اول حضرت صدرا.....
۱۴۱	ارائه‌دهنده : خانم رنگین کمان، تاریخ ارائه:۱۴۰۰/۱۲/۸.....
۱۴۱	موضوع: جلد ششم، فصل هشتم صفحه ۳۴۵.....
۱۴۱	توضیح در جمله: خداوند راضی به کفر بندگان نمی‌شود.....
۱۴۱	در عظمت مادر حضرت موسی ابن جعفر(ع).....
۱۴۳	ارائه‌دهنده : خانم پاکدامن، تاریخ ارائه:۱۴۰۰/۱۲/۱۵.....
۱۴۳	موضوع: جلد ششم اسفار، فصل هشتم صفحات ۳۴۴ و ۳۴۵.....
۱۴۳	شروع اندک بالعرض داخل در قضای الهی شدند.....
۱۴۳	خدا شر و کفر را بر بندگان نمی‌خواهد.....
۱۴۴	معضلات علمی و نرسیدن به غایت آن.....
۱۴۵	ارائه‌دهنده : خانم س.ابویی، تاریخ ارائه:۱۴۰۰/۱۲/۲۲.....
۱۴۵	موضوع: جلد ششم اسفار.....
۱۴۵	دو شبهه مطرح شده راجع به اتحاد اراده با علم.....
۱۴۶	توضیحات حضرت استاد.....
۱۴۶	توضیح در (مبدعات، مخترعات، مکونات).....
۱۴۷	جواب اشکال از دید حضرت ملاصدرا.....
۱۴۷	تحقیق در جعل.....
۱۴۸	ارائه‌دهنده : خانم کارگر(م.عبدی)، تاریخ ارائه:۱۴۰۰/۱۲/۲۹.....
۱۴۸	موضوع: جلد ششم اسفار، مبحث اراده، فصل هشتم، صفحه ۳۴۵.....
۱۴۸	در عظمت حضرت مهدی(عج).....
۱۴۸	اشکال دوم در اتحاد اراده و علم.....
۱۴۹	پیدایش ممکنات در وقت معین (تحقیق از رساله های حضرت استاد).....
۱۴۹	معنای کلمه قدر.....
۱۵۲	ارائه‌دهنده : خانم ویسی، تاریخ ارائه:۱۴۰۱/۰۱/۰۷.....
۱۵۲	موضوع: جلد ششم اسفار، مبحث اراده، فصل هشتم، صفحه ۳۴۶.....
۱۵۲	نظرات مختلف در پیدایش عالم.....
۱۵۳	آثار عنایت حضرت اله در خلق مرکبات و عنصریات.....
۱۵۵	ارائه‌دهنده : خانم رنگین کمان، تاریخ ارائه: ۱۴۰۱/۰۱/۱۴.....
۱۵۵	موضوع: جلد ششم اسفار، مبحث اراده، فصل هشتم، صفحه ۳۴۶-۳۴۳.....
۱۵۵	شبهات در خصوص علم و اراده حضرت اله و پاسخ به آن.....
۱۵۵	شکوک وارد شده از سوی گروه موحدی است که به امر توحید اعتنا دارند.....
۱۵۵	بهره‌ها و خیرها در عالم اصلند.....
۱۵۶	تحقیق در بهره‌های عناصر.....
۱۵۶	و مقایسه نظر شیمی دانان و الهیون.....
۱۵۸	ارائه‌دهنده : خانم م.نعیمی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۱/۰۱/۲۱.....
۱۵۸	موضوع: جلد ششم اسفار، مبحث اراده، فصل هشتم، صفحه ۲۹۳ کتاب جدید.....
۱۵۸	اشکال وارده در حدوث یا قدم بو دن خلقت جهان.....

۱۵۹.....	علت ایجاد جهان از حکمت حضرت حق.....
۱۵۹.....	هدف از غرض و هدف در خلقت.....
۱۶۰.....	تحقیقی درباره حکمت (از سایت حضرت استاد).....
۱۶۲.....	ارائه‌دهنده : خانم س.بهزادمنش، تاریخ ارائه: ۱۴۰۱/۰۱/۲۸.....
۱۶۲.....	موضوع: جلد ششم اسفار صفحه ۲۹۳ جدید و ۳۴۶ قدیم.....
۱۶۲.....	جلد ششم اسفار، مبحث اراده، فصل هشتم، صفحه ۲۹۳ کتاب جدید.....
۱۶۲.....	معرفی منابع.....
۱۶۲.....	بیان شبهه‌ای دیگر در اتحاد علم و قدرت و اراده.....
۱۶۲.....	بیان دیگری از مستشکل در مغایرت علم و قدرت و اراده.....
۱۶۳.....	پاسخ حضرت صدرا به مستشکل.....
۱۶۴.....	تنها اراده عامل تحقق نیست گاهی علم هم عامل تحقق است.....
۱۶۵.....	ارائه‌دهنده : خانم گرمابدری، تاریخ ارائه: ۱۴۰۱/۰۲/۰۴.....
۱۶۵.....	موضوع: جلد ششم اسفار صفحه ۲۹۳ جدید و ۳۴۶ قدیم.....
۱۶۵.....	جلد ششم اسفار، مبحث اراده، تاریخ تدریس: ۱۳۸۳/۰۷/۱۴.....
۱۶۵.....	در فضیلت حضرت علی(ع).....
۱۶۵.....	تحقیق در چشم زخم.....
۱۶۵.....	فلسفه وجودی چشم زخم.....
۱۶۶.....	ماهیت و چیستی چشم زخم.....
۱۶۶.....	چشم زخم از نظر علمی.....
۱۶۷.....	اثبات چشم زخم از نظر احادیث و روایات.....
۱۶۸.....	چشم زخم در قرآن.....
۱۶۸.....	روش‌های پیشگیری از اثر چشم زخم.....
۱۷۰.....	ارائه‌دهنده : خانم امیدی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۱/۰۲/۱۱.....
۱۷۰.....	موضوع: جلد ششم اسفار صفحه ۲۹۳ جدید و ۳۴۶ قدیم.....
۱۷۰.....	نزول آیه «وإن یکاد» توسط جبرئیل.....
۱۷۰.....	تحقیق در شفاء.....
۱۷۰.....	معنی شفاء.....
۱۷۰.....	شفاء در قرآن.....
۱۷۱.....	مشتمقات شفاء در قرآن.....
۱۷۳.....	ارائه‌دهنده : خانم ل.سادات.میرعابدینی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۱/۰۲/۱۸.....
۱۷۳.....	موضوع: جلد ششم اسفار فصل هشتم، تاریخ تدریس: ۱۳۸۳/۰۸/۲۶.....
۱۷۳.....	اشکالات وارده بر اراده و علم و قدرت حضرت حق.....
۱۷۳.....	پاسخ حضرت صدرا بر مستشکل.....
۱۷۵.....	نظر حضرت استاد موسوی در تأثیر نگاه.....
۱۷۶.....	ارائه‌دهنده : خانم پاکدامن، تاریخ ارائه: ۱۴۰۱/۰۲/۲۵.....
۱۷۶.....	موضوع: جلد ششم اسفار فصل هشتم، صفحه ۳۴۷.....
۱۷۶.....	علم گاهی منشأ پیدایش حوادث.....
۱۷۶.....	سه چیز که می‌تواند محل چشم زخم قرار گیرد.....
۱۷۶.....	راه‌های پیشگیری از چشم زخم.....

- ۱۷۶ نظر بعض متکلمین در رد چشم زخم
- ۱۷۷ تحقیق حضرت استاد در سحر و جادو
- ۱۷۷ اقسام سحر
- ۱۷۷ نظر حضرت استاد در چشم زخم



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم م. ابویی، بررسی فطرت اولی و ثانی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۲/۱۹

مثال در اینکه هدف و غرض فاعل برای مادون خود نیست

بحث صفحه ۳۳۳ از جلد ششم اسفار در این مطلب بود که فاعل آنچه انجام می‌دهد برای مادون خودش نیست بلکه هدف و غرض از کاری که انجام می‌دهد برای برتر و بهتر از خودش است. حضرت صدرا در صفحه ۳۳۳، سه مثال زدند.

۱) یکی گفتند نفس تدبیر بدن انجام می‌دهد که غرضش برای بدن نیست بلکه غایتش تحصیل کمال و وصول و تقرب به مبدأ فعال است.

۲) دومین مثال را به نیروی غذایی زدند که گفتند به ظاهر هضم و جذب غذا را دارد انجام می‌دهد ولی غرضش حفظ صورت نوعیه و کمال تجرد نفس خودش هست.

۳) سومین مثال را به آتش می‌زنند که می‌سوزاند و خاکستر از آن ایجاد می‌شود. این ایجاد خاکستر برای ادامه ذات و حفظ صورت نوعیه است.

با این مثال‌ها به این نتیجه رسیدیم که هیچ قوه فعاله‌ای برای سافلش کار نمی‌کند و آنچه انجام می‌دهد با غرض و باعث و داعی برای بالاتر از خودش هست. یعنی می‌گویند محال است که این سه چیز در آن فعل برای مادون باشد بلکه برای مولودی برتر و بالاتر است. این‌ها در جلسات گذشته بیان شد.

حضرت ملاصدرا می‌فرماید: «فکیف الامر فی القوه القاهره الالهیه التي هی فوق الكل و وراء الجميع» پس چگونه این امر در قوه قاهره الهیه که فوق همه قدرت‌ها و وراء همه موجودات هست نباشد؟ یعنی وقتی که انسان می‌خواهد کاری را انجام دهد باید در آن سه نیروی (غرض، باعث و داع) باشد تا مولودش عالی از آب در بیاید. پس خدای با آن عظمت نباید مولودش عالی و زیبا باشد؟ «و لیس فیه تعالی شوب نقص و قصور»

این عبارت نتیجه مطلب است یعنی در حضرت باری تعالی شوب و نقص و قصور نیست یعنی حضرت حق نقص و پیرایه‌ای در اراده‌اش ندارد، همه چیزش عالی است «و غیره من القوى الفعالة لا یخلوا عن شوائب النقصانات» غیر از حضرت حق یعنی آفریده‌های او این قواهای فعاله خالی از شوائب نقصانی نیستند. خودش در نهایت کمال است ولی آفریده او خالی از نقص نیست.

اینجا چگونه باید جواب داد؟ حضرت استاد مثال به سبزی زدند که وقتی شما به آن نگاه می‌کنید بعضی قابل خوردن‌اند، بعضی کرم دارند، بعضی میوه‌ها شیرین و بعضی تلخ هستند. آب دریاها بعضی



شیرین و بعضی شور هستند. بعضی انسان‌ها راحم و بعضی قاتل هستند. این‌ها چه می‌شوند؟ مگر مولود خدا نیستند؟ این نقص‌ها از چیست؟

ریشه نقص در ممکنات

حضرت ملاصدرا پاسخ می‌دهند:

«ألا إنَّ كلَّ منها ينزجر نفسه بما فوقه»

آگاه باش هر نفسی که در قوای فعاله هست یعنی در سبزی، گربه، کوه، انسان، گیاه و.... از آفریده آن که خدا باشد نیست بلکه به مافوق آن‌ها برمی‌گردد. حالا حضرت استاد می‌فرمایند این مافوق چیه؟ حضرت ملاصدرا دو تعریف نمودند ۱. فطرت اولی ۲. فطرت ثانی

نقص‌های در ممکنات یا به فطرت اولی یعنی آن نیروهایی که روان او را درست کردند برمی‌گردد یا به فطرت ثانی یعنی نیروهایی که جسم او را ساختند برمی‌گردد.

حضرت استاد هنگامی که رساله را بررسی می‌نمودند، فرمودند که حضرت حق چون در زیبایی و کمال مطلق هست، آفریده‌های او هم این‌گونه هستند. متنها این زیبایی و کمال در نوع آن‌هاست نه در خلقت کلی آن‌ها. زیبایی دریا در نوع دریا، زیبایی کهکشان در نوع آن، زیبایی انسان و دیگر مخلوقات هم در نوع خودشان هستند. پس آنچه که آفریده شدند در بدو آفرینش به زیبایی مزین شدند و بس ولی این نواقصی که در آفریده‌ها دیده می‌شود طبق نظر حضرت ملاصدرا گاهی از فطرت اولی و گاهی از فطرت ثانی است. «إما بحسب فطرت الاولی کالعقول القادسه» حضرت ملاصدرا فطرت اولی را مانند عقول قادسه معرفی کردند یعنی مجردات.

حضرت استاد این مطلب را باز می‌کنند و می‌فرمایند:

یک طفل بله یا دیوانه که از مادر متولد می‌شود یعنی از نظر روان ناتمام از مادر متولد می‌شود این فطرت اول او که مجرداتش باشند وقتی خواستند در بدن مادر وارد شوند این مادر یک انقلاب درونی داشته مثلاً در آن زمان عصبانی بوده و حالش متعادل نبوده. در همان لحظه که باید اشراق روح و عقل و نفس بشود در همان پایان چهارماهگی این مادر اضطراب داشته این است که مجردات می‌آیند ولی کارش را درست انجام نمی‌دهد نام این فطرت اولی است. این تعریفی بود که حضرت استاد فرمودند. مرحله دوم: گاهی این نواقص از فطرت ثانی است. «او بحسب الفطرة الثانية كالنفوس الفلكية و ما بعدها»

حضرت ملاصدرا می‌فرماید فطرت ثانی مثل نفوس فلکیه است، یعنی نفوس سماوی و ما بعد آن نفوس ارضی است و نفوس حیوانی که پایین‌تر از نفوس فلکی هستند بیان فرمودند.



حضرت استاد فرمودند: این نفوس فلکی تولید نور و حرکت و گیاه و مواد غذایی می‌کند یعنی تمام مواد غذایی که انسان می‌خورد بر اثر حرکت نفوس فلکیه هست. حالا این گندم که تبدیل به نان می‌شود و مادر می‌خورد یا آن شیری که مادر می‌خورد اگر نقصی در کالری‌های آن باشد یا گوشتی که مادر می‌خورد اگر نقصی در آن باشد این‌ها در سیر جسم انسان اثر می‌گذارد و موجب می‌شود که جسم طفل ناقص متولد شود انگشت، چشمش ناقص می‌شود. گوشش کم می‌شود یا لال به دنیا می‌آید. این‌ها تعریفی از عوامل فطرت اولی و ثانی بود که حضرت صدرا بیان نمودند. اما حضرت استاد یک تعبیر دیگر از نقص فطرت اولی و ثانی بیان فرمودند که هدف از نقص فطرت اولی آن کم تحرکی یا بی تحرکی یا کم جستجوگر بودن فرد است. هدف از نقص فطرت ثانی ناهنجاری و نامنظم بودن او هست. مثال می‌زنند به انسانی که در خاندان علم و معرفت به دنیا می‌آید فطرت اولای او نقص دارد یا خیلی اندک است یا گاهی هم هیچ نقصی ندارد، اما کسی که در خاندان منحط و پستی به دنیا می‌آید فطرت اولایش دارای نقص فراوانی است و به حالات مادر هنگام دریافت مجردات برمی‌گردد.

نتیجه

پس نتیجه این شد که نواقصی که در قوای فعاله انسان حاکم هستند یا از فطرت اولی است که مجرداتش باشد که هنگام ورود مادر در اشکال بوده یا از فطرت ثانی او هست که مواد غذایی باشند. اینجا نه خدا مسئول است و نه پیغمبر و کسی دیگر. خدا آنچه که انجام می‌دهد کامل‌ها و زیباها را ایجاد می‌کند و به وجود می‌آورد. اما پیدایش فطرت اولی از کدام عالم است؟ عالم جبروت. پیدایش فطرت ثانی از ترکیب ناسوت است اینجا حضرت استاد می‌فرمایند اشکال نشود که مجردات از عالم جبروت هستند پس چگونه هنگام ورود نقص پیدا می‌کنند؟

استاد می‌فرمایند: مجردات عالی هستند اما آنکه می‌خواهد آن روح و عقل و... را بگیرد در حدّ عالی نیست که وقتی به آن برمی‌خورد نمی‌تواند روحانیت روح را ببلعد. دقیقاً مثال به بیان استاد و معلم و شاگردان می‌زنند که وقتی استاد علمش را دارد بیان می‌کند یکی از شاگردها حواسش پرت است صحبت استاد به گوشش می‌خورد ولی درواقع نمی‌تواند چیزی را ببلعد ولی شخص دیگری هست که آماده است و خیلی عالی دریافت می‌کند و اثر پذیر است. این‌ها تعریف‌های فطرت اولی و ثانی در متن درس بود.

توضیحی دیگر در فطرت اولی و ثانی

اما فطرت اولی و ثانی را از گذر دیگر بیان کنیم.



حضرت ملاصدرا می‌فرمایند که در واقع هر انسانی می‌تواند از فطرت اولی به فطرت ثانی راه یابد یعنی فطرت اولیه زمینه و مقدمه انسان واقعی شدن را فراهم می‌کند. فطرت اولی این مسیر معمولی هر انسان است. شغل، تحصیل، تشکیل خانواده و همین سیر و عمر معمولی که داده شده ما طی می‌کنیم و از این‌ها می‌گذرد و می‌خواهد به فطرت ثانی راه پیدا کند. فطرت ثانی تفکر و اندیشه در گوهر وجودش هست که به هر انسان عنایت شده یعنی می‌خواهد آن حقیقت زندگی و مرگ و... راه پیدا کند. می‌گویند اگر فطرت اولیه انسان دست خوش گرفتاری به گناهان و توجه به امکانات مادی زندگی دنیوی و خواسته‌های حیوانی خویش نگردد برای او بابتی از فطرت دیگر با عنوان فطرت ثانی یا ثانویه گشوده می‌شود و به واسطه این فطرت قرار گرفتن خود را در مسیر دریافت حقایق روحانی ثابت می‌کند و هدایت روحانی شامل حال او می‌شود. از نظر ملاصدرا فطرت ثانویه در سایه دو ویژگی یا دو عامل پرورش می‌یابد و رشد می‌کند.

۱. فکر و اندیشه ۲. عمل. گویند فکر و اندیشه سالم و الهی و فهم حق و باطل در حوزه حکمت نظری به دست می‌آید و عمل شایسته و صالح و انجام طاعت و عبادت و ترک فعل قبیح در حوزه حکمت عملی تحقق پیدا می‌کند. انسان زمانی که در حوزه فکر و اندیشه از اندیشه‌های منفی و اشتباه دور باشد و در حوزه عمل نیز عملی مطابق با شریعت و احکام الهی داشته باشد به معنای اصیل زندگی دست خواهد یافت و از وسوسه‌هایی که مرتب ذهن و جوارح او را تهدید می‌کنند به دور خواهد بود و آرامش را در سراسر وجود متعالی خویش احساس خواهد کرد.

می‌گویند حضرت ملاصدرا معرفت توأم با عمل صالح را فقط در شخص حکیم و امام منحصر می‌داند و غیر از این‌ها به میزان استعدادهايشان از این دو بهره‌مند می‌شوند و زمینه انسان واقعی شدن را در خودشان فراهم می‌کنند. پس انسان با توجه به این مبنا می‌تواند به برترین حد وجود خویش برسد و دائما نفس خودش را از قوه به سمت فعلیت خارج کند یعنی با این دو پدیده فطرت اولیه را رها کند و فطرت ثانویه را به دست بیاورد. انسان با کمالات وجودش می‌تواند بسیاری از استعدادهای باطنی خودش را محقق کند و با شکوفا شدن استعدادهای باطنی نوعی آرامش خاطر را به ارمغان بیاورد. این‌ها مطالبی بود که در مورد فطرت اولی و ثانی برایتان بیان کردم و اینکه حضرت صدر فطرت اولی و ثانی را از عوامل نقص در موجودات می‌داند و حضرت استاد دو مورد دیگر را هم بیان می‌کنند که نظر خودشان هست ولی زمان به پایان رسید.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم کمالی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۲/۲۶، تاریخ تدریس استاد: ۱۳۸۲/۹/۱۸

با کسب اجازه از روح قدسی حضرت استاد (اعلی... مقامه) مباحثه جلد ششم اسفار صفحه ۳۳۴ تاریخ ۱۳۸۲/۹/۱۸ با تحقیقات حضرت استاد موسوی (اعلی... مقامه) می‌باشد.

مرور بر گذشته

بحث در این بود که فاعل آنچه را انجام می‌دهد باید بهتر از خودش را ایجاد کند حتی نیروی سافله هم چیزی را تولید کند باید بهتر از خودش باشد. یعنی وقتی هیزم می‌سوزد آتش به وجود می‌آید آن نور و حرارت را که بهتر از خودش هست ایجاد می‌کند. پس چگونه انجام کار از خالق یکتا یا انجام کار از قوه قاهره یا نیروی الهیه که فوق همه نیروهاست و از همه موجودات برتر است چیزی که انجام بدهد پایین‌تر از خودش باشد؟ خدای با آن عظمت درست نیست که مخلوق او پست‌تر باشد یعنی یک سافل و یک پست از خودش تولید کند؟

نقص در موجودات از فطرت اولی و ثانی

در ممکنات سعی می‌کنند که بهتر از خودشان تولید کنند حالا سؤال این است که مخلوقاتی که خدا آفریده چرا در بعضی نقص وجود دارد؟ در اینجا حضرت ملاصدرا پاسخ می‌دهند:

«و لیس فی شوب» حضرت حق شوب و نقص و قصور ندارد و در نهایت کمال است و اگر نقصی در گیاهان و کوه و... است این‌ها به خدا بر نمی‌گردد بلکه به مافوقش بر می‌گردد.

اینجا حضرت صدرا دو چیز را تعریف نمودند. ۱. فطرت اولی ۲. فطرت ثانی

نقصی که در انسان یا درنده‌ای هست به این دو بر می‌گردد که فطرت اولی همان مجردات و فطرت ثانی همان ترکیبات جسمی در عالم ناسوت است.

حضرت استاد می‌فرمایند: ذات پاک باری تعالی در زیبایی و کمال مطلق است و آفریده‌های او هم همان‌گونه هستند منتها در انواعشان نه در خلقت کلی یعنی زیبایی گل در نوع گل و انسان هم در نوعش هست یعنی در بدو آفرینش به زیبایی مزین شده‌اند.

غذایی که انسان می‌خورد بر اثر حرکت نفوس فلکیه هست که تولید نور می‌کنند اگر بچه‌ای لال متولد شد از فطرت ثانوی اوست. چون مادر غذایی که خورده روی جنین که در بطن اوست اثر گذاشته یا اگر مادر از نظر روح و روان و محیط در تعادل نباشد روی فطرت اولی که مجردات طفل باشد اثر می‌گذارد و طفل دیوانه و... متولد می‌شود. پس نتیجه می‌گیریم نقص جسمی از فطرت ثانوی و دیوانه و یا لال بودن از فطرت اولی است.



اما حضرت استاد می فرمایند اشتباه نشود، کسی به این ها جبراً نقص نمی دهد. پس تا اینجا نظر حضرت ملاصدرا بود و استاد می فرمایند: ما نظر حضرت ملاصدرا را قبول داریم که از فطرت اولی یا ثانی این نقص ها ایجاد می شوند.

نقص در موجودات از استعداد عینی شان

ولی تنها این دو نیست بلکه از استعداد عینی شان این نواقص تولید می شوند که نامش هیولای اوست یا اینکه این نواقص از رب النوعش هست یعنی از مثل افلاطونی یعنی مثل ما در عالم علم... اگر آن اشراقی که باید بیندازد به این جسم ضعیف باشد جسم هم ضعیف می شود پس یا از منع استعدادهاست که در درون استعداد هم جوهری هست که این ها کارشان درست انجام می شود ولی اگر ضربه ای به مادر بخورد یعنی کتاک شود در هنگام بارداری طفل جلوی آن استعداد و جوهر آن طفل گرفته می شود و هرچه در اوائل بارداری مادر باشد اگر کتاک می باشد وجود بیاید اثر شومش بیشتر است. بر عکس مردم نظرشان آن است که در ۵، ۶ ماهگی اثرش بیشتر است.

در خدا شوب و نقص راه ندارد

اما کلمة شوب:

می گویم خدا شوب ندارد یعنی چه؟

حضرت استاد می فرمایند: کلمة شوب چندین معنی دارد.

- ۱- مثل ممزوج کردن شیر و آب است و اصل آب و شیر را خراب کردند که نمی توان گفت شیر خالص است و نه می توان گفت آب خالص است.
- ۲- یا معنی شوب خلط در سخن. یعنی کسی که سخنی را می گوید در صورتی که این حرفش نه به درد دنیا می خورد نه آخرت. پس سخنی را باید بگویم که انسان را به حق نزدیک کند.
- ۳- معنی دیگر شوب؛ آنچه غیر از هم باشد یعنی دو چیزی که با هم باشند ولی از هم نیستند مثل زندگی هایی که با هم سنخیت ندارند یعنی با هم زندگی می کنند ولی سنخیتی بین آنها نیست. ولی حضرت حق دو تا نیست که سنخیت داشته باشد حضرت حق یکی است و این نقص ها در او راه ندارد.
- ۴- معنی دیگر شوب؛ فریبکاری در کالا است. یعنی کسی که کالایش مرغوب نیست با رنگ آمیزی آن را زیبا می کند مثل میوه فروش ها که میوه ها را با پارچه ای می مالند تا براق شود و بخرند. یا موی سری که رنگش می کنند. فریبکاری در سخن یعنی کسی که با بیان نرم سخن می گوید ولی درونش تیره است یعنی به ظاهر سخنی می گوید که با باطنش فرق دارد تا حرف هایش را ظریف نشان دهد.



دفاع از حق، کسی که می‌داند آن چیز حق نیست ولی برای مخالفت با طرف مقابلش از ناحق دفاع می‌کند. پس آنکه از ناحق دفاع می‌کند مثل آهار نساج‌هاست. با خمیری که روی پارچه می‌مالند. نقص‌های پارچه را می‌پوشانند. تا اینجا حضرت استاد در معنی شوب فرمودند و خود لغت شوب را استاد فرمودند مثل خونی که با شیر آمیخته شده. مثل مادر که بخواهد به طفلش شیر دهد باید چهل قطره خون او کم شود تا یک قطره شیر تولید شود. پس این همه که شیر مادر بها دارد چون طفل از خون مادر دارد تغذیه می‌کند نه از ماده شیری.

پس می‌خواهیم بگوییم «و لیس فیہ تعالی شوب و نقص» یعنی در خدای متعال نقص و شویی نیست. تا اینجا در کلمه شوب بود.

اما معنی کلمه نقص

کسی که باید ده عدد بدهد، هشت عدد می‌دهد یعنی چیزی که مثلاً یک کیلو هست را کمتر می‌دهد. این اسمش نقص است ولی خدا هرچه بدهد نقصی در آن نیست بلکه تمام می‌دهد. کسی که از عقل بهره عالی نمی‌تواند بگیرد در نقص است. خداوند عقل را عالی و تمام داده ولی کسی که در نقص است نمی‌تواند عالی بهره بگیرد. یا خربزه‌ای که ظاهرش تر و تازه است ولی وقتی بازش می‌کنیم بوناک است این عیب نیست نقص خربزه است. یا انسانی که عصمت دارد باید این عصمت را حفظ کند اما آن را تبدیل به ذلت و فحشا می‌کند. این هم ناقص است. اما حضرت حق از کمالش کاسته نمی‌شود و این‌گونه نقص‌ها در او نیست. کسی که هرچه می‌گوید یا می‌نویسد زیان و خسران آور است مانند مأمون و متوکل عباسی که با سخن و نوشته‌های خودشان آن‌گونه ظلم به حضرت جواد و هادی (علیها السلام) و یارانش وارد نمودند. در درس سیره حضرت جواد و هادی آموختیم که چگونه با زبان نرمشان شیعیان را گمراه می‌کردند این‌ها همه شوب است. یعنی می‌خواستند مردم از دور امام پراکنده شوند.

حی و قیوم بودن حق بر همه سایه می‌اندازد

اگر بخواهیم از شوب و نقص‌ها رها شویم چه کار کنیم؟

حضرت استاد در رساله خیر و شر مرحله اول فرمودند:

«و اوائل فطرتها و فی مکملات حقیقتها و متممات صفاتها و افعالها»

یعنی در فطرت هر موجودی خداوند خیر را نهاده ولی شرّ حالت فطری ندارد بلکه حالت کسبی دارد یعنی می‌خواهیم بگوییم اگر کسی کارش شرّ باشد و شوب در کارش باشد این از فطرتش نیست بلکه خودش آن را به دلالتی کسب کرده. پس اینکه گفتیم در نهاد هر انسان خیر است لازمه‌اش این نیست که این خیر را به عمل برساند بلکه ممکن است به مرحله عمل نرساند. اما اگر از ما پرسند کدام یک از



عینیت حضرت حق برای خیر سایه می‌اندازد؟ یک جواب دارد؛ حی و قیوم بودنش. یعنی علم و قدرت حضرت حق بر همه موجودات هست.

«هو القیوم واجب بالذات» قیوم بودن اله روی همه سایه می‌اندازد. این نیست که روی یکی بیندازد و روی یکی نیندازد. تمام مهر و عطوفت و قدرت و علم را بر همه موجودات سایه انداخته. یعنی روی وجود، جوهر، بارقه و عین انسان سایه می‌اندازد. وقتی که انسان بلند می‌شود عمل خیری را خالصانه و بدون شوب بجا می‌آورد اینجا در جاذبه حق قرار گرفته اما بعضی انسان‌ها در جاذبه قرار نمی‌گیرند و این را هم باید قبول کنیم که در خیر جبر نیست بلکه کشش و محبت است که در سایه قیومیت ذات پاک باری تعالی قرار گرفته و در جاذبه به خیر رفته و کسانی که در قیومیت حق هستند ولی در جاذبه قرار نمی‌گیرند و از حق منحرف می‌شوند و اعمالشان در شوب و نقص قرار می‌گیرد ولی حضرت حق برای اینکه مخلوقش در کمالات عالیه مسیرش را طی کند و منحرف نشود انبیاء... و امامان معصوم و اولیای حقش را رسالت می‌دهد که راه صحیح را به مردم نشان دهند و راهنمای آن‌ها باشند. بلا تشبیه مانند استاد و شاگرد. استاد عالی، استادی که علم الهی دارد هدفش آن است که شاگردش را به حق متصل کند. آن‌هایی که در جاذبه استاد قرار می‌گیرند درس‌های استاد را می‌بلعند از مسیر منحرف نمی‌شوند و شاگردانی که حواسشان به این طرف و آن طرف باشد در جاذبه درس استاد قرار نمی‌گیرند و نمی‌توانند بلعند و خسته می‌شوند و پس از مدتی درس را رها می‌کنند و از مسیر درس و علم الهی دور می‌شوند. اینجا استاد رسالتش را عالی به انجام رساند و این نقص از خود شاگرد بوده.

نتیجه

پس نتیجه می‌گیریم این نقص‌هایی که در ممکنات هست یا از فطرت اولی یا از فطرت ثانوی یا از منع استعداد و از رب النوع و مثل افلاطونی هست و حضرت حق هر آنچه را خلق نموده عالی هستند. از ائمه معصومین در خواست می‌کنیم و از روح قدسی استاد عزیزمان می‌خواهیم دست ما را بگیرند و در جاذبه و سایه حق قرار دهند و از شوب و نقص دوری کنیم.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم بهزادمنش، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۳/۲

توضیح کیفیت نفسانی

صفحه ۳۳۳ فصل ۷ «فی تفسیر الاراده و کراهت»

قبل از اینکه وارد بحث شویم توضیحی درباره کیفیت نفس بدهم.

کیفیات نفسانی عرض‌هایی هستند مجرد که تنها عارض جواهر نفسانی می‌شوند. یعنی کیفیاتی که در نفس حاصل می‌شود مثل: علم، اراده، قدرت، اختیار، لذت و... با علم حضوری و تجربه درون شناخته می‌شوند.

چگونگی اراده عین ذات در حضرت اله

حالا در فصل هفت می‌خواهند نحوه اراده انسان و خدا را توضیح بدهند. تاکنون ملاصدرا چنین فرموده بودند که اراده عین علم و ذات باریتعالی است. اما ما می‌گوییم چگونه اراده عین ذات است در حالی که اراده یک کیف نفسانی است؟ یعنی اراده امری حادث بر نفس است. ملاصدرا برای این جواب ابتدا دو اصل را در مقدمه بیان می‌کنند و بعد وارد اصل بحث می‌شوند و سپس نتیجه می‌گیرند که اگر در مورد انسان‌ها اراده کیف نفسانی است که پس از حصول شوق در انسان حاصل می‌شود این به این معنی نیست که حقیقت اراده کیف نفسانی باشد یا مثلاً علم در یک موردی کیف نفسانی است ولی این دلیل بر این نمی‌شود که حقیقت علم کیف نفسانی باشد. در آخر بحث هم روشن می‌کنند که اراده به صورت کیف نفسانی ماهیت است و واجب تعالی از ماهیت و امکان مبراً و منزه است و اراده خدای سبحان عین علم به نظام اصلح است و در نتیجه اراده خداوند عین ذاتش هست. اما دو اصلی که به عنوان مقدمه استاد در جلسه پیش فرمودند را می‌خوانیم.

ماهیت دارای اطوار گوناگونی از وجود

«و قد أشرنا فی مواضع من کتابنا أنه قد یکون لمهية واحدة أنحاء من الکون و اطوار من الحصول»

ما در برخی از مواضع کتابمان اشاره کردیم که یک ماهیت دارای گونه‌هایی از کن و اطوار از حصول است. توضیحش این است که بله یک ماهیت ممکن است دارای اطوار گوناگونی از وجود باشد مثلاً در مثل افلاطونی یک نحو وجود مادی در عالم طبیعت و یک نحو وجود عقلی داریم در عالم مثال.

مفهوم‌ها جدا اما مصداق یکی

و اصل دوم؛

«و انه قد یکون الامور المتغايرة فی المفهوم و المعنی موجودة بوجود واحد و متشخصة بتشخص»



اموری که در مفهوم و معنا متغایرنند به یک وجود موجود و به یک تشخص متشخص. بله گاهی ما چندین مفهوم و چندین معنا در یک جا جمع هستند در کنار همدیگر هستند اما موجودا بوجود الواحد. یعنی در عالم مفهوم از یکدیگر جدایند ولی در مصداق یکی هستند.

اما چون حضرت استاد در لغت اراده و کراهت در بحث اراده، مکاسب توضیح فرمودند دیگر به آن نمی‌پردازیم. تعریفی از علامه حلی را خدمتتان بیان می‌کنم. اراده و علم یا ظن موجود زنده به وجود مصلحت در فعل است و کراهت یا ظن موجود زنده به وجود مفسده در فعل است.

استاد می‌فرمایند: اراده و کراهت جنگ بین بایدها و نبایدهاست. ببینید اراده و کراهت خواستن و نخواستن است. بحث در یک انسان است که از طریق علم به مصلحت و منفعت چیزی یقین یا ظن پیدا می‌کند یا از طریق علم یقین یا ظن به زیان یا فسادش پیدا می‌کند. پس اراده و کراهت از آن ناقص‌هاست تا با آن کامل شوند خداوند اراده‌اش مطلق است و کراهت در ذات خدا راه ندارد و هرچه حضرت حق انجام می‌دهد در اوج و موج است. اما یک نکته از این درس را بگویم.

ما در فقه احکام پنج‌گانه داریم. احکام واجب، حرام، مستحب، مکروه، مباح. اما در علم حکمت و فلسفه و عرفان ما یک واجب داریم و یک حرام. در این علم فلسفه و حکمت، عملی که محبوب خداست ضد آن عمل مقهور خداوند است. در این علم، اراده و کراهت با هم در یک جا جمع نمی‌شوند یا تصمیم به فعل یا تصمیم به ترک آن است.

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن

در قرآن کریم هم آمده «ما جعل... لرجل من قلبین فی جوفه» خداوند برای هیچ مردی در دلش یا درونش دو تا قلب ننهاد.

از او پس قرن سؤال می‌کنند که سلامتی در کجاست؟ می‌فرماید: در یک چیز است و آن است که غیر یار هیچ‌کس را در دل راه ندهیم. اینکه عموم از فلاسفه و حکما جرأت نمی‌کنند کلمه نه را بگویند چون علمشان یکی است و در جنبه مثبت است و اگر درون از منفی‌ها پر باشد تاروپود انسان بهم می‌ریزد و مثبت‌های عصمت او بهم می‌ریزد.

نگاه و شوق فقط به سوی یار باشد و بس

حضرت استاد فرمایند: نگاه، حرکت و شوق تو باید به یک چیز باشد و لاغیر. تنها چیزی هم که نابود نمی‌شود اراده محکم و نیرومند است که به انسان آرامش می‌دهد و پول، مقام، شغل همه رفتنی هستند و آنچه می‌ماند تحصیل علم و عمل به آن است. اما عموم فلاسفه اراده را گفتند که شوق اکید است. چه چیزی اراده را شدید می‌کند؟ عشق و شوق به هدف است.



راه رسیدن به شوق در سالک

استاد در تدریس نفس قدسی الهی می‌فرماید که چگونه ما شوق داشته باشیم. سالک باید از چهار مرحله عبور کند:

۱. علمی که او را بسازد و دلش را نرم کند. ۲. ذکر که مونس او باشد. ۳. یقینی که مرکب او باشد. ۴. ورعی که بازدارنده از گناهان باشد.
- اما چه چیز اراده را ضعیف می‌کند؟ چندین مورد هست که یکی از موارد مهم غم و غصه دنیاست. کیفیت نفسانی چگونه به وجود می‌آیند؟ آیا از مجردات پدید می‌آیند؟ خیر، چون مجرد تام نیست و از نفسی که متعلق به بدن هست پدید می‌آید.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم ل. سادات. میرعابدینی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۳/۹، تاریخ تدریس استاد: ۹/۲۵
۱۳۸۲

صفحه ۳۳۴ اسفار قدیم و ۲۸۳ و ۲۸۴ اسفار جدید.

مروری بر فصل‌های گذشته

مسئله قدرت، اراده، علم از جنس مفهوم است نه ماهیت. حضرت استاد وقتی این فصل هفت را شروع می‌کردند یک مروری داشتند بر فصل‌های گذشته که ما هم در حد تیتروار خدمتان بیان می‌کنیم. فصل چهارم جلد شش:

«فی بیان مأخذ آخر فی ابطال رأی من زعم أن شأن الارادة الواحدة أن يتعلق بأى طرف من طرفی الممكن» در ابطال نظر کسانی بود که گمان کردند که خاصیت اراده این هست که یکی از دو طرف موضوع را تعیین و یک طرف را ترک می‌کند یعنی اراده این است که یک طرف را انجام می‌دهد و یک طرف دیگر را انجام نمی‌دهد که حضرت ملاصدرا بیان فرمودند که در ممکنات چون اراده محدود است لذا هرگز اراده‌ای که به یک مراد تعلق گرفت به مرادهای دیگر تعلق نمی‌گیرد. استاد مثال‌های ساده‌ای را بیان کردند که مثلاً وقتی انسان اراده می‌کند که از بین چندین علم یکی را انتخاب کند بشر اراده می‌کند و یک علم را می‌تواند انتخاب کند و همان را انجام دهد ولی در مورد حضرت حق چون اراده او لاحد است پس به جمیع مرادها تعلق می‌گیرد. یعنی هرچه هستند، در یک هزارم لحظه در دائره مراد حضرت حق قرار می‌گیرند. یعنی همه را در یک لحظه می‌بیند و می‌داند و به آنها عشق می‌ورزد.

فصل پنجم

«فی حکایة مذهب المتکلمین فی المرجح و الداعی لإرادة خلق العالم»

در این مورد بود که چگونه اراده حق باعث صدور جهان می‌شود که در آنجا بحث‌های مفصلی را بیان کردند و نظرات متکلمین و بحث تخصیص را گفتند.

فصل ششم؛ در پاسخ به اشکال متکلمین در آفرینش عالم بود که متکلمین گفتند اراده حق زائد بر ذات حق هست. ذات حق ازلی اما اراده او ازلی نیست. بین خدا و جهان یک تعطیلی هست یعنی یک زمانی بود که خدا بود اما فیاضیت نداشت و بعداً فیاض شد و عالم را آفرید.

اشکال دیگر این بود که اگر اراده خدا ازلی باشد عالم واجب است نه ممکن که این را به طور کامل حضرت استاد هم در کلاس‌های چهارشنبه در مباحثه بیان شد. همینجا در فصل شش که اوهام متکلمین است، در واقع اشکالاتی است که هم ابن سینا در اشاراتش، خواجه نصیر الدین طوسی در شرح اشارات،



حضرت میرداماد در قبساتش به نوعی این اشکالات را وارد کردند و این فصل حضرت ملاصدرا با زبانی ساده‌تر به این اشکالات پاسخ می‌دهند. بعد ما می‌بینیم که این بزرگان و شخصیت‌ها خیلی ساده از کنار این اوهام و شبهاتی که در دوران خودشان بود ساده رد نمی‌شدند و هر کدام سعی می‌کردند که در حدّ توانشان در طیّ چند صد سال بخواهند به نوع دیگر این اشکالات را جواب بدهند که این را در فصل شش حضرت ملاصدرا جواب دادند.

اراده خدا عین ذات او و مقابلی به نام کراهت ندارد

اما فصل هفت: «فی تفسیر اراده و الکراهه»

در تفسیر اراده و کراهت هست. حضرت ملاصدرا می‌خواهند این موضوع را تفسیر کنند تا روشن شود که اراده خدا عین ذات اوست و اراده خداوند مقابلی به نام کراهت ندارد در حالی که اراده انسان‌ها و فاعل‌های مختار چون اراده‌ای است که وصف نفسانی محدود هست مقابلی به نام کراهت دارد. البته چون در مباحثه هفته گذشته بحث کیف نفسانی مطرح شد من تحقیق کوچکی را بیان می‌کنم چون بحث گسترده بود و بعد ادامه تحقیق را خدمتان می‌گویم.

نظر متکلمین و فلاسفه الهی در اراده

متکلمین بر آن هستند که اراده از سنخ ادراک هست یعنی انسان نسبت به انجام یا ترک فعلش قادر است. اما آن چیزی که باعث تحقق اراده انسان می‌شود اعتقاد به وجود یک منفعت است و یا اعتقاد به یک مفسده است که باعث می‌شود آن را انجام ندهد. این در حقیقت نظر متکلمین است. اما در فلسفه اسلامی اراده در انسان به عنوان یک کیف نفسانی مطرح می‌شود که این را در درس خانم رضی زاده گفتند که مثل درد یا لذت، اراده هم مانند سایر کیفیات نفسانی از اموری است که شخص اراده کننده در درون نفس خودش می‌یابد.

حضرت استاد فرمودند انسان زمانی که نسبت به یک امری اراده می‌کند امکان دارد نسبت به آن یک کراهتی هم داشته باشد. استاد این مثال را زدند که یک نفر می‌رود کوزه‌ای را آب کند گاهی با عشق کوزه را آب می‌کند و گاهی هم نسبت به آن کراهت دارد اما اراده ذاتی حضرت حق که به علم و داعی و قدرت او برمی‌گردد مقابلی به نام کراهت ندارد. چرا؟ چون علم و قدرت مقابل ندارد زیرا ذات مقابل ندارد. ذات هستی محض و مقابلش نیستی محض که در حقیقت در خداوند نیستی راه ندارد و خدا قادر است و در برابر قدرت عجز است که در خدا راه ندارد. پس اراده خدا عین ذات اوست و مقابلی به نام کراهت ندارد.



چهار اصل ملاصدرا بر اینکه اراده حق عین علم به نظام اصلح است

حضرت ملاصدرا برای اینکه روشن کنند که چگونه اراده حق عین علم به نظام اصلح است و در حقیقت اراده خدا عین ذات اوست و مقابلی به نام کراهت ندارد سه یا چهار اصل را قبل از ورود به موضوع اصلی مطرح می‌کنند.

مقدمه اول که حضرت استاد در درس گذشته بیان کردند و خانم بهزادمنش هم در مباحثه‌شان گفتند این موضوع بود که «و قد أشرنا فی مواضع من کتابنا انه قد یکون لمهیه واحدة أنحاء من الکون»

۱) اصل اول این است که ملاصدرا می‌فرمایند: ممکن است یک ماهیت دارای چندین نحو از وجود باشد. چندین کون و طور از وجود باشد. در جلسه گذشته هم بیان شد که بنابر نظر ارباب انواع یک ماهیت ممکن است چند وجود داشته باشد. یک وجود مادی در این عالم، یک وجود مثالی در عالم مثال، یک وجود عقلی در عالم عقلی که افلاطون هم معتقد است «لکل نوع فرده عقلانی» یعنی یک ماهیت دارای چندین کون و چندین نحو از وجود است. این مقدمه یا اصل اول بود. اما بعضی از بزرگان مانند حاج ملاهادی سبزواری (اعلی‌ا... مقامه) یا علامه طباطبائی اینجا روی این عبارت ملاصدرا نظر می‌دهند ملاصدرا فرمودند که یک ماهیت دارای چندین نحو از وجود است اما این‌ها گویند مناسب‌تر است که بگوییم برای یک مفهوم واحد چندین نحو از وجود است. گویند اینجا سخن از مفهوم است نه ماهیت. گرچه ماهیت هم دارای چندین نحو از وجود باشد. گفتیم یک وجود مادی در عالم طبیعت، یک وجود مثالی و یک وجود عقلی. اما آن چیزی که مقدمه بحث اراده و کراهت قرار می‌گیرد مسئله ماهیت نیست مسئله مفهوم است. مثل علم که درجات گوناگونی از وجود برای آن ثابت است. این مقدمه اول بود.

۲) اما مقدمه دوم یا اصل دوم: ملاصدرا می‌گویند ممکن است معانی متعدد در یک جا یا در یک ذات جمع بشوند این‌ها در عالم مفهوم از هم جدا هستند ولی در عالم مصداق در کنار هم قرار دارند.

ملاصدرا یک مثال می‌زنند و می‌فرمایند: «کالمعانی الذاتیه للماهیه الانسانیة و...»

مثل یک ذات که مفاهیم متعددی مانند فصل قریب و بعید و جنس عالی و متوسط و سافل دارد. همه در طول هم در یک شخص جمع هستند.

در ادامه حضرت ملاصدرا یک مصداق کامل‌تری را پیدا می‌کنند و می‌گویند نه تنها این‌ها در یک شخص جمع می‌شود، شخصی که مرکب از نفس و بدن هست بلکه بهتر است بگوییم همه این معانی در نفس او حضور دارند. «بل کل هذه المعانی مجتمعة فی نفس البسیطة»

همه در نفس بسیط او حضور دارند که همان ذات شخص را تشکیل می‌دهند یعنی مبداء انتزاع هر معانی نفس انسان است در حقیقت نفس سازنده این‌هاست.



۳) در این جلسه حضرت استاد مقدمه یا اصل سوم را بیان می کنند که اصل زیبایی است.

حضرت ملاصدرا در این فصل هفتم می فرمایند که مسئله علم و قدرت و اراده از سنخ ماهیت نیست از سنخ مفهوم است چنانی که وجود از سنخ مفهوم است اگر امری هم بر واجب صادق باشد و هم بر غیر واجب یا ممکن یقیناً از سنخ ماهوی نیست بلکه از سنخ مفهوم است یعنی هم ... مرید و هم الانسان مرید. پس اراده از سنخ مفهوم است. وقتی از سنخ مفهوم باشد برمی گردد به کمالات وجودی، در حقیقت همان حکم تشکیک را می پذیرد. وقتی که مشکک شد چنانی که وجود تشکیک دارد هر مرتبه حکمی جدا دارد و اگر ما بخواهیم این مفهوم را کامل بفهمیم باید یک دید گسترده و وسیع داشته باشیم یعنی همه مراتب آن را در نظر بگیریم. مثلاً اگر بخواهیم حقیقت وجود را بفهمیم نمی توانیم فقط یک وجود را ملاک قرار دهیم. مثلاً یک وجود عرضی را ملاک قرار دهیم یا وجودات جوهری و امکانی را. نه آنچه که موجود است باید بررسی شود. «من الممكن و الواجب من الجوهر و العرض» تا ما بتوانیم آن مفهوم را بیابیم. که گفتیم اراده، علم، قدرت از جنس مفهوم است نه ماهیت. این به کجا برمی خورد؟ به اینجا که هر جا وجود هست هم علم هست و هم اراده. یعنی سراسر جهان می شود یک اراده، آگاهی و محبت. این معنا را حضرت ملاصدرا نه اینکه با برهان فقط بیان کنند نه، بلکه مبنای شهود عرفانی هم برای آن بیان می کنند. در واقع ملاصدرا گوید که هر شیء اگر سهمی از وجود داشته باشد از شعور و اراده هم بی بهره نیست.

نظر ملاصدرا جمع بین برهان و عرفان است که گوید نه تنها من می فهمم بلکه صدای موجودات را می شنوم و اراده آن ها و علم آن ها را هم مشاهده می کنم. کسی که سمیع و بصیر شد می فهمد که همه جهان سمیع و بصیر و مرید هستند.

زانو زدن در برابر قرآن با دید فلسفی

اگر با این دید فلسفی در برابر آیات قرآن زانو بزنند دیگر بسیاری از آیات را حمل بر مجاز نمی کند و واقعی می داند. آیه ۷۷ سوره کهف همان قضیه ای است که حضرت موسی با حضرت خضر همراه شدند و رسیدند به یک شهری که دیدند یک دیواری دارد می ریزد. «فوجدوا فيها جداراً یرید ان ینقض» در این آیه می بینیم که خدا اراده انقضاض و فرو ریختن را به دیوار نسبت می دهد دیگر ما نمی گوئیم که این اراده به دیوار نسبت داده شده از باب مجاز هست. در حقیقت شاید در نگاه اول بگوئیم که دیوار اراده ندارد چون آگاهی ندارد اما با توجه به این مطالب که در فلسفه پیدا کردیم خواهیم گفت که دیوار مانند دیگر مجردات موجود است و هر موجودی علیم است و هر موجود علیمی، مرید است و این اراده است که سراسر جهان و هستی را پر کرده. این است که بزرگان در اینجا بیان می کنند که اگر تو توان



سؤال داشته باشی و از قریه پیرسی قریه به تو جواب می دهد زیرا قریه موجود است، عالم است و قادر و مرید. اگر تو توان سؤال کردن داشته باشی، در و دیوار به تو جواب می دهند. اگر زمین روزانه به تو می گوید «آنا بیت الوحده» دلیلی نداریم بگوئیم که این مجاز و کنایه است بلکه سخنان زمین است که می گوید «آنا بیت القرية، آنا بیت الوحشة و...» می شود بر حقیقت حمل کرد نه بر مجاز.

ما می بینیم در آیات قرآن در سوره حشر، خشیت که لطیف تر از خوف است به جبل و کوه نسبت داده می شود. پس حجر هم خشیت دارد. همان طور که یک فیلسوف هم خشیت دارد نه به آن مرتبه بلکه با مراتب متفاوت. ملاصدرا می فرماید برهان این معنا را تثبیت می کند اما بسیاری از عقول از درک این سخن عالی قاصرند که این مسئله به فضل الهی برای ما روشن شد. نهایت سپاس از حضرت استاد.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده خانم ویسی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۳/۱۶، تاریخ تدریس استاد: ۱۳۸۲/۱۰/۲

مباحثه جلد ششم اسفار صفحات ۳۳۴ و ۳۳۵ قدیم و ۲۸۳ و ۲۸۴ جدید

بحثمان در اراده بود که حضرت ملاصدرا در فصل هفتم در تفسیر اراده و کراهت فرمودند که اراده خدا عین ذات اوست و اراده خدا مقابلی به نام کراهت ندارد. چون گفتیم کراهت به معنی نفرت و ناراضی بودن است و اینها در خدا راه ندارد. اما اراده انسان چون محض نفسانی هست مقابلی به نام کراهت دارد.

اراده و کراهت در مخلوق

پس در ابتدا حضرت ملاصدرا اراده و کراهت را در خلق به تحقیق می‌روند.

عبارت: «مشاراً الیها بهذا و انت...»

نکته عربی: در عربی برای اشاره کردن از اسم‌های اشاره استفاده می‌شود. هذا و هذه اسم‌های اشاره مفردی هستند که برای شخص و شیئی که نزدیک ما هستند به کار می‌رود که هر دو به معنی این است متنها هذا برای مذکر و هذه برای مؤنث است. أنت و أنت هم ضمیر رفع منفصلی است که برای مخاطب است و أنت برای مذکر و أنت برای مؤنث به کار می‌رود. هر دو به معنی تو، است. در عبارت حضرت ملاصدرا فرمودند: «بهذا و انت». این نکته‌ای بود که بیان کردیم. در ادامه می‌فرماید: «بل كل هذه المعانی مجتمعة فی نفس البسیطة التي هی ذاته»

همه این‌ها معانی دارند که مجموع معانی در نفس بسیط او جمع هستند یعنی می‌فرماید کلمه هذا و هذه اشاره به چشم و گوش و این هیئت صوری ما نیست بلکه اشاره به همان نفس ما هست. چرا؟

«و لا شیء من البدن اجزاء مشعور به فی جمیع الاوقات»

زیرا جسم که شعور ندارد پس ثابت نیست و دائماً در حال عوض شدن است. پس این تن انسان تن دیروزش نیست اما آنچه که در بدن باقی می‌ماند نفس است که عوض نمی‌شود. پس أنت یا أنت یا هذا و هذه خطابش به نفس است که مشار الیه قرار می‌گیرد. «و هی مبدأ الجمیع» این نفس اساس یا ظرف یا عینیت همه واحدهای جسمی است و صورت کل هم آن هست.

«و هی بحذاء الفصل الاخیر لمهية المحصلة لتلك المعانی» حذاء جانشین تو است یعنی به سرعت او را می‌راند و خودش را به جای او می‌نشانند که چنین حالتی را حذاء گویند. که نام این فصل اخیر است برای مهیتی که حاصل شده از این هیاهوی جسم.



این هیاهوی جسم هم مقوم دارد و هم جوهر و نیرو، ابزار، نقص، کمال، فعلیت تمامیت، تحصیل و هم اثر دارد که همه این‌ها از اطوار جسم هستند که در جلسه قبل بیان شد یعنی اطوار واحد ماهیت هر انسان هستند که کارهای مختلفی را انجام می‌دهد.

«و ایضا قد یكون...» و گاهی امور مختلف معانی و مفهومات موجودات به وجودات متباین اند.

که در مواد متفاوت حاصل هستند.

«و المتضاده فی...» بلکه این‌ها اضدادند در اجسام در عالمی از عوالم و نشئه‌ای از نشئات.

«ثم تلك الامور...»

و سپس این امور معانی و مفهوم آن‌ها به عینه پیدا می‌شوند در عالم و نشئه‌ای دیگر.

این‌ها موجودند به وجود واحد بسیط. «علی وجه لطیف شریف فاضل». بر وجه لطیف و شریف و

فاضل.

«من غیر تضاد بینها» همه اضداد که در عالم نشئه انجام می‌دهند عین همان‌ها در نشئه‌ای دیگر که

جهان متافزیک باشد بی‌کم و کاست در وجودش جمع است. در عینی که مزاحمند و یگانه نیستند در

انجام کوتاهی نمی‌کنند. تا اینجا ترجمه عبارت بود. هدف حضرت ملاصدرا از تذکر این عبارات این

است که می‌فرمایند:

جمعی در وجود واحد بسیط حالا آن وجود بسیط چه روحش باشد و چه نفسش یا مجموعش باشد

همه این‌ها در عالم متافزیک جمع می‌شوند و آنچه که انسان در این نشئه و در این جهان انجام می‌دهد

در آنجا بروز خواهد داده شد. پس آن واحد بسیط هم در این دنیا ظرف و برای تباین حالات است و

هم در آن جهان.

حضرت استاد می‌فرمایند: پس وقتی که ما به مبانی این عبارت آگاه شدیم چنانی که از جان آیات و

قرآن و روایات معصومین بهره‌مند می‌شویم، نیز استفاده خواهیم کرد. یعنی تمام مبنایی که در آیات و

روایات و... هست حضرت ملاصدرا دارند به زبان علمی بیان می‌کنند.

سازگاری همه وجودات در نشئه نفس

حضرت ملاصدرا سه مقدمه را بیان کردند که در اصل سوم فرمودند: گاهی چند امرند که مفهوم و

معانی این‌ها مغایرند و وجودات خارجی این‌ها جدا هستند هم کثرت مفهومی دارند و هم مصداقی که

این کثرت مفهومی و مصداقی کثرت ناسازگار است ولی می‌فرمایند همان معانی کثیره که در یک نشئه

دارای وجودات کثیره و متضاد هستند همان معانی و مفاهیم در موطن دیگر جمع هستند بدون اینکه

تضادی در کار باشد که این‌ها از امور مختلف معانی و مفهومات هستند. همین امور موجودات که



موجودند به وجود متباین مثال به آب و آتش می‌زنند. این‌ها اموری هستند که معنی و مفهومشان در خارج جدای از هم هستند ولی همین‌ها در جهان دیگر با هم سازگاری دارند و به یک سلسله وجودات سازگار در نشئه دیگر موجود هستند. می‌خواهند بفرمایند که در نشئه نفس همه وجود دارند اما وجوداتشان با هم سازگارند. نکته مهم این است که نه به وجود واحد موجود هر کدام به وجود خاص خودشان موجود هستند ولی این وجودها ناسازگار نیستند. مثلاً در خارج اگر رطوبت و یبوست با هم جمع نمی‌شوند یا برودت و حرارت، آب و آتش جمع نمی‌شوند اما در ذهن این رطوبت، حرارت، یبوست و برودت با هم جمع می‌شوند. پس نکته مهمش این است که این‌ها در یک جا با هم جمع می‌شوند. پس نشئه آخر تحصیل موجود به وجود واحد بسیط که در وجود نفس موجودند گفتیم بر وجه لطیف و شریف و بدون درگیری می‌خواهند بفرمایند که این نشئه رقیق‌تر از عالم طبیعت است. کدام نشئه؟ همان وجود واحد بسیط.

حضرت استاد هم در اینجا نکته‌ای بیان می‌فرمایند: آنچه انسان انجام می‌دهد از یاد برده نمی‌شود چون آن نفس واحد شما این‌ها را محکم حفظ کرده که در آنجا بروز دهد. مثلاً شما خاطره‌ای که در ده سال پیش دارید الآن هم اگر دقت کنید به ذهنتان می‌آید چون در امور ذهنی ثبت شده و باقی است. می‌خواهد بگوید چنانی که این‌ها در امور ذهنی باقی می‌مانند در عالم متافزیک هم این‌ها همه باقی می‌مانند. باور بفرمایید همین دو سه سطر در صفحه ۳۳۴ و ۳۳۵ از جلد ششم اسفار دنیا را بس است برای وفاداری، اثبات راستگویی و وقار در یار. حضرت ملاصدرا در این فصل سه نکته مهم را بیان فرمودند:

۱. امور مختلفه المعانی ۲. وجودات متباین ۳. مواد متفرق

امور مختلف المعانی

امور مختلفه المعانی چیست؟ می‌فرمایند: همین دستی که شما بلند می‌کنید و پایین می‌آورید، عین همان دوباره در وجود بسیط شما در عالم متافزیک برمی‌گردد.

وجودات متباین

استاد می‌فرمایند: مثلاً نیت می‌کنید به نزد حبیب بروید و می‌روید با آن مع می‌شوید ولی یک مرتبه یک چیزی شما را متغیر می‌کند و شما را به سوی دیگر می‌کشاند. پس حبیب را رها کرد و برای اشباع میل نفس خودش به سوی دیگر می‌رود. پس او را به فوریت ردش کردند. این رد نه از آن ردهایی است که حبیب به او بی‌توجه باشد نه، او را متباین خودش می‌داند. اگر نمی‌رفت که دیگر تباین معنی نداشت. خب نرفته خیلی‌ها هم استاد می‌فرمایند نرفتند. اما وقتی که رفت عکسش به جاذبه حبیب با پولیتیکی او



را راه دادند با خودش می گوید حالا چه ایرادی دارد من غیر محبوب هم یک سری می زنم این می شود متباین یعنی جدا. که متباین ها از عدمها بدتر، زشت تر و قویتر هستند. حضرت استاد می فرمایند: این معنی متباین حضرت ملاصدرا چنان ذره ذره های مغز استخوان انسان را متحول می کند اما برای آن کسی که بفهمد یا اهلش باشد.

مواد متفرق

متفرقه از فراق می آید یعنی به پنجه این را می گیرد ولی با پایش به جای دیگر می رود.

اموری که این را از آن جدا می کند. الآن نام یار را می برد یک مرتبه او را رهاش می کند و از غیر یار نام می برد این نام غیر را که آورد و به جای یار جایش داد اسم این امور متفرقه است و همه سه موردی که بیان شد می خواهد بفرماید در همین نشئه ناسوتی که زندگی می کنید و دارید انجام می دهید پرده برداری از این رفتارگان در عالم متافزیک توسط نفس واحد بسیط انجام می شود.

در پایان حضرت استاد نکته ای را بیان می فرمایند که اگر اینها را بفهمید و خودتان را به نفهمی بزیند اینجا منافق می شوید. پس یک چیزی باقی می ماند درست بماند یا برود که دیگر ردی از آن باقی نماند زیرا فقط خودش هست که رسوا می شود. ای انسان اگر مسیر حقی را پیدا کردی دیگر حق انصراف و انحراف از آن را نداری زیرا اگر انحراف دادی متباین و مختلفه المعانی می شوی و در افتراق قرار می گیری و رسوا می شوی. در راه حبیب بازیها و فریبها غلط هستند. خیلی صاف و ساده و یگانه و واقع باشید. اگر نمی توانید ببرید که این بلاها بعدش سر شما نیاید.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم شعبانی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۴/۷

جلد ۶ اسفار / صفحه ۳۲۵ فصل هفتم

«فی تفسیر اراده و الکراهه»

در ابتدا مروری بر گذشته داریم و بعد ترجمه متن اسفار

مروری بر گذشته

در این فصل حضرت صدرا اراده و کراهت را تفسیر می‌کند تا روشن شود که اراده خدای سبحان عین ذات اوست و اراده‌ای نیست که در آن کراهت داشته باشد. اراده انسان‌ها و سایر فاعل‌های مختار مثل حیوان مقابلی به نام کراهت دارد چون یک وصف نفسانی محدود هست اما اراده خدای سبحان مقابلی به نام کراهت ندارد. اراده در واجب هم عین صفات ذاتیه هست و هم عین ذات حق تعالی. همانطور که در مباحثه‌های روز چهارشنبه گفته شد صفات حضرت حق عین ذات اوست و حقیقت صفات خدا یکی هست اما این صفات در الفاظ و مفهوم متفاوتند.

اما اراده حق هیچ مقابلی ندارد همانطور که علم و قدرت حق مقابلی ندارند. زیرا ذات حق مقابلی ندارد. ذات هستی محض است و مقابل آن نیستی. قدرت عین این هستی محض است و مقابل آن عجز و اراده عین ذات خدای سبحان است و مقابل آن کراهت است. پس اراده ذاتی حضرت حق مقابلی به نام کراهت ندارد. برخلاف انسان و حیوان که اراده آن‌ها مقابلی به نام کراهت دارد. انسان و دیگر حیوانات گاهی نسبت به امری اراده و گاهی کراهت دارد. در این فصل حضرت صدرا سه مقدمه را بیان می‌کنند که در جلسات گذشته به آن اشاره شد.

آنگاه ذات حضرت حق را به عنوان اصل کلی بیان می‌کند.

تباین بین وجود حضرت حق و سایر ممکنات

در متن کتاب آمده؛ «إذا تقرر هذا فنقول» البته این‌ها مقدمه است و وارد بحث اراده و کراهت نشدند.

می‌فرمایند:

«انه لما كان الباري جل ثناؤه موجوداً ثابتاً حقاً»

همانا وجود خداوند ثابت و حق است. «و له صفات کمالیه مباینه... لوجود جمیع الموجودات» صفات کمالی حضرت حق مثل علم، قدرت و اراده مباین از صفات سایر موجودات است. همانطور که وجود حضرت حق با دیگر وجودات مباین هست. درست است که همه درجات یک هستند متنها اعلی المراتب حضرت حق است و سایر وجودات درجات وسطی و نازلۀ فیض او هستند یعنی درجات وجودی



ممکنات حقیقت یک وجود تشکیکی هستند و بین وجود حضرت حق و وجود سایر موجودات عینونیت است یعنی از هم جدا هستند. همانطور که نور از تاریکی جداست یا همانطور که عالی از دانی جداست.

«لأن وجوده واجب بذاته لذاته و وجود غیره واجب به لابذاته»

زیرا وجود حضرت حق مستقل است اما وجود ممکنات وابسته به وجود حضرت حق هستند .

«و ذاته مستغنیه عن جمیع ما سواه» ذات حضرت حق از همه ماسواه غنی و بی نیاز است .

«و جمیع ما سواه فاقرة الیه مستفیده منه» و سایر ذوات فقیرند و از خدا فایده می گیرند .

«بل متقومة به...بذاته» و نه تنها از خدا چیزی می گیرند بلکه قوام و دوامشان هم از خداست و همه

جهان تعلق به ذات رحمت او دارند .

«فإذن لا یماثله و لا لا فی ذاته و لا فی صفاته» چیزی شبیه به او نیست نه در ذات و نه در صفات

یا همان آیه که می فرماید: «لیس کمثله شیء» چیزی شبیه او در ذات و صفات نیست .

«ای لا فی وجوده.... من الصفات الکمالیه» یعنی چیزی نه در وجود شبیه خداست و نه در کمالات

وجودیه. کمالات وجودیه مانند چی؟ علم، قدرت و اراده و نه در غیر از این صفات کمالیه .

«و مع ذلك فإن الوجود مشترك معنوی بینها و بینها» پس وجود مشترک معنوی هست بین خدا و سایر

وجودات .

اگر گفتیم «ا... موجود» یا اگر گفتیم «و الارض موجود و السماء موجود» مفهوم یکی است اگرچه

مصادقها با هم فرق دارند. «و كذا العلم و القدرة و غیرها» مسئله علم و قدرت و اراده هم اینچنین است.

و همه اینها را با تشکیک وجود حل می کند یعنی علم و قدرت و اراده حضرت حق اعلی المراتب

هست و علم و قدرت و اراده سایر موجودات درجات وسطی و نازله فیض او هستند. از اینجا به بعد در

حدّ توان بعضی عبارتها را توضیح می دهیم .

اراده از سنخ مفهوم است

در ادامه حضرت صدرا اشاره می کند به اینکه اراده از سنخ ماهیت نیست بلکه از سنخ مفهوم است.

ما اگر خواستیم ببینیم یک شیء ماهیت است یا مفهوم چند راه دارد. یکی از راههای این است که اگر

یک امری هم بر واجب صادق بود و هم بر ممکن از سنخ مفهوم است نه ماهیت. زیرا واجب منزله از

ماهیت است. این یک اصل کلی است برای شناخت ماهیت از مفهوم.

وجود اینچنین است که هم بر واجب صادق است و هم بر ممکن لذا مفهوم است نه ماهیت. علم هم

بر واجب صادق است و هم بر ممکن لذا مفهوم است نه ماهیت. قدرت و اراده هم اینچنین است که هم



بر واجب صادق است و هم بر ممکن. لذا از سنخ مفهوم است نه ماهیت. وقتی از سنخ مفهوم شد به کمالات وجودی برمی‌گردد بنابراین مصداق وجودی پیدا می‌کند و وقتی مصداق وجودی داشت مفهوم به تشکیک است و وقتی مفهوم به تشکیک شد هر مرتبه‌ای حکم جدا دارد که در مراتب دیگر آن حکم را نمی‌توان یافت. ما اگر خواستیم حقیقت وجود را بفهمیم چاره‌ای نداریم جز اینکه وجود را در واجب، ممکن، جوهر و عرض بررسی کنیم تا روشن شود که وجود مفهوم است نه ماهیت و حقیقت تشکیکی دارد که اعلی‌المراتبش حضرت حق است و بقیه موجودات فیض او هستند. اما همانطور که وجود در بعضی جاها نامحدود است و به همراه ماهیت نیست، در بعضی جاها هم وجود محدود و همراه با ماهیت است. علم و اراده هم همین‌گونه هستند آنجایی که نامحدودند با ماهیت همراه نیستند اما آنجایی که محدودند با ماهیت همراه هستند. و همانطور که وجود و ماهیت با هم هستند تفکیکشان فقط در ذهن است نه در خارج.

در خارج وجود و ماهیت عین هم هستند لذا حکم وجود به ماهیت هم سرایت می‌کند. علم و اراده هم اینچنین است. علم و اراده نیز با ماهیت همراه هستند و نحوه وجود هستند پس تشکیک‌اند. هر جا اراده است علم هم هست و هر جا علم هست اراده هم هست. قهراً سراسر جهان می‌شود هستی، اراده و آگاهی.

پس گفتیم وجود ساری است و همه جا حضور دارد. پس کمالات وجودی یعنی علم و اراده و قدرت هم باید ساری باشند و حضور داشته باشند. منتها هر جا وجود قویتر، علم و اراده هم قویتر، و هر جا وجود ضعیف‌تر، علم و اراده هم ضعیف‌تر است. اما برهان تا حدی این را ثابت کرده که هر شی‌ای که وجود دارد از شعور و اراده بی‌بهره و بی‌نصیب نیست. اما اینجا سخن از مشاهده است نه برهان. حضرت صدرا که برهان و عرفان را جمع کرده‌اند می‌فرمایند:

سخن از مشاهده است نه برهان

من نه تنها می‌فهمم و صدای موجودات را می‌شنوم بلکه اراده آن‌ها را هم می‌بینم و علم آن‌ها را هم مشاهده می‌کنم. پس اگر کسی با جانش و با گوش دلش سمیع و بصیر باشد می‌فهمد که همه جهان سمیع و بصیر هستند و اگر با این دید به خدمت آیات قرآن رفت آیات را حمل بر حقیقت می‌کند نه مجاز. در سوره کهف آیه ۷۷ خداوند می‌فرماید:

«فوجدا فیها جداراً یرید ان ینقض» خداوند سبحان اراده فرو ریختن را به دیوار نسبت می‌دهد اگر کسی این مطلب را بداند دیگر نمی‌گوید اراده دیوار مجاز است زیرا دیوار اراده ندارد چون آگاهی ندارد. بلکه می‌گوید دیوار مانند دیگر موجودات موجود است و هر موجودی علیم است و هر موجود



علیمی مرید است و این اراده است که سرتاسر جهان هستی را پر کرده. اگر زمین روزانه می گوید: «أنا بیت الوحده» دلیلی نداریم که این سخنان کنایه و مجاز است بلکه این سخنان زمین که می گوید «أنا بیت الغریبه، أنا بیت الوحشة» را با این دید به حقیقت حمل می کنیم. خشیت که لطیف تر از خوف است به حجر نسبت داده شده. با این دید بلند حجر هم خشیت دارد همانطور که عالم خشیت دارد. «إنما یخشی ... من عباده العلماء» آیه ۲۸ سوره مبارکه فاطر.

اما برهان این معنا را ثابت کرده ولی بسیاری از عقول از درک این حقیقت عاجز و قاصرند. لذا حضرت صدرا می فرمایند «و لکننا بفضل ا... و النور الذی... رحمته و نهتدی إلی مشاهدة العلم... علی حسبه و وزانه و قدره»

خداوند آن رحمت خاص الهی اش را شامل حال ما کرده که علم و قدرت و اراده را در موجودات به فضل الهی مشاهده کنیم.

چگونگی رسیدن انسان به مقام مشاهده

اما آیا انسان می تواند به مقامی برسد که علم و اراده موجودات را مشاهده کند؟ در درس حشر خواندیم که اگر انسان اشرف مخلوقات است پس حتما خدا امکان استعداد به مرتبه عقول مجرده را برای او قرار داده در غیر این صورت انسان اشرف مخلوقات نبود و انسانی که به مقام مجرد محض راه پیدا کند در واقع به مقام ولایت راه پیدا کرده است و ممکن است کسی اشکال وارد کند که رسیدن به این مقام مختص انبیاء عظام و ائمه معصومین هست. در جواب باید گفت منصب نبوت و ولایت برای ائمه معصومین و انبیاء عظام اختصاصی هست ولی مقام ولایت اختصاصی نیست. مقام توحید و فنای مطلق مخصوص ذات احدیت است اما کسانی می توانند به این مقام برسند که مخلص باشند، ذاتاً پاک شده باشند. این گروه از مخلصین در همین عالم هم در اتصال دائم با حضرت حق هستند، از حساب و کتاب قیامت در امان هستند و وقتی نفخه صور دمیده می شود و همه می میرند، این ها نمی میرند و چون با اختیار خود به این مقام رسیدند، مقامشان از دیگر وجودات عقلی بالاتر است.

اما در پایان باید بگوییم که ما انسان ها هستیم که درگیر مادیات عالم طبیعت هستیم و فقط ظاهر اشیاء را می بینیم و از درک حقایق اشیاء غافل هستیم در حالی که عرفایی مانند حضرت صدرا هستند که با اتصال به عالم عقول مجرده نه تنها مالایری را می بینند و اصواتی که ما نمی شنویم می شنوند بلکه علم و اراده موجودات را هم مشاهده می کنند و درک این حقیقت را از فضل الهی می داند و آن را نوری می داند که خدای متعال به او عنایت کرده.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم م. ابویی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۴/۱۳

توضیح در اقسام وجود، سریان وجود و یابیدن آن.

بحث در فصل هفتم از جلد ششم اسفار ملاصدرا صفحه ۳۳۵

اصل وجود یک حقیقت واحد است

حضرت صدرا برای ورود به اراده حضرت اله سه اصل را بیان فرمودند که خانم‌ها در ارائه‌های درس‌های گذشته این مبحث را توضیح دادند. اما عبارتی در همین صفحه ۳۳۵ حضرت صدرا بیان می‌کنند که «اصل الوجود حقیقه واحده» یعنی اصل وجود یک حقیقت واحد است که دارای مراتب متعدد است و مراد و منظور از مراتب آن شئون و تجلیات این وجود واحد است. امروز نمی‌خواهیم روی متن اسفار کار کنیم یعنی حضرت استاد (اعلی‌...مقامه) در ذیل این عبارت به تحقیق پرداختند که آیا این وجودی که حضرت ملاصدرا بیان می‌فرمایند که «اصل الوجود حقیقه واحده» این چه وجودی است؟ آیا وجود مطلق است یا مقید؟ وجود... است یا ممکنات؟ چون همه این‌ها معنای وجود را دارند.

وجود مطلق

وجود مطلق از نظر لغوی به معنی آزاد و رها، بی قید و شرط، حدناپذیر

ما قبلاً از بیان حضرت استاد تعریف وجود مطلق و مقید را در جلد اول اسفار بحث واجب و امکان این‌گونه یافتیم که وجود مطلق حد ندارد و محدود نمی‌شود. عدم در ذات او راه ندارد. وجود او موجب بهره در نظام آفرینش است و آن حضرت حق است.

وجود مقید

وجود مقید از نظر لغوی به معنی زنجیر، بند شده، بسته شده.

و وجود مقید را این‌گونه بیان فرمودند که محدود به حدود خاصی بوده و مرتبه‌ای از مراتب خاص وجود مطلق است یعنی در واقع گویند وجود مقید سایه و ظلّ حضرت اله است یعنی حضرت حق وجودی دارد که محدود و مقید نیست ولی وجود ممکنات فیء و ظلّی از وجود عالی اوست. این نکته‌ها را در جلد اول برایمان بیان فرمودند ولی در این جلد ششم علاوه بر این نکات دیگری را حضرت استاد بیان فرمودند که ابتدا از نظر لغوی معنی وجود مطلق و مقید را می‌گوییم و سپس از نظر مفاهیم فلسفی اش.

وجود مطلق و مقید از نظر فلسفی



اما از نظر فلسفی وجود مطلق و مقید را چگونه تعریف کرده‌اند؟

حضرت استاد در فلسفه وجود مطلق را این‌گونه بیان می‌فرمایند: وجود مطلق هم وجود مجرد و هم تقید را شامل می‌شود یعنی هم مجرد و هم ماده. هدف از وجود مطلق در فلسفه روح، عقل، نفس و هم معادن و عناصر هستند. چگونه مثال بزنیم؟

مثلاً عقل اول نسبت به حق تعالی وجود مقید است و نسبت به وجوداتی که فیض وجود از مجرای عقل اول به آن‌ها می‌رسد مطلق است یا نفس نسبت به عقل مجرد وجودش مقید است و نسبت به قوای خودش که منشأ افعال در بدن هستند مطلق است. یعنی هر ممکن نسبت به مافوق خودش مقید می‌شود و نسبت به مادون خودش مطلق می‌شود.

وجود مقید مثل چی؟

وجود انسان، گیاه و ... چرا مقیدند؟ چون انسان اثر انسانیت را دارد، درخت اثر درختی را دارد. می‌خواهند بگویند قید از نظر مفاهیم به معنی برون ریختن هر آنچه در درونش هست را دارد. می‌خواهند بگویند وجود مقید تشخیص خودش را بروز داد هر چه در درون داشت بیرون ریخت که البته حضرت استاد در اینجا مثال به دوشیدن شیر گوسفندان زدند و فرمودند که وقتی در واقع شیری که از گوسفند دوشیده می‌شود هر چه در درون داشته خارج می‌شود. یا مثال به ریختن میوه از درختان زدند. مقید آن وقتی است که میوه از درخت می‌ریزد یعنی آنچه اثری داشت از خودش بروز داد.

اما وجود واجب: فقط شامل حضرت اله می‌شود. اینجا سه وجود را حضرت استاد بیان نمودند. وجود مطلق که هم واجب را در بر می‌گیرد و هم ممکن را. وجود مقید که فقط ممکن را در بر می‌گیرد و سوم وجود واجب که فقط شامل حضرت اله می‌شود.

پس این سه وجود متباین و جدای از هم نیستند. یعنی مانند حلقه اتصال این‌ها به هم متصل هستند. تا اینجا تقریرات حضرت استاد بود.

وجود مطلق و مقید از نظر ملاصدرا

اما از گذر دیگر دیدگاه ملاصدرا را در اینجا از بیان بزرگان می‌خواهیم بیان کنیم.

این‌گونه می‌فرمایند که وجود مطلق یا حقیقت وجود همان واجب الوجود است این وجود موجب وجود بخشی به سائر موجودات است. وجود مطلق با توجه به تمامیت و کمال ذاتی خود به صورت وجودهای مقید جلوه می‌کند که موجب تنزل آن از مقام اطلاق است. یعنی ریشه آن از طلاق می‌آید یعنی از بند رها شده. می‌گوید وقتی می‌آید وجود مقید را جلوه می‌دهد در واقع تنزل از مقام مطلق بودنش پیدا می‌کند و مقید می‌شود. پس وجود مطلق با محدود و مقید ساختن خود به صورت مقید ظهور



می‌کند و موجب تحقق وجودهای مقید می‌شود. وجودهای مقید مراتب و شئون وجود مطلق هستند ولی بهره‌شان از وجود به صورت ناقص است. وجود مقید دارای وجود خاص خود هست ولی این وجود، از آن وجود مطلق نیز هست. زیرا وجود مقید همان وجود مطلق است که محدود و متعین گشته است. پس وجود مطلق را از دو جهت در نظر می‌گیریم:

(۱) از جنبه وجودی که از این جهت به وجود واجب موجود هست و می‌توانیم بگوییم واجب در آن موجود است.

(۲) از جنبه عدمی و ماهوی‌اش که همان ماهیتش است چون فاقد کمالات وجود مطلق است و غیر از وجود حق تعالی است.

حضرت استاد در نتیجه می‌فرمایند: این مطالبی که مطرح شد چه از بیان حضرت ملاصدرا و یا دیگران اصل حقیقت وجودیه که حضرت صدرا بیان کردند چه وجود مطلق باشد، چه مقید، چه واجب الوجود باشد همه در معنا یکی هستند ولی در مفاهیم مغایر و متباین هستند. اما در اینجا می‌خواهیم ببینیم که حضرت حق که می‌خواهد کوه، درخت، دریا، و... را وجود ببخشد آیا از وجود خودش به این‌ها وجود می‌دهد یا نه این‌ها خودشان وجودی دارند که از یکدیگر ممیز می‌شوند؟ حضرت استاد این‌گونه فرمودند: که اگر حضرت حق از وجود خودش به کوه، دریا، حیوان، انسان و... بدهد همین دادن علامت نقص است یعنی نعوذاً با... خدا نیاز دارد که می‌دهد یا می‌گیرد. پس او حق ندارد که بدهد یا بگیرد او فقط باید جلوه بدهد نه اینکه از وجود خودش چیزی را بدهد.

یعنی همینکه فرمود «إذا اراد... بشيء ان يقول له کن فیکون» ای درخت باش، این ممیز از زمین و دریا شد. همینکه ممیز شد جریان وجود در درخت آمد نه اینکه خدا بیاید وجود خودش را به کوه و زمین و دریا و... بدهد. در خیلی از کتب نوشته شده که وجود من از اوست ولی این غلط است وجود من تجلی اوست نه از اوست.

حضرت استاد می‌فرمایند: خدای متعال که خواست بیافریند تجلی می‌کند به نفس خودش یعنی نه اینکه چیزی را از خودش جدا کند. بلاتشبییه بلاتشبییه برای فهم ما مثال به غلغل آب زدند که فرمودند وقتی آب به جوش می‌آید و غلغل می‌زند این غلغل از خارج نیست از خودش هست که به صورت حباب‌هایی مانند دانه عدس یا نخود خودش را بروز می‌دهد. این همان وقتی است که آب تجلی در نفس خودش نمود. البته باز هم هزار کوه سیاه فاصله است و فقط برای فهم ما و شماست. در واقع ممکنات و وجودات عالم از تجلی در ذات حق پیدا شدند. اگر ما بگوییم وجود خاک، دریا از وجود اوست اینجا می‌شود همه خدایی یعنی پانتوئیسمی و این کفر است. پس خاک استعداد خاک شدن داشت



که خاک شد، دریا استعداد دریا شدن داشت که دریا شد، کوه استعداد کوه شدن داشت که کوه شد متنها با فرمان و جلوه حق. پس سریان وجود در ممکنات از جلوه وجود حق است و تجلی وجود مطلق حضرت حق یا واجب الوجود همه عالم را از هم ممیز کرد. اما دیگر این ممیز شدن و پیدا شدن این ماهیت‌ها چگونه است این خودش بحث مفصلی هست که در ذیل بیانات حضرت استاد می‌توانید تحقیق کنید و به جوابش دست یابیم.

شناخت ارزش وجود

اما در پایان حضرت استاد در مورد وجود نکته زیبایی را بیان فرمودند از جلد اول اسفار. فرمودند: اگر انسان ارزش وجودی خود را بیابد لحظه به لحظه افتخار به وجود خودش دارد و در این مملکت وجودیش زیباترین نهال‌ها را می‌گمارد و زیباترین سخنان را از بین دو لب خارج می‌کند و زیباترین رفتارها را از خودش بروز می‌دهد یعنی جرئت نمی‌کند دستش را ناآگاهانه بالا ببرد و با غفلت پایین بیاورد چه برسد که بخواهد از وجود او آزاری به دیگری برسد. إن شاء... که این‌گونه باشم و باشید. مطلب دیگر می‌فرمایند: دلیل اینکه خودکشی در اسلام و مذهب ما حرام شده همین عزیز بودن وجود است یعنی این وجودی که به انسان اعطاء شده و از تجلی حق است حتی اگر زیر ضربه‌های ناسوتی له شود به صاحب این وجود اجازه قطع این فیض را نمی‌دهد چه برسد به اینکه از کوچکترین عاملی در زندگی افسرده بشود و دست به انتهار بزند این همان عظمت وجود است .

هیچ کس نمی‌تواند حقیقت وجود را بیابد

اما مطلب دیگری که در فهم وجود بیان فرمودند این است که حضرت استاد می‌فرمایند: این را بدانید که ما نه تنها ما هیچ کس نمی‌تواند حقیقت وجود را بیابد و بفهمد حتی امام معصوم هم باید به او القاء شود تا سر وجود را بفهمد ما فقط می‌گوییم وجود هست اما هست او را یا هستی هست او را کسی نمی‌داند چرا؟ چون ما جزئی از وجود هستیم نه عین وجود. این است که باید بدانیم همین مقدار هم که از وجود بخواهیم بیاییم جز با طهارت درون امکان پذیر نیست و حضرت صدرا هم می‌فرمایند رسیدن به حقیقت وجود وقتی هست که در انسان جنبه تجردی حاصل شود یعنی به مرحله شهودی و حضوری راه یابد. این هم بحث امروز در مورد اصل حقیقت وجود، کیفیت سریان وجود و فهم و یابیدن وجود.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: ؟ ، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۴/۲۰

سریان وجود در موجودات

این بخش از درس در مورد سریان وجود در ممکنات است. یا ما می‌توانیم بگوییم افاضه وجود از طرف حضرت حق به موجودات را می‌دانیم؟

ایشان می‌فرمایند خیر، ما فقط می‌توانیم از نظر بزرگان و فلاسفه نقل قول کنیم. همچنان که حضرت صدرا (اعلی...مقامه) می‌فرمایند: «...الا أن عقول الجماهير من الاذکیاء... فی جمیع الموجودات»

یعنی اکثر مردم و حتی زیرکان از فلاسفه نتوانستند برسند به اینکه سریان وجود چگونه به موجودات و ممکنات افاضه می‌شود.

«و لکن بفضل...» حضرت صدرا می‌فرمایند اما ما به فضل و رحمت خداوند و نوری که در درونمان نازل فرمود توانستیم بفهمیم که سریان و افاضه وجود برای موجوداتی مانند انسان، کوه، درخت و حتی سنگ و خاک چگونه است. فهمیدیم هر موجودی به اندازه استعداد درون خود و وزن خود می‌تواند از وجود بهره‌ور گردد.

عنایت وجود از اشراق حق هست

حال آیا این وجود که به ممکنات داده می‌شود از وجود حضرت حق جدا می‌شود یا تجلی و اشراق حضرت اله است که به ممکنات افاضه و عنایت می‌شود تا آن‌ها وجود پیدا کنند؟
حضرت استاد می‌فرمایند: این عنایت از اشراق حضرت حق است که به ممکنات می‌دهد چون غنی مطلق حق ندارد چیزی از خودش بدهد. برای اینکه دادن و گرفتن از فقر است. حضرت اله که فقری ندارد که با دادن آن وجود بخواهد آن را جبران کند. پس این عنایت وجود از اشراق و تجلی اوست.

بروز هر موجود به اندازه استعداد خودش

در اینجا معظم‌له سؤالی را مطرح می‌کنند: آیا حضرت اله وقتی که اشراق وجود را به هر موجودی داد می‌فرماید تو آن باش که ما می‌گوییم یا اینکه افاضه وجود که شد هر موجودی هر استعدادی که در درون دارد، آن می‌شود؟

حضرت صدرا می‌فرمایند: «و کذا العلم و القدرة... و فی العرض عرض»



اصل و حقیقت وجود ثابت است یعنی وجود چه واجب یا ممکن باشد، چه وجود مطلق یا مقید این‌ها در معنی با هم یکی هستند ولی در مفاهیم با هم متغایرنند یعنی هر وقت تابش اشراق وجود می‌شود هر موجودی هرچه استعداد در درون دارد آن را بروز می‌دهد و آن می‌شود .

وقتی می‌فرمایند: فی الممكن ممکن یا فی الجوهر جوهر. یعنی هر موجودی که استعداد ممکن شدن داشت ممکن شد و هر موجودی که استعداد جوهر شدن داشت جوهر شد. حضرت استاد می‌فرمایند: این عبارت تمام جبرها را از عالم برداشته و نابود می‌کند. یعنی حضرت اله نمی‌فرمایند که تو موجود جوهر یا عرض باش بلکه هیبت یا اشراق وجود از واجب الوجود است اما استعداد هر چیز از خودش آغاز شد .

پس تا اینجا فهمیدیم که اصل وجود حقیقت ثابت است یعنی در معنا با هم یکی هستند و در مفاهیم متغایر .

دوم اینکه هر کسی قادر به فهمیدن افاضه وجود از حضرت اله به ممکنات نیست مگر انسان‌های خاصی که پس از تبرئه درون و عنایت و رحمت که از حضرت اله به ایشان می‌شود می‌تواند افاضه وجود را بفهمد. هر موجودی استعدادهای اولیه را در درون خود داشته و با گرفتن وجود آن می‌شوند که بودند نه اینکه بگویند این و آن بشو .

حضرت استاد می‌فرمایند: این اختیار است نه جبر.

نظر ارسطو و فلاسفه غرب در پیدایش عالم

در ادامه حضرت استاد نظر ارسطو و فلاسفه غرب را در پیدایش عالم بررسی کرده و می‌فرمایند: ارسطو ارتباط و وحدت عالم را قبول دارد. ذیمقراطیس قائل به ذرات اولیه است که از ازل در حرکت هستند و با برخورد اتفاقی آن‌ها عالم درست شد. کانت، لاپلاس و دکارت این‌ها هم گویند جهان از تصادم درست شده. معظم له می‌فرمایند: ما این‌ها را قبول نداریم و گفتیم عالم از اشراق درست شد .

نظرات مختلف در پیدایش عالم

نظر دیگر نظر پزشکان است که گویند: سلول‌ها با هم در ارتباط هستند و فیزیكدانان جاذبه را در عالم قبول دارند و می‌گویند دینامیک در عالم اصل است نه استاتیک. بعضی تضاد را درعالم قبول دارند. زیست‌شناسان اصل تبدل را می‌پذیرند. نظریه دیگری هست که اصل جدال را برای پیدایش عالم قائلند. اما هر کدام از قائلین این دیدگاه‌ها نظرات خود را دارند و نظرات دیگر را قبول ندارند. اما اصل تضاد از همه این اصل‌ها بالاتر و قویتر است.

حضرت استاد می‌فرمایند :



اصل تضاد یا جدال یعنی هر چیزی در درون خودش، ضدّ خودش را پرورش می‌دهد یعنی نو، کهنه می‌شود و کهنه نو می‌شود یا قانون هگل که می‌گوید نیستی، هستی می‌شود و هر هستی به هستی منتهی می‌شود و برای بقای عالم وجود این تضادها لازم است.

جدال‌ها برای حفظ درون است یا حفظ بقاء

معظم‌له اینجا می‌فرمایند: به فرض اینکه ما اصل تضاد را قبول کنیم آیا این جدال‌ها برای حفظ درون است یا حفظ بقاست؟ حضرت استاد مثال می‌زنند به اینکه ما یک تخمک گلی را در نظر می‌گیریم که می‌خواهد گل بشود این دارد ضدّ خودش را در درون پرورش می‌دهد یعنی جوانه که می‌زند ساقه که درست می‌شود یا گلی که درست می‌شود این ضدّ دانه است. حالا این اضداد دارند از درون این دانه درست می‌شود یا از پوسته آن یا از خارج؟ یا از حرارت و رطوبتی که به این‌ها می‌رسد درست می‌شوند و ضدّ خود را درست می‌کند؟

آیا پوسته است که درونش را می‌سازد یا درون است که دارد نو و کهنه می‌شود؟

معظم‌له می‌فرمایند: اگر پوسته کار کند می‌خواهد خودش را حفظ کند. می‌خواهد این پوسته به حال خودش باقی بماند و این محافظه‌کار می‌شود اما اگر درون کار کند و بخواهد که بهتر از این دانه را درست کند این انقلاب‌گرا می‌شود. اگر برای حفظ چهره باشد، می‌شود محافظه‌کار اما اگر برای بهتر شدن باشد، می‌شود انقلاب‌گرا. پس عالم از اضدادند و هر موجودی ضدّ خودش را در درون می‌سازد. آیا اینکه تمام موجودات به سوی تکامل می‌روند این تکامل در اولین موضوع جدالند یا تکامل بعد از ریختن پوسته‌هاست و اندک اندک به وجود می‌آیند؟ این تکامل‌هایی که موجودات دارند از رقص اضدادند یا نه تکامل‌ها از اول در هسته موجود هستند اما این مانع‌ها هستند که نمی‌گذارند این تکامل‌ها به بروز آیند و به وجود بیایند؟

حال اینکه انسان از اولین روزی که به دنیا می‌آید شرافت دارد از این است که همان اسپرم اولیه او این تکامل‌ها در آن جمع هستند متنها محیط و مانع‌ها نمی‌گذارند که این تکامل‌ها بروز کنند. حضرت استاد در مورد تکامل‌ها و مانع‌ها در درس بعدی صحبت خواهند کرد.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم س. ابویی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۰۴/۲۷

توضیح در طلب و اراده

بحث ما در جلد ۶ اسفار ملاصدرا صفحه ۳۳۶

اراده و کراهت در حیوان کیفیت نفسانی است

«و إذا تمهدت هذه الاصول و المقدمات مثل اللذة و الالم»

حضرت ملاصدرا می‌فرماید: ما مقدماتی راجع به جریان وجود به ماهیت‌ها یا وجود به جسم‌ها یا وجود به حجرها و جمادات را گفتیم ، هم اکنون بعد از این مقدمه می‌گوییم که اراده و کراهت در حیوان کیفیت نفسانی است چون کیفیت‌های دیگر مانند لذت و الم. یعنی در واقع می‌فرمایند در تفسیر اراده و کراهت که شروع آن از فصل هفتم در صفحه ۳۳۴ بود اصولی را گذرانندیم تا با امداد از آن اصول روشن شود که اراده نحوه وجود است و از سنخ ماهیت نیست و اگر از نحوه وجود است باید با شناخت حضوری اراده را شناسایی کرد نه با شناخت جنس و فصل و مسائل ماهوی. زیرا اگر حقیقتی از جنس ماهیت بیرون بود جنس و فصل ندارد و نوعی از انواع خاص هم نخواهد بود. در نتیجه مسائل منطقی و ماهوی درباره آن راه ندارد چنانی که تنها راه شناخت او شناخت حضوری است و تحلیل‌های مفهومی از آن گرفتن است. یعنی اگر از راه معرفت شهودی او را شناختیم و توانستیم آن علم حضوری را به علم حصولی ترجمه کنیم و ترجمان خوبی بودیم و با مفهوم توانستیم آن مصداق و حقیقت را نشان بدهیم آن گاه است که در شناخت اراده اشتباه نکردیم یعنی او را از نظر علم حضوری به خوبی یافتیم و از نظر علم حصولی به خوبی ترجمه کرده‌ایم و مفاهیم خوبی از آن انتزاع کردیم که بتواند درست او را حکایت کند و از او خبر بدهد مثل مسئله وجود. خانم‌هایی که در اصطلاحات فلسفه بودند خانم رضی زاده زحمت کشیدند و فرق بین علم حضوری و حصولی را برایمان گفتند. علم حضوری علمی است که ما آن را در درونمان داریم و علم حصولی وقتی است که ما آن را بیانش می‌کنیم .

اینجا می‌فرمایند که اراده و کراهت چون یک امر نفسانی است و وجدانیات هست در درون ما به خوبی درک می‌شود ولی در واقع قابل وصف نیست. یدرک و لایوصف است مثل مابقی کیفیت‌های نفسانی دیگر. اگر کسی توانست از علم حضوری به علم حصولی آن را دریاورد و درست ترجمه کند، دیگران هم بهتر می‌توانند متوجه آن بشوند و الا فرمودند که هر اندازه که علم شهودی ما به اراده ضعیف‌تر بود انتزاع و انتخاب مفهوم‌های مناسب ضعیف‌تر خواهد شد در نتیجه ترجمه آن حضور به حصول سخت خواهد بود و شناخت اراده دشوارتر می‌شود.



اشتباه اشاعره و معتزله در اراده

حضرت ملاصدرا گویند که «و يؤثر العلم بمهيه الكلبيه لانه كالوجود لا مهيه»

می‌فرمایند چون اراده مثل علم و قدرت نحوه وجود است، از دو نظر شناسایی اراده دشوار می‌شود یکی گفتیم که چون خودش جنس و نوع ندارد و از نحوه وجود هست و ماهیت نیست چون ماهیت را می‌توانیم تعریف کنیم و بگوییم جنس، نوع و فصل دارد اما چیزی که از سنخ وجود است نمی‌توانیم برای آن بحث‌های ماهوی را در نظر بگیریم.

دلیل دوم اینکه اراده همراهانی با خودش دارد مثل علم، قدرت، مشیت و ... یک سلسله از همراهان او در تحقق او نقش دارند که زمینه تحقق اراده را فراهم می‌کنند. احیاناً همراهان را با خود اراده اشتباه گرفتند. از آن جمله معتزله و اشاعره هستند که آمدند اراده را همان علم دانستند و یا با قدرت و مشیت اشتباه گرفتند. چون اراده همراهانی دارد و می‌آیند با همراهانش اشتباه می‌گیرند و می‌گویند آن‌ها هم مثل اراده هستند. در حالی که این را هم باید در نظر داشت که هدف از علم و اراده و قدرت انسان است یا حضرت حق؟ نسبت به هر کدام این‌ها توضیحات متفاوت می‌شود و فرق است که فعلاً در اینجا هدف ما از اراده مورد نظر، اراده انسان است.

تعریف اراده و کراهت از دو جهت مشکل است

ملاصدرا می‌خواهند بفرمایند که تعریف و تحدید اراده و کراهت دشوار است یعنی برای این مطلب مقدماتی را ذکر کردند که در جلسات گذشته بیان شده حالا می‌خواهند نتیجه بگیرند که تعریف نمودن اراده و کراهت دشوار است و لذا در تعریف این‌ها اندیشمندان و دانشمندان به حیث و بیث افتادند و تفاسیر مختلف و گوناگونی را ارائه کردند و وارد بحث می‌شوند. چون بناست در این بحث تفاسیر مختلفی از اراده و کراهت ارائه شود و مورد بررسی قرار گیرد در واقع تعریف اراده و کراهت دشوار است به دو جهت.

۱. اراده و کراهت در ما کیف نفسانی است یعنی کیفی است که عارض بر نفس ما می‌شود. از اوصاف و کیفیات نفسانی است. البته به مناسبت اینکه ما حیوان ناطق هستیم. یک صفت و کیفیتی است که عارض بر نفس می‌شود. یک هیئت و حالتی است که بر نفس عارض می‌شود این اراده و کراهت از وجدانیات هستند یعنی علم حضوری نسبت به آن‌ها داریم. پس دلیل اول این است که از وجدانیات هستند مثل لذت و الم، جوع و عطش یعنی این‌ها یافتنی هستند و هرکسی می‌تواند اراده را در خودش بیابد.

یعنی وقتی میل یا کراهت از کاری دارد می‌تواند این را در خودش بیابد و درک کند ولی توصیفشان مشکل است که می‌فرمایند:



آتش بگیر تا که بینی چه می کشم احساس سوختن به تماشا نمی شود

یعنی حتما باید آن را به علم حصولی دریاوری و بیایی.

لذا می فرمایند: «و هی امور الوجدانیه کسائر الوجدانیات..... الماهیه الکلیه»

بنابراین مصداق و جزئیات اراده و کراهت را به خوبی درک می کنیم چون از وجدانیات است مانند لذت و الم. که لذت یعنی خوشی ها و الم یعنی دردها. این کیفیات نفسانی را در خودمان درک می کنیم اما اینکه بخواهیم ماهیت اراده و کراهت را تحدید یا توصیف کنیم حالا یا تعریف به ذاتیات باشد یا تعریف به رسمیات یا لوازم باشد این کار دشواری است و لذا در تفسیر آن ها اختلاف شده و اشاعره و معتزله هر کدام یک تفسیر دارند که می ماند برای جلسات آینده.

یک موردش را بخواهم بیان کنم آن است که اشاعره اراده را یک حقیقت مخصّص و تعیین کننده می دانند و به استدلال هایی که اشاعره در این زمینه اقامه کردند، می پردازند که اشاعره گویند اراده غیر از قدرت و علم است. اراده صفتی است تعیین کننده از این جهت که اراده را غیر از قدرت و علم دانستند در ارادتی که با کیفیات نفسانی همراه است و در نفوس انسان و دیگر حیوانات همراه است از این جهت راه دوری را طی نکردند و به بیراهه نرفتند ولی از آن جهت که گفته اند اراده مخصّص و تعیین کننده است اشتباه کردند .

اما حضرت استاد در ذیل بیان این مطالب فرمودند که درست است که فهم اراده و کراهت دشوار است ولی ما می توانیم بگوییم چون فهم این ها مشکل است مطلب را نادیده بگیریم و بگوییم ممکن است مطلب را نفهمیم و آن را بپوشانیم و رد شویم؟

استاد می فرمایند: اصلاً ریشه تمام ارتباطها در جهان ناسوت از اراده است یعنی بهای ارتباطها با صحنه های اراده زیبا می شوند یا شکوه دیدارها با اراده تکمیل می شوند یا لذت حبها و محبتها با اراده شیرین می شوند. چطور می توانیم موضوع با این عظمت را نادیده بگیریم به دلیل اینکه فهمیده نشود؟

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

هر چیزی را اگر بگوییم مشکل است و به سویس نرویم کار غلطی است. از این جهت ما مقداری به سوی معانی اراده رفتیم که چند مورد را در اینجا بیان می کنیم .

تعریف اراده

در تعریف اراده فرمودند که اراده در لغت مصدر باب افعال است به معنی خواستن و به چیزی میل و رغبت پیدا نمودن و از ماده رَوَد به معنی طلب و رفت و آمد در جستجوی چیزی است و گویند عزم



راسخی است که پس از مقدمات فعل یعنی تصدیق، تصور، میل و جزم و عزم پدید می آید. برخی اراده را معنای منافی با اضطرار و کراهت دانسته‌اند. پس طبق این معانی در اراده و کراهت میل مهم و اساس است یعنی اراده به منهای میل کاری را اگر انجام بدهد ناتمام است.

تعریف اراده در عرفان

در عرفان اراده یکی از منازل سیروسلوک دانسته شده. برخی آن را درجه سلوک عارفان دانستند و گفته‌اند در چنگ زدن به دستگیره محکم الهی رغبتی است که باعث می‌شود باطن شخص برای اتصال حقیقی به عالم قدس به سوی آن حرکت کند. این رغبت در پی تصدیق جازم خواه از راه یقین برهانی به دست آید یا اعتقاد ایمانی حاصل می‌شود.

چگونگی اخلاص

لذا حضرت علی (ع) در اولین خطبه نهج البلاغه خویش می‌فرماید:

«و کمال توحیده الاخلاص له و کمال اخلاص له نفی صفات امر»

کمال اخلاص آن است که صفات را از خدا جدا کنند یعنی صفات او عین اوست نه خارج از او که همان نظر فلاسفه متأله است نه نظر متکلمین که صفات خدا را جدای از ذات خدا می‌دانند. می‌فرمایند: نفی از صفات باید بشود یعنی در واقع هدف همان صفات سلبيه باشد چنانی که در سوره توحید می‌فرمایند: «لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد» یعنی این صفات سلبيه را که از حضرت حق نفی کنیم آنجاست که به اخلاص توحیدی رسیدیم.

مخلص خدا کیست؟ کسی است که صفات خدا را عین ذات او بداند و جدا نداند. می‌خواهند بفرمایند که جان طلب و اراده و تفکر، اخلاص توحید است چون بعضی هم اراده را به معنی طلب و تفکر گرفته‌اند. از آن جمله مرحوم آخوند کفایی (اعلی...مقامه) صاحب کتاب کفایه الاصول ایشان می‌فرمایند طلب‌ها برای یافتن خدا باشد نه چیز دیگر. اراده‌ها برای یافتن حقیقت حقه باشد، تفکرها برای ذات پاک باری تعالی باشد. تمام طلب‌های غیر از خدا مرآتی باشند نه واقعی. یعنی اگر تو می‌روی برای پول کار می‌کنی هدف آن باشد که با به دست آوردن آن بروی خدا را بشناسی نه بروی مادیات را پیدا کنی که شکمت را آباد کنی تا شهوت را سیر کنی. برای کار بروی ولی هدفش کمال اخلاص حق باشد و بس. می‌گویند تو طلب کن نه مقام و زندگی و پول را، برو طلب کن اخلاص توحیدی را. وقتی اراده با طلب و تفکر همراه باشد نتیجه‌اش اخلاص توحیدی می‌گردد.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم رنگین کمان، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۵/۳، تاریخ تدریس استاد: ۱۳۸۲/۱۰/۲۳ منشأ پیدایش اراده و کراهت در انسان

بحثمان در اراده و کراهت است. استاد بعد از اینکه به متن اسفار پرداختند مثل همیشه‌ای که از استاد می‌شناسیم، درس را به وادی دیگری بردند که بیان می‌کنیم و بخش پایانی ارائه درس را به مناسبت ایام غدیر خم ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) خدمتتان نکاتی را عرض می‌کنیم.

حضرت استاد می‌فرمایند:

نظر ابن سینا و عرفا در اراده و کراهت

ما تا اینجا دست علم شما را گرفتیم، آوردیم به در باغ. حالا اینکه در باغ را باز کنید و ببینید چه حقایقی از اراده و کراهت در درون این باغ هست این دیگر مسیری است که خود شما باید بروید. استاد فرمودند: من به شفا و الهیات ابن سینا سری زدیم، بینم که اراده و کراهت را چه می‌داند. دیدم گویا سرگردان است نمی‌داند اراده، طلب است یا طلب اراده. یعنی منشأ اراده، یعنی آن زمان که درون انسان جوش می‌آید و اراده می‌کند مطلبی را و به آن سمت حرکت می‌کند استاد می‌خواهند بفهمند این منشأ اراده از کجاست؟

بعد می‌فرمایند: وقتی به گفته‌های عرفا سری می‌زنیم، می‌بینیم می‌فرمایند اراده را ببینیم آیا همان تجلی یار است؟ یعنی تا وقتی که یار در دل آدم تجلی نکرده باشد گویا انسان به شور برای انجام یک عملی نمی‌آید.

استاد می‌فرمایند: ابن سینا توانسته منشأ اراده را پیدا کند که در چه لحظه‌ای است انسان تمام قوای درونش متمرکز می‌شود، اراده می‌کند تا یک عملی را انجام دهد. بعد عرفا هم گفتند آیا یار وقتی به درون ما تجلی کرد اراده ما به فعل تبدیل می‌شود یا اراده میل عاشق است؟ یعنی اینطور بگوییم که تا وقتی یک حرارت عشق در درون انسان حاصل نشود انسان اراده کاری را انجام نمی‌دهد.

ممیز چگونگی اراده یا کراهت به امری

استاد برای اینکه بیابند بین اراده و کراهت برایمان مسیری را باز کنند که تمیز بدهیم چطور است که انسان به یک امری اراده یا کراهت پیدا می‌کند؟ آمدند فرمودند درون خودتان را مثل یک مخزنی در نظر بگیرید. وقتی که شما می‌آید به دروستان توجه می‌کنید، نگاه می‌کنید و یک موضوع را انتخاب می‌کنید به خاطر می‌آوردید و از او سخن می‌گویید یا به آن می‌پردازید خوب نگاهش می‌کنید. وقتی می‌بینید آن مسیری که می‌خواهید بروید یا آن موضوعی که می‌خواهید تصمیم بگیرید شایسته است در واقع همه



قوايتان جمع مي شود و به سوي آن اراده مي کنيد، اما اگر ببينيد نه از جهتي ميل درونتان به سوي آن نمي کشد آنجا حالت کراهت پيدا مي کنيد و به آن سمت حرکت نمي کنيد. يعني استاد مي فرمايند اراده و کراهت از مخزن درون است. اين انسان است که انتخاب مي کند و اراده و کراهت دارد.

اما در جاي ديگر هم استاد فرمودند: وقتی یک حقی در درونتان تجلی می کند، می خواهیم این را به منگنه ببریم که آیا اراده و کراهت ما همیشه حق است یا باطل؟ یعنی اگر کمی به جملات این بخش از درس توجه کرده بودید حتما این موضوع به عنوان سؤال در درونتان حاصل می شد که اصلاً منشأ اینکه من نسبت به امری اراده یا کراهت پیدا می کنم از کجاست و آیا اراده و کراهت من حق است یا باطل؟ استاد فرمودند: ممیز این مخزن، فکر و علم و ذوق او نیست بلکه میل انسان است که نسبت به امری اراده یا کراهت پیدا می کند. بعد فرمودند که باید انواع چهره ها در درون این مخزن ریخته باشد که این فرد نسبت به امری اراده یا کراهت داشته باشد. استاد فرمودند: اگر درونتان را پر از حق کنید نسبت به حق و مسیر حق اراده پیدا می کنید و اگر درونتان پر از میل خودتان باشد، پر از هوای خودتان باشد ممکن است نسبت به یک امر حق کراهت هم پیدا می کنید. این نیست که همیشه ممیز درستی باشید. دیدید گاهی اوقات سفره علم پهن است، حقیقت مبنای قرآن کریم دارد بیان می شود ولی می بینیم که ما همیشه نسبت به آن اراده و کراهتمان به یک اندازه نیست. میزان اراده و کراهتمان متفاوت می شود. گاهی اوقات شوق داریم نسبت به آن علم و سفره علمی و گاهی اوقات نه، می بینیم یک زدگی یا کراهت نسبت به آن داریم که استاد همیشه در اینطور مواقع می فرمودند: وقتی موانع در مسیر شما ایجاد می شود که یکی از مواردش کراهتی است که در مسیر حق پیدا کردید که این کراهت به خاطر عوامل مختلف باشد.

تحقیق در غدیر خم

حالا به مناسبت ایامی که در واقع ایام غدیر خم ولایت حضرت علی (ع) است یکی از شخصیت هایی که در دوران علی بن ابیطالب این اراده و کراهتش را در مسیر صحیح برد و در برابر فردی که با وجود اینکه اشراق ولایت می ریخت اما نسبت به آن کراهت پیدا کرد را تا حدی که توان داشته باشم، امروز می خواهم تمییز بدهم .

سُلیم بن قیس هلالی یکی از شخصیت هایی بوده که در زمان حضرت علی (ع) و همچنین هم زمان با امام حسن و امام حسین علیهما السلام و همینطور همزمان با حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام بوده است. سُلیم دو سال قبل از هجرت به دنیا آمد و در نتیجه هنگام شهادت پیامبر (ص) دوازده سال داشته. او در شانزده سالگی وارد مدینه شد و در ابتدای ورودش با حوادثی روبرو شد. او صاحب



کتاب اسرار آل محمد (ص) است که معروف به کتاب سلیم بن قیس هم هست چون به وسیله این کتاب مشهور می شود .

نکته خاص این کتاب این است که اولین کتابی است که بعد از رسول... تألیف شده و به دست ما رسیده. برای همین خیلی مهم است. در مورد مسائل تاریخی آن زمان و احادیث و وقایعی که در آن نقل شده از اهمیت خاصی برخوردار است. البته مثل بقیه کتب احادیث نکته‌هایی درباره‌اش بیان شده و ما فعلاً بحثمان روی آن نیست .

سلیم بن قیس اوائل دوران جوانی و نوجوانیش آنچه را که مشاهده می‌کند این است که امیرالمؤمنین علی (ع) خانه نشین شده. در واقع ولایت اول و آخر در جان حضرت علی متلائم است ولی به ظاهر می‌بیند که حضرت خانه نشین شدند. کتاب خدا را با رأی دلخواه خودشان دارند تفسیر و تأویل می‌کنند. استاد تجسم دادند که هر انسان یک مخزنی در درون دارد و یک سری چهره‌ها در درون این مخزن می‌ریزند بعد او با میل خودش به سمت موضوعی می‌رود و نسبت به آن اراده یا کراهت پیدا می‌کند . آن جاهایی که حضرت علی (ع) حضور دارند چه جلوه‌ای دارد و آن جایی که حضرت حضور ندارند چه صورتی بروز می‌کند. می‌بیند که حتی نقل حدیث ممنوع شده مردم را وادار کردند فقط به قرائت الفاظ قرآن سرگرم باشند. اولین اقدام سلیم بن قیس چه بوده؟ با خودش پیمان می‌بندد که من جلوه را دیدم باید ملازم جلوه بمانم. خیلی قشنگ است خانم‌ها !!

خیلی وقت‌ها هست که ما جلوه‌ها را می‌بینیم ولی این اراده را نمی‌کنیم که ملازم جلوه بمانیم تا وقتی ملازم جلوه هستیم و با آن امر هستیم که حالا ممکن است به جایی برنخورد .

سپس در زمان‌های دیگر با اصحاب خاص حضرت علی (ع) مابقی زمانش را می‌گذراند یعنی یک دسته بندی برای خودش می‌کند و خیلی انتخاب‌های گزیده‌ای است در حضور سلمان، در حضور ابوذر و مقداد. از آن‌ها استفاده می‌کند از آنچه که در سینه آن‌ها از حضرت علی (ع) ریخته شده.

در ۲۵ سالگی یک سفر حج می‌کند. ابوذر یک خطابه‌ای در کنار خانه خدا انجام می‌دهد که خیلی آن خطابه صدا می‌کند. او اولین کاری که می‌کند می‌گوید باید بنویسم. خیلی قشنگ است خانم‌ها! شما تجسم کنید یک جوان ۲۵ ساله است آن هم در آن زمان می‌گوید باید بنویسم. سپس به مدینه می‌آید بحث تبعید ابوذر به ربه مطرح می‌شود. یکی از نکات خاصی که در مورد زندگی سلیم بن قیس می‌نویسند این است که او به عنوان عیادت ابوذر به ربه می‌رود. همه تجسم دارید وضعیت ربه و تبعید ابوذر که به چه صورتی بوده که حتی بدرقه او را هم ممنوع می‌کنند. او به آنجا می‌رود و مطالبی را می‌پرسد و



در کتابش می‌نویسد. یعنی مطالبی در امر ولایت و اصل ولایت که در سینه ابوذر بوده را به نگارش در می‌آورد.

اندک اندک همینطور زمان می‌گذرد و او ملازم می‌شود... که البته زمان ندارم. می‌خواستم این را بگویم که در زمان او شخصیت‌های دیگری مثل سعد بن ابی وقاص هم بودند. آن‌ها هم چطور خودشان سلیم بن قیس را خطاب می‌کردند و می‌گفتند من مقرر فضائل علی (ع) هستم. من خودم با گوش‌های خودم شنیدم که رسول... درباره حضرت علی (ع) این را عنوان کرد که او جان من است، در واقع احادیثی در عظمت حضرت امروز آورده بودم که بیان کنم.

می‌گویند که من این‌ها را می‌شنوم ولی در وقتی علی (ع) حکم جهاد می‌دهد، نمی‌توانم بپذیرم. قدم‌هایم نمی‌رود، کراهت دارم به آن سمت حرکت کنم.

این اراده و کراهت‌ها چطور سرنوشت انسان را می‌سازد مباحث قشنگی است که می‌توان در موردش تحقیقات خیلی زیبایی انجام داد و آن را با مباحث فلسفی آمیخته کرد.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم گرمابدری، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۵/۱۰

توضیح در صفات حضرت حق و ربط آن با اراده

در ایام برزخ بین عید غدیر و مباهله هستیم به همین جهت ابتدا مطلبی را در عظمت اهل بیت علیهم السلام بیان می‌کنیم.

نکته‌ای در عظمت اهل بیت (ع)

ابوایوب انصاری همان که مورد انتخاب حضرت رسول (ص) واقع شد و حضرتش به خانه او رفتند گفت در جایی بودم فاطمه (س) نشسته بود. پیغمبر (ص) یک نگاهی به چهره فاطمه کرد و فرمود «منا خیر الانبیاء و هو ابوک» آنکه از همه انبیاء بالاتر است پدرت رسول... (ص) است «و منا خیر الاوصیاء و هو بعلک» بهترین اوصیاء در بین ما همسرت علی (ع) است. «و منا خیر الشهداء ولدک الحسین و عمک حمزه» و در بین ما زیباترین شهداء فرزند تو حسین و عموی تو حمزه سیدالشهداء است. سپس فرمود: «و منا سبطا هذه الامة سیدی شباب اهل الجنة» دو تا از نسل تو از جوانان اهل بهشت هستند و آن حسن و حسین هستند. ابوایوب گوید، دیدم چهره حضرت به سمت راست و چپ و بالا و پایین گشت و فرمود: «و منا المهدی» مهدی (عج) از ما خواهد بود. سپس حضرت فاطمه (س) پرسیدند: بابا جان آن‌ها را که نام بردید به یک نقطه نگاه کردید چرا اینجا صورت مبارکتان را گردانیدید؟

فرمودند: مهدی من خواهد آمد چون قطب آسیاب و همه جهان باید پروانه وار به دور او بگردند. بحث ما در جلد ششم اسفار تاریخ ۱۳۸۲/۱۰/۳۰ هست. ابتدا بیان می‌کنیم که ما را واقعا چه رسد که در مورد بحث معظم سخن گوئیم اما اگر آب دریا را نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید.

در صفات ذاتی حق نمی‌توان خدا را تشبیه با صفات انسان کرد

بحث در اراده است و اراده از صفات حضرت حق است. پس لازم است برای شناخت اراده اول بینش کلی از صفات کسب کنیم. صفات خدا یکی از مباحث مهم علم کلام است که اقوال مختلفی در مورد آن مطرح شده.

در اصطلاح علم کلام مراد از صفات الهی مفاهیمی است که قائم به خود نیستند و از موصف خود یعنی خداوند جدایی نمی‌پذیرند.

سؤالی که در درس مطرح شد و استاد فرمودند آیا در صفات می‌توان خدا را تشبیه به انسان کنیم؟

خیر، این کفر است. مثلاً نمی‌توان حی بودن خدا را به حی بودن انسان تشبیه کنیم. چون زیست ما از وجود ماست و وجود ما از وجود دیگری است اما زیست و حی بودن حق از ذات خودش هست نه



چیز دیگری. لذا چگونه می شود این موجود ضعیف خودش را مانند قوی کند؟ درست است باید وجه شبهه در مشبه به اقوی باشد یعنی مثلاً می گوئیم پدرم همچون کوه است. پدرم می شود مشبه، کوه می شود مشبه به، همچون می شود ادات تشبیه و وجه شبهه اش هم محکم بودن است. می گویند درست است که وجه شبهه باید در مشبه به اقوی باشد ولی نه این گونه. اینجا از اقوی بالاتر است. زنده بودن ما کجا و زنده بودن خدا کجا؟ چون صفات او را نمی توانیم بفهمیم از این جهت صفت مخلوق را نمی توانیم در خدا مثال بزنیم. و هر چه می گوئیم با لفظ سروکار داریم نه با واقعیت. استاد فرمودند که این مطلب بوی حرف های عین القضاة همدانی را می دهد.

تقسیم صفات الهی از نظر متکلمین

اما برای آگاهی از صفات الهی می آئیم به تقسیم بندی آن می پردازیم. از جهت های مختلف متکلمین صفات الهی را تقسیم بندی کردند.

۱) یک دسته صفات ثبوتی و سلبی هست که صفات ثبوتی آن صفاتی را می گویند که خداوند به آنها متصف است و این صفات از جمال خدا سخن می گوید و به همین جهت به آن صفات جمالیه گویند. یعنی آن دسته از صفاتی که کمالات خدا را بیان می کند و جنبه ثبوتی و وجودی دارند و نبود آنها نوعی نقص نعوذاً با... برای خدا محسوب می شود مثل علم، قدرت.

اما صفات سلبيه یا جلالیه یا تنزیهیه یا تقدیسیه؛ آن دسته از صفاتی هستند که نقص و کاستی را از خدا نفی می کنند. از آنجا که نقص و کاستی نوعی سلب و نبود کمال است وقتی ما نبود و سلب کمال را از خدا نفی کنیم به اثبات می رسانیم. مثلاً جهل به معنی سلب علم است و سلب جهل به معنی اثبات علم است که خود نوعی کمال است. بنابراین همه صفات سلبيه به صفات ثبوتیه بازگشت می کند. صفات سلبيه مثل غیر جاهل، غیر عاجز. این صفات از آن جهت که وجود خدا را از کاستی ها منزه می کنند به آنها صفات تنزیهیه و تقدیسیه هم می گویند و از آن جهت که شأن خدا برتر و اجل از این است که به نقص و کاستی متصل شود صفات جلال هم نامیده می شود.

۲) اما تقسیم بندی دیگر از وجهی دیگر. صفات ذات، صفات فعل. که ما این دو صفت را باید یاد بگیریم چون در خلال درس نظر اشاعره و معتزله و خیلی دیگر از افراد را که بررسی می کنیم صفات فعل و ذات آمده.

صفات ذات آن دسته از صفاتی هستند که از ذات الهی انتزاع می شوند. این صفات را از آن جهت ذاتی می گویند که در انتزاع آنها نیاز به موجودات دیگر نیست و ذات همواره متصف به آنهاست و این صفات نیز همواره با ذات الهی هستند. صفات ذاتی خودشان دو قسمت می شوند:



الف) صفات نفسی و حقیقی که ذات الهی بدون لحاظ نسبت و اضافه به غیر ذات به آن‌ها متصف می‌شود. مانند حیات الهی که نیازمند نسبتی خارج از ذات نیست. به این‌ها صفات نفسی و حقیقی گویند. ب) قسمت دوم صفات ذاتی، صفات ذات اضافه است. صفاتی هستند که به لحاظ مفهومی مشتمل به نوعی اضافه و نسبت به غیر هستند. مانند علم و قدرت که همیشه به چیزی تعلق می‌گیرند و به طور مطلق به کار نمی‌روند. صفات ذات اضافه گرچه در مفهوم مشتمل بر نوعی نسبت‌اند ولی باز در ضمیره صفات و از ذات خدا انتزاع می‌شوند نه از مقام فعل خدا. به عبارت دیگر در مفهوم آن‌ها فقط تصور امری غیر از خدا لحاظ می‌شود نه وجود امری غیر از ذات و این نکته‌ای است که عدم توجه به آن موجب خلط صفات ذات اضافه با صفات فعلی می‌شوند.

صفات فعلی

آن دسته از صفات خدا که از ارتباط ذات الهی با مخلوقات انتزاع می‌شوند. به عبارتی برای انتزاع آن‌ها ذات خدا به تنهایی کافی نیست بلکه باید مخلوقات هم وجود داشته باشند. مثلاً صفت خالق بودن، رازق بودن که از وابستگی وجودی مخلوقات به ذات الهی انتزاع می‌شود و زمانی خدا به صفت خالقیت متصف می‌شود که هم خدا و هم مخلوق و هم رابطه میان خدا و مخلوق در نظر گرفته شود در این صورت صفت خالقیت را انتزاع کرده و گوئیم خدا خالق موجودی است و به این ترتیب اگر خدا را بدون وجود مخلوقات در نظر بگیریم متصف به خالق و رازق نمی‌شود ولی در مقابل برای انتزاع صفات ذاتی نیاز به مخلوق و موجودی غیر از خدا نیست. پس صفات ذاتی و فعلی را متوجه شدیم. حالا این‌ها را گفتیم که متوجه شویم آیا اراده خدا از صفات ذات است یا صفات فعل؟ پاسخ: صفات ذات است. متکلمان و فیلسوفانی که اراده را به علم ذاتی خدا تفسیر کردند آن را صفت ذاتی می‌دانند.

نظرات مختلف در اراده خداوند

اما مباحثمان در کتاب نظریه‌های مربوط به اراده خداوند است. اینکه اراده را غیر از علم و قدرت خدا دانستند از صفات ذات و قدیم می‌دانند زیرا حادث بودن اراده، اراده دیگری را می‌طلبد و این به دور و تسلسل می‌انجامد.

۱) برخی از معتزله گفتند اراده را حادث و قائم به ذات خود می‌دانند نه قائم به ذات خدا

۲) و برخی دیگر از معتزله آن را صفت ذات می‌دانند و معتقدند اراده متعلق به حادثات حادث است.

نظرات علمای مختلف و ملاصدرا هم بررسی شده بود اما درسمان چون درباره نظر متکلمین و اشاعره و معتزله بود این قسمت را انتخاب کردیم.



نظر اشاعره در صفات حق

اشاعره از پیروان ابوالحسن اشعری هستند معتقدند که ذات حضرت حق متصف به صفات ثبوتیه هست از قبیل (علم، قدرت، حیات، اراده، کلام، سمع و بصر و....) آن‌ها این صفات را اموری می‌دانند که زائد بر ذات است و مانند ذات قدیم است. اشاعره در اثبات نظرشان این‌گونه گویند که افعال همچنان که دلالت می‌کنند بر آنکه حق تعالی عالم، قادر و مرید است همچنان بر علم و قدرت و اراده دلالت می‌کند و در این شکی نیست که عالم را صفت علم، قادر را صفت قدرت، مرید را صفت ارادت باشد و در نهایت اینطور گویند که باری تعالی عالم است به علم، قادر است به قدرت و حی است به حیات و مرید است به ارادت و این صفات ازلی است و قائم به ذات تعالی و نگوییم که این صفات عین ذات و نگوییم که غیر از ذات الهی است.

دیگر صاحب نظران مکتب اشعری در بحث صفات حق تعالی همان راه اشعری را رفتند بجز اینکه غزالی که آمده معانی را اعیان ثابت نامیده و گوید که بدان صفات هفت گانه علم، حیات، قدرت، اراده، سمع، بصر و کلام زائد بر مفهوم ذات به عنوان اعیان ثابت هستند و معنی اعیان ثابت این است که این صفات نه عین ذاتند و نه خارج از ذات. این هم نظر غزالی.

نظر معتزله در صفات حق

اما معتزله گویند: صفات خدا عین ذاتش است نه زائد بر ذات. به عبارت دیگر ذات خدا عین علم، قدرت و اراده اوست. اما خود معتزله نظرشان به سه قسمت تقسیم می‌شود.

۱. نظر واصل بن عطا و پیروانش هست که این‌ها انکار صفات الهی را می‌کنند و ذات را نائل مآب؟؟ صفات دانند.

۲. نظر ابوالهزیل علاف و همفکرانش هست که مطلب درسیمان بوده که صفات را متصف با ذات دانند و گویند خدای سبحان متصف به صفاتی هست که عین ذات اوست.

۳. نظر ابوهاشم و تابعینش هست که معتقد به حال بودند و گفتند: «الحال صفت لموجود لا موجود و لا معدوم». برای صفت خدا چنین فرض کردند که صفت خدا نه خدایند و نه جز خدا. که البته این‌ها به تفاسیر و توضیحات بیشتری نیاز دارد.

نتیجه:

پس گفتیم که اراده از صفات حق تعالی است و با معنی و با تقسیم بندی صفت آشنا شدیم و سپس متوجه شدیم که اراده جزء ذات خداست و بعد نظر اشاعره و معتزله را در مورد اراده بررسی کردیم.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم رستمی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۰۵/۱۷، تاریخ تدریس استاد: ۱۳۸۲/۱۰/۳۰ بررسی نظرات اشاعره و معتزله

در این مبحث حضرت استاد به بررسی دیدگاه اشاعره و معتزله پرداختند که ما به قدر استطاعتمان به بررسی و خلاصه این درس می‌پردازیم. ابتدا یک تاریخچه‌ای از اشعری‌ها و معتزلی‌ها خدمتان بیان می‌کنیم.

معرفی اشاعره

اشاعره نامی است که بر پیروان مکتب ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری اطلاق می‌شود. اشاعره در معنای عام به سنت‌گرایان یا اهل سنت و جماعت گفته می‌شود. یعنی آنان که در برابر خردگرایان معتزلی بر نحو یعنی قرآن و سنت تاکید می‌کنند و نحو را بر عقل ترجیح می‌دهند. در قرن پنجم عهد غزالی بود که اشعری‌ها پیدا شدند. این گروه برای مبارزه با مخالفین دین، پایه‌های فکر و تعقل و پیروی از برهان را مورد توجه قرار می‌دادند و اینکه هر سخنی را نباید بدون دلیل پذیرفت. ما دینی را می‌توانیم قبول کنیم که با برهان و فلسفه به ما تفهیم شود در غیر این صورت ما این دین را قبول نداریم. لذا این‌ها رفتند به اصول فلسفی پرداختند یعنی به کلی‌های فلسفه نه خود فلسفه که این‌ها را جزء متکلمین گفتند. البته در آغاز کاری را نکردند ولی طرفداران این مکتب اشعری‌ها برای دین این‌گونه پایه‌هایی را درست کردند که البته آنچه غزالی گفته برای امامیه سند نیست منتها او آمده خودش را از طریق علمی جلو برده که این مناظره‌ها با اوام دین در حوزه‌های خراسان، از آنجا به عراق و جاهای دیگر رفت که اشاعره و معتزله به جدال علم و مذهب پرداختند حتی این جدال‌ها موجب انقلاب‌های خونین شد. حالا می‌خواهیم به بررسی خلاصه‌ای از دیدگاه اشعری‌ها بپردازیم.

نظر اشعری‌ها در مورد صفات حضرت حق

صفات حضرت حق ازلی است چون ذاتش ازلی است یعنی صفات در درون ذات ازلی هستند. در مورد امامت نظرشان این است که امامت به اختیار امت است یعنی مردم جمع می‌شوند و امام معصوم را انتخاب می‌کنند که البته اهل تشیع این نظر را قبول ندارد. نظر دیگرشان در مورد قرآن است که گویند: قرآن معجزه است و از بشر آوردن قرآن محال است.

نظر اشعری‌ها در معاد، وجود و ماهیت، نیک و بد، حسن و قبح

این است که معدوم بر نمی‌گردد. یعنی انسانی که مرد، هیچ چیزش بر نمی‌گردد.



نظر دیگرشان در مورد وجود و ماهیت این است که وجود و ماهیت با هم پیدا شدند و همینکه وجود پیدا شد، ماهیت هم پیدا شد. این نظرشان به نظر فلاسفه نزدیک است. نظر اشعری‌ها در مورد نیک و بد چیست؟ بد و نیک از خداست. آدم‌کشی‌ها، شمر، امام حسین هم از خداست. حضرت علی(ع) و ابن ملجم هم از خدایند.

در اینجا حضرت استاد نظری در مورد خیرها دارند. خیرها از خداست و شرها چون معدوم هستند ایجاد می‌اند یعنی از انسان هستند.

آن‌ها گویند به دستور شرع حسن و قبح درست می‌شود. اگر دستور شرع نباشد همانکه اسمش حسن است ممکن است قبح شود. اکنون می‌خواهیم به بررسی دیدگاه‌های معتزله بپردازیم.

مبنای فکری معتزلی

عقل‌گرایی و با پذیرش حجیت عقل، قلمرو وسیع در حوزه نظر و عمل برای آن ترسیم کرد. البته عقل در این نظام معرفتی ماهیت متفاوتی با ماهیت عقل در نظام‌های فلسفی و حتی نظام‌های کلامی دارد. عقل از منظر بیشتر معتزلی‌ها مجموعه‌ای از دانش‌هاست که پس از حصول آن‌ها دارنده‌اش عاقل خوانده می‌شود.

نظر معتزلی‌ها در خیر و شر، حسن و قبح، معاد، وجود و ماهیت، امامت

معتزله‌ها گروهی از متکلمین مسلمان اهل سنت هستند که معتقد به اصالت عقل در برابر نقل هستند. معتزلی‌ها عقل نظری را بر آموزه‌های وحیانی حاکم می‌دانند. گویند خیر از خداست، شر از مخلوق خداست.

نظر معتزلی‌ها در مورد حسن و قبح

آن‌ها گویند: حسن و قبح در ذات هر شیء ای نهفته است. چون راستگویی حسن است و جور و ستم قبح است، حسن و قبح در خود عمل است و اصلاً ستم و جور بد است. حالا چه شرع مقدس بگوید بد است یا خوب. گویند: زیبایی‌ها و نازیبایی‌های عالم در خود کارها نهفته است. مثلاً انسانی که راست می‌گوید خود راست گفتن حسن است ما کار نداریم که دستوری بدهند راستگویی خوب است یا نه.

نظر معتزله‌ها در مورد معاد

معدوم ممکن نیست. اصلاً چیزی معدوم نمی‌شود.

نظر معتزله در مورد وجود و ماهیت: ماهیت پیش از وجود بوده است.

نظرشان در مورد امامت: گویند نص امام باید به فرمان خدا باشد نه اینکه مردم امام معصوم را انتخاب کنند.



تحقیق در نص

در این قسمت ما یک تحقیقی داریم در واژه نص:

نص در لغت به معنی استوار شدن، بالابردن، نهایت یک چیز، اظهار و بیان چیزی .

در کتاب النهایه فی غریب الحدیث آمده است که نص عبارت است از: نهایت یک شیء و هر چیزی که معنای آن کامل اظهار و بیان شود و منظور فقهاء از نص سنت و قرآن همین است. لغویون برای واژه نص معنای دیگری بیان کردند و گفته‌اند نص لفظی است که بر معنای مشخصی دلالت می‌کند به گونه‌ای که احتمال معنای دیگری برای آن داده نمی‌شود. تعیین امام از سوی خدای متعال و صدور نص توسط رسول اکرم (ص) از مسائل چالشی و بحث برانگیز بین مسلمانان است. امامیه معتقد به صدور و ظهور نص در تعیین امام پس از رسول خدا (ص) هستند. در مقابل معتزلیان و اشاعره و اغلب اهل حدیث تحقیق نص را بر این مسئله انکار کردند و تعیین امام را پس از رسول اکرم به انتخاب اهل شورا و خبرگان امت دانستند. گرچه پس از رسول خدا انتخاب و تعیین امام را به تنصیص و امام پیشین روا دانستند امامیه بر آن هستند که امامت و خلافت منصبی است الهی و برخوردار از صفاتی مثل عصمت و علم گسترده برای تبیین، حفظ و دفع شبهات از دین ضروری است و از آنجا که این صفات باطنی هستند و برای کسی جز خدای متعال اطلاع از این صفات باطنی ممکن نیست. از این رو امام و رهبر جامعه اسلامی باید از سوی خدای متعال تعیین شوند و معرفی و شناساندن آن توسط پیامبر به مردم ابلاغ شود. از این رو جز تنصیص هر راه دیگری را در مورد تعیین امام فاقد اعتبار دانستند ولی معتزله و اهل سنت از جهت حسن ظن به صحابه که خود بیان داشتند لزوم و وقوع چنین نصی را انکار کردند. زیرا لازمه پذیرفتن نص در تعیین امام از سوی پیامبر اسلام (ص) پذیرش تخلف بعضی از صحابه از فرمان رسول خاتم خواهد بود. چرا که خدای متعال در قرآن کریم صریحاً امر فرموده که «و ما آتاکم الرسول فأخذوه و ما نهاکم عنهم فانتهوا» آنچه را که رسول اکرم آورده قبول و آنچه را که نهی فرموده پرهیز نمایید. (سوره حشر/آیه ۷) و حداقل اثری که سرپیچی امر الهی را به همراه دارد فسق متخلفان است. از این رو معتزله و اشاعره به اهل حدیث در تعیین جانشین به وسیله اهل شورا مشترک هستند.

من حیوانی و من ملکوتی در انسان

انسان دو نیرو یا دو من دارد. نیروی حیوانی و ملکوتی

نیروی حیوانی باعث لغزش، وسوسه، نقض و نبود است. کارش موجب اضطراب و دلهره و نقض

است اما نیروی ملکوتی کمالات واقعی دارد نه قراردادی .



یک مثال در مورد این دو نیرو، مثلاً میل به حق، شهوت به حق زیباست. شهوت غیر حق، میل به ناحق نازیباست. اگر آن میلی که از انسان پیدا می‌شود این میل به من حیوانی نزدیک باشد من حیوانی را زیر پوشش قرار می‌دهد. کراهت‌ها مأمّن و معدنشان و تکیه گاهشان من حیوانی است. تمام انسان‌هایی که نفرت‌گرا هستند و از این و آن بدشان می‌آید نیروی حیوانی در درونشان قوی هست. انسان‌هایی که با همه دنیا دشمن هستند این‌ها نیروی حیوانی‌شان قوی است. اما اگر میل به در خانه ملکوتی برود، من ملکوتی انسان بقا و وفا، حب و یگانگی و محبت و ثبات دارد و هرچه زیبا هستند در من ملکوتی نهفته‌اند که نام این اراده، خیر، حسن و بقا و وفاست. پس کراهت‌ها به حب حیوانی و ارادت‌ها به حب رحمانی و ملکوتی هست.

اما گاهی ممکن است با این من ملکوتی در خانه غیر یار برود و از آن ملکوتیت به نفع شهوت استفاده کند. در عینی که از من ملکوتی استفاده کرده شر است. به عنوان مثال راستی عالی است مادامی که به مردم خیر برساند، اما اگر یک روزی همین راستی مثلاً بگوید تو چقدر بد غذا می‌خوری یا حرف‌های دیگر این همان راستی است اما از آن شرّ درآمده یا همان من ملکوتی است که به صورت شر و نفرت درمی‌آید. درست است که راست می‌گوید ولی مفسده دارد بروز می‌کند و حق ندارد این راستی را بیان کند. زمانی این راستی خیر است که خیری به دیگری بدهد. یک خشک مقدس ممکن است بگوید که من می‌خواهم راست بگویم. خب مگر انسان هرچه می‌بیند و می‌فهمد باید به رخ این و آن بکشد؟ این راست تو اینجا ایجاد مفسده می‌کند اینجاست که همان خیر به صورت شر درآمده و انسان را به بدبختی و نفرت می‌کشاند.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم س. غلامی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۰۵/۲۴، تاریخ تدریس استاد: ۱۳۸۲/۱۱/۷

تحقیق پیرامون لغت عنوان و اینکه غلو در مدح و ذم افراد چه اثری دارد؟

بحث در جلد ششم اسفار مبحث اراده و کراهت صفحه ۳۳۸ هست .

روش عنوان دادن توسط حضرت صدرا

حضرت صدرا در اسفار هنگامی که می‌خواهند نظر گروهی را پیرامون اراده بیان کنند با این عنوان

از آن‌ها نام می‌برند «قال بعض اهل تحصیل» حالا این عنوان دادنشان بر چه اساسی بود؟

در واقع حضرت صدرا با آگاهی و بصیرتی که به مرتبه علم، زهد، کمال و عرفان آن فرد داشتند

یک عنوانی را متناسب با لیاقتش به آن فرد می‌دادند. یعنی در عنوان دادن به افراد افراط و تفریط

نداشتند. یعنی علمایی که پاک و منزّه بودند و بدون قید و شرط موجب رونق تشیع شده بودند وقتی از

آن‌ها می‌خواستند نام ببرند با عنوان سیدی و سندی نام می‌بردند یا وقتی می‌خواستند نظر میرداماد را بیان

کنند با عنوان سید و سند نام می‌بردند و در برابر علمایی که پی مقام و قدرت بودند را با عظمت یاد

نمی‌کردند. یا مثلاً وقتی نظر ابن سینا را می‌خواستند بیان کنند با عنوان «و قال الشيخ» بیان می‌کنند یا

وقتی نظر غزالی را بیان می‌کردند با عنوان «و قال بعض الافاضل» بیان می‌کردند. یعنی حضرت صدرا

به هر فردی عنوان حکیم یا عارف یا فیلسوف نمی‌دادند بلکه به اندازه لیاقتش و آنچه که حق بود به

او عنوان می‌دادند حالا می‌خواهد این عنوان مثبت باشد یا منفی.

برخورد شیخ انصاری (ره) با کسی که لقب حجه الاسلام به ایشان داد

در ادامه درس حضرت استاد اشاره می‌کنند به برخورد شیخ انصاری آن زمانی که ایشان را با لقب

حجت الاسلام خطاب می‌کردند یعنی شیخ انصاری با آن عظمت که در ارتباط مسلم با امام زمان بود در

فقه و اصول اول بود و حوزه علمیه نجف را اداره می‌کرد وقتی در مسجد یک مداحی ایشان را با لقب

حجت الاسلام خطاب می‌کند شیخ در لحظه از جایش بلند می‌شود و بیان می‌کند که تو می‌دانی چه

می‌گویی؟ حجت الاسلام یعنی حرفی که می‌زند برای اسلام حجت و سند است نه منی که غرق هوی و

هوس هستم و بعد اشاره به قبر حضرت علی (ع) می‌کند و می‌گوید حجت اسلام علی بن ابیطالب (ع) است

نه من. و در نهایت بیان می‌کند ماندن من در مجلسی که کذب آن را فراگرفته جایز نیست.

نظر حضرت استاد: عنوان باید با معنوی سازگار باشد

حضرت استاد هم در این زمینه می‌فرمایند: عنوان‌ها باید با معنوی سازگار باشد یعنی نباید همه را

با یک چوب برانیم یا همه را به یک لفظ بخوانیم. استاد می‌فرمایند: عنوانی که به هر فرد داده می‌شود



باید مطابق با واقع و حق او باشد. امروز قصد داریم پیرامون اهمیت عنوان دادن به افراد مطالبی را از تحقیقات حضرت استاد بیان کنیم.

تحقیق در عنوان

در ابتدا ببینیم لغت عنوان به چه معناست؟

عنوان؛ نام و لقبی را بر کسی نهادن به طوری که اهمیت و مقام فرد را حکایت کند یعنی واژه‌ای که موجب معرفی و شناختن مقام و منصب کسی می‌شود.

اما چه عواملی در انتخاب عناوین نقش دارد؟ یعنی وقتی ما عنوانی را به کسی می‌دهیم بر چه اساسی به او این عنوان را می‌دهیم؟

گاهی اوقات انسان براساس واقع یک عنوانی را به فردی می‌دهد اما گاهی اوقات نه، براساس میل و هوای درونی خودش، بر اساس جهل و نادانی و تعصبات و منفعت طلبی خودش عنوانی را به فردی می‌دهد و اینکه اگر عنوانی را به فردی بدهیم که مطابق با واقع و شأن فرد نباشد اینجا مرتکب چه گناهی شدیم؟

استاد می‌فرمایند:

اگر انسان براساس میل و هوای درونی خودش به فردی عنوانی را بدهد که حق او نباشد درواقع کمتر یا بیشتر از شائشش عنوانی را بدهد اینجا مصداق ظالم را پیدا می‌کند. چرا که ظلم یعنی چیزی را در جای خودش قرار ندهیم. کسی که فردی را از جایگاهش برمی‌دارد و کسی را که لیاقت آن جایگاه را ندارد به جای آن می‌گذارد مصداق ظالم را دارد.

اما فقه در این مورد چه بیانی را دارد؟

شیخ انصاری در مکاسبش می‌فرماید: «مدح و من لا يستحق المدح او يستحق الذم»

مدح کردن کسی که لایق ستایش نیست یا شایسته مذمت و نکوهش است عقلاً قبیح و شرعاً حرام است.

ستایش‌ها و نکوهش‌های بی‌مورد و اثرات مخرب آن

حالا می‌خواهیم ببینیم این ستایش‌ها و نکوهش‌های بی‌مورد افراد چه اثرات مخربی را بر فرد، اجتماع و دین و مذهب دارد؟

مدح و ستایش ظالم، اهل معصیت، فاسق و به طور کلی ستایش هر کس که لایق آن ستایش نیست. اولین اثری که دارد علاوه بر اینکه موجب می‌شود آن فعل باطل اجر داده شود بلکه موجب می‌شود که آن فعل تبلیغ و تأیید شود. یعنی از فسق وقتی مدح می‌شود، قبح آن عمل ریخته می‌شود و کم کم به



عنوان یک اصل نمود پیدا می کند و افرادی کورکورانه از آن تبعیت می کنند و در برابر ارزش ها زیر پا گذاشته می شود و به همین دلیل است که این همه بر مدح نشدن یک موضوع باطل تأکید شده که نباید این کار انجام شود .

اما این ستایش ها و نکوهش های ناحق و این افراط و تفریط ها در دادن عنوان به افراد چه ضربه ای را به دین وارد کرده و می کند؟

ما در طول تاریخ می بینیم وقتی یک فرد یا گروهی یک حکومت یا فرد باطلی را برای خود صنم قرار می دهند حتی اگر به آنها نزدیک نشوند و فقط میل قلبی به آنها داشته باشند خود این به دین ضربه وارد می کند و در واقع حق قرآن، دین و اهل بیت را نابود می کند. چنانی که امام صادق (ع) فرمودند: «لولا ان بنی امیه وجدوا... ما صدقوا حقنا»

امام صادق (ع) فرمودند: اگر بنی امیه کسی را پیدا نمی کرد که برای آنها صدقه جمع آوری کند و شاهد جماعت آنها باشد بنی امیه حق ما را از ما نمی گرفت. وقتی حضرت می فرمایند: اگر کسی شاهد جماعت آنها نبود آنها حق ما را نمی گرفتند خود نشان دهنده این است که مشاهده و نگاه به یک امر باطل چطور می تواند یک حقی را نابود بکند و آن امر را تأیید کند .

حضرت فرمودند: بخدا قسم اگر این مردم به دور بنی امیه جمع نمی شدند و در خانه این موجودات را نمی زدند و این ها را به عنوان بزرگ و راهنمای خود معرفی و ستایش نمی کردند حقی که باید به ما می دادند به آنها نمی دادند و احترامی که باید به ما بگذارند به آنها نمی گذاشتند بخدا قسم بنی امیه نمی توانست حق ما اهل بیت را از بین ببرد و ما را خانه نشین کند .

پس اینکه ما اهل بیت خانه نشین شدیم بخاطر این است که مردم نادان و هوی پرست بنی امیه را همراهی و یاری کردند و در واقع امام صادق (ع) آنها را نکوهش می کنند و می فرماید مردم مسئول هستند و جوابگوی اهل بیت باید باشند. در واقع اینجا مردم در حق اهل بیت کوتاهی کردند. در برابر این موضوع مسئله غلو و افراط کردن است یعنی اگر مدح یا ذم فردی در دادن عنوان به فردی افراط و تفریط داشته باشیم و غلو و زیاده روی کنیم این هم نادرست است.

به عنوان مثال افراد و گروه هایی که با عقیده های افراطی در مذهب شیعه پیدا شدند به نام غلات این ها قائل به الوهیت ائمه بودند. گروهی از آنها علی الهی ها بودند که اعتقاد به خدایی حضرت علی (ع) داشتند که این امر باطلی است. حضرت علی (ع) در برابر این ها فرمودند:



دو مرد هستند که در برابر من هلاک می‌شوند؛ ۱. آنکه در دوستی ما زیاده روی کند، مرتبه من را از ولایت بالاتر می‌داند و در مرتبه خدایی می‌داند. ۲. آن کسی که در دشمنی به من زیاده روی می‌کند و مقام ولایت من را نادیده می‌گیرد.

درواقع حضرت علی (ع) در برابر این غلو آرام نبودند و حق را بیان کردند چرا که می‌دانستند اثرات این غلو آن است که اعتماد و باورهای درست مردم از بین می‌رود و ایجاد خرافات و در نهایت باعث ضایع شدن حق می‌شود. همچنین ما در مورد پیامبر (ص) داریم. روزی که ابراهیم پسر رسول... (ص) رحلت کرد در آن روز خورشید گرفتگی رخ داد. مردم مدینه گفتند چون پیامبر عزیز است گرفتن خورشید بخاطر مرگ فرزند اوست و درواقع با این بیان به مدح رسول... (ص) پرداختند. پیامبر تا این جمله را شنیدند اعلام کردند که همه به مسجد بیایند و طی خطبه‌ای این مدح را مردود دانستند و فرمودند از اینجا به بعد هرگاه بشنوم فردی بگوید خورشید به دلیل مرگ پسر من گرفته دستور می‌دهم که آن را حد بزنند.

استاد می‌فرمایند که اگر پیامبر (ص) در اینجا ساکت می‌ماندند آیا می‌دانید چه ضربه‌ای به دین وارد می‌شد؟ چون چند سال بعد خورشید شناسان، زمین شناسان می‌آمدند علم پیدا می‌کردند به موضوع خورشید گرفتگی و تمام اعتماد و اعتقاد مردم متزلزل می‌شد و به دین ضربه وارد می‌شد.

در پایان اشاره می‌کنیم به بیان زیبای حضرت استاد که استاد فرمودند حالا ببینیم اگر ما بگوییم علی (ع) ما عین قرآن است آیا غلو کرده‌ایم؟ اگر ما بگوییم علی (ع) کسی است که یوسف را از دل چاه، یونس را از بطن ماهی و ابراهیم را از آتش نجات داد آیا غلو کرده‌ایم؟ اگر بگوییم خدا پیغمبرش را به معراج برد تا عظمت و جمال علی را به او نشان دهد آیا غلو کرده‌ایم؟ اگر بگوییم این کعبه بود که با میلاد علی مقام یافت آیا غلو کرده‌ایم؟ اگر بگوییم تمام ذکرها قرآن علی (ع) ما هستند آیا غلو کرده‌ایم؟ استاد می‌فرمایند: اگر بگوییم در خون ما، در قلب ما، در زاویه‌های جمجمه ما نقش علی حک شده است آیا این نامش غلو است؟ اگر بگوییم آنگاه که در مانده و گرفتار می‌شویم، آنگاه که دردی داریم و می‌خواهیم ناله کنیم، آنگاه که به سوی طلب می‌رویم و همه درها به رویمان بسته است آنجا علی (ع) است که پیدا می‌شود و دردمان را تسلی می‌دهد آیا غلو کرده‌ایم؟

استاد می‌فرمایند: ابدأ. این غلو نیست، این عین حقیقت است ما داریم حق را به حقدار می‌دهیم اگر هم بگویند غلو است هرچه می‌خواهند با ما بکنند، اگر روز قیامت ما را به عشق او بسوزانند، بسوزانند عیبی ندارد این سوختن عین گلستان است.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم نسرین نعیمی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۰۵/۳۱، تاریخ تدریس استاد: ۸۲/۱۱/۷

جلد ششم اسفار ملاصدرا

بحث امروز در مراحل اراده است.

معنی لغوی اراده

می‌دانیم که یکی از مهمترین ویژگی‌های انسان، اراده و اختیار اوست که جدا کننده انسان از دیگر آفریده‌هاست. اگر بخواهیم به اراده پردازیم اول باید معنی لغوی ارائه را دریاوریم. اراده در واژه‌های عربی از ریشه رَوَدَ که مترادف با مشیت است و در فارسی به معنی طلب کردن، برگزیدن، خواستن، میل قصد و آهنگ کاری را کردن بیان شده. این معنی لغوی اراده است.

شش مرحله برای اراده

اما باید بدانیم اراده‌ای که به انجام می‌رسد چند مرحله دارد؟ حضرت استاد می‌فرمایند:

اراده باید شش مرحله را طی کند تا به انجام برسد و مفید فایده باشد. یعنی کاری که شش مرحله را طی نکند ارزشی ندارد مانند کار کسی است که نه دشمنی‌اش ارزش دارد و نه دوستی‌اش.

مراحل اراده

۱. سابقه ۲. قدرت ۳. اراده ۴. حب ۵. تمییز ۶. طبع سلیم.

این شش مرحله زیر فرمان جوهر مجردی به نام عقل کار خودش را انجام می‌دهد.

حضرت استاد در جلسه قبل فرمودند که اراده به در خانه حب یعنی دوست داشتن و محبت می‌رود. می‌گوید این کالایی که من در درونم دارم یکی از آن‌ها را انتخاب کن. حب به او جواب می‌دهد که اگر من فقط این‌ها را انتخاب کنم، انتخاب تو جبری می‌شود پس درست نیست. بگذار من به در خانه ممیز و تمییز بروم. حب در خانه تمییز می‌رود می‌گوید ببین کدام یک از صنم‌ها بهتر است؟ تمییز می‌گوید اگر من بیایم و حکم صادر کنم که این صنم تمییز از بقیه دارد و بهتر است شاید این کار حق و درست نباشد پس باید پی طبع سلیم برویم. پس به سراغ طبع سلیم می‌آید و بالاخره طبع سلیم اصلح‌ترین صنم را انتخاب می‌کند و این مراحل هم زیر نظر عقل است.

نظرات مختلف در اراده

حالا حضرت استاد در اینجا می‌فرمایند نظرات مختلفی در اراده داریم.

۱) امام رضا(ع) می‌فرمایند: اراده؛ ابداع یعنی بروز، خواستن و مشیت است و این سه تا یک معنی

می‌دهند و نامشان اراده است.



۲) ابوالفضل بیهقی نظرش این است که اراده صفتی است که حالت مخصوصی را در انسان ایجاد می کند و از او فعل مخصوصی سر می زند .

۳) جمعی از فلاسفه هم گویند اراده تعلق می گیرد به چیز معدومی که آن را به وجود می آورد .

۴) نظر دیگری است که گویند اراده میلی است که پس از آن انسان اعتقاد به سود و زیان پیدا می کند .

۵) اراده مطالبه قلب است از روح که نیاز به غذا دارد و غذای اراده محبوب اوست .

۶) بیضاوی هم گوید وقتی ما از میان چند صنم یکی از آن ها را انتخاب می کنیم و بر صنم دیگر ترجیح

می دهیم این می شود اراده .

حضرت استاد می فرمایند: آیا بعد از این شش مرحله، اراده ای که می کنیم و صنمی را انتخاب می کنیم درست است؟ می فرمایند بله اگر اراده با این شش مرحله انجام شود ارزش دارد و آن حیب و صنمی را که انتخاب کردیم باید به جان جان تا ابد حفظش کنیم.

حضرت استاد در رساله سورة مبارکه عنكبوت هم در مورد اراده بحث می فرمایند:

«الارادة ما هو» اراده چیست؟

«الاول طلب القلب الثاني غذاء الروح الثالث» اغنا یا اشباع نفس قدسی

می فرمایند: اراده اول طلب و خواسته دل یا قلب انسان است. دوم غذای روح است. اراده یعنی جویای یار بودن، اراده یعنی غذای نفس که غذای نفس همان عشق الهی است. و در پایان می فرمایند اراده اخگری از آتش هست، دوستی ای که در قلب قلب است یعنی در انتظار مطلوب است اما آن مطلوب به سختی برایش به دست می آید. مانند یک اخگری است که می سوزد و می سوزاند. تا اینجا معانی مختلف اراده را برایتان از بیان حضرت استاد گفتیم .

تفاوت اراده و ارادت

حالا می خواهیم ببینیم چه فرقی با ارادت دارد؟

معنی لغوی ارادت: علاقه، محبت همراه با احترام، توجه خاص مرید به مراد .

حضرت استاد مثالی را در رساله سورة مبارکه عنكبوت زدند که فرمودند:

یک کسی کتابی را به ما معرفی می کند و می گوید کتاب خوبی است آن را بگیرد و بخواند. وقتی ما آن را تهیه می کنیم و می خوانیم آن خواسته ای است که از قلب ما بلند می شود. پس اقدام به گشتن و خرید کردن کتاب نوعی اراده است. در ارادت ها باید پذیریم ولی در اراده باید بجویم. در ارادت باید گوش باشیم و در اراده باید هوش باشیم و تمام حواس را جمع کنیم تا ببینیم خانه یار و مامن جان کجاست؟



آنکه در ارادت هست قفس را می شکند و هیچ بهانه‌ای نمی آورد .

حضرت استاد می فرمایند: مثلاً کسی هست که بهانه می آورد، کار داشتیم و نتوانستم بیایم این‌ها کسانی هستند که ارادت به آن موضوع ندارند. اگر به موضوعی اراده و کشش پیدا کنیم این کشش و اراده در ما باعث ایجاد ارادت می شود ولی اگر به موضوعی ارادت پیدا نکنیم امیدی به بقای آن نباید داشته باشیم .

ضحاک تجسمی بر ارادت

حال امروز که در ایام سوگواری سالار و سرور شهیدان هستیم با این معانی که از اراده و ارادت از رساله‌های حضرت استاد بیان کردیم می‌خواهیم تجسم بدهیم روش یکی از یاران حضرت را که اراده‌اش به مرحله ارادت نرسید و یک انتخابی را کرد که آن انتخاب اصلح نبود.

ضحاک بن عبدا... مشرقی او همراه پسر عمویش در بین راه کوفه امام حسین (ع) را دیدند خدمت امام رسیدند همانطور که امام برای سعادت و نجات مردم به هر کس می‌رسید آن‌ها را به سوی خودش دعوت می‌کرد تا دچار شقاوت نشوند، او و پسر عمویش را هم دعوت کرد. پسر عمویش اصلاً نپذیرفت و برای خودش عذر آورد و گفت من عیال وار هستم و نمی‌توانم با شما باشم و با شما در مقابل دشمنان بجنگم .

اینجا استاد می‌فرمایند: اگر کسی ارادت نداشته باشد عذر و بهانه می‌آورد ولی اگر کسی ارادت داشته باشد اگر او را توی قفس هم بگذارند قفس را می‌شکند تا به آن صنمش برسد.

اما ضحاک پذیرفت و برای امام شرط گذاشت و گفت تا زمانی که من حضورم برای شما ثمره و نتیجه‌ای داشته باشد در کنار شما هستم اما اگر دیدم بودن من برای شما فایده ندارد شما را تنها می‌گذارم. امام پذیرفت.

ضحاک در روز عاشورا از صبح تا عصر در کنار یاران امام و امام جنگید و در مقابل دشمن ایستاد و بسیاری را به درک واصل کرد. اما هنگام عصر که شد دید برای امام حسین (ع) کسی نمانده برگشت به آن قراری که با امام گذاشته بود و خدمت امام رسید گفت: آقا قرارمان خاطرتان هست؟

امام فرمودند: بله. آیا تو می‌توانی از خیل دشمن رد شوی و بروی؟

گفت: بله. اسبی را کنار خیمه‌ها آماده گذاشتم برای لحظه‌ای که می‌خواهم بروم. بالاخره هر جوری بود از بین سپاهیان دشمن فرار کرد و سپاهیان دشمن به او نرسیدند و زنده ماند. یکی از روایت‌های مهمی که در روز عاشورا شده از همین ضحاک بن عبدا... مشرقی است که روایت‌های شب و روز



عاشورا و اتفاقات آن بیشتر آن از ایشان است. اما خودش را از فیض عظیمی محروم کرد. این اراده‌ای بود که به ارادت نرسید .

اما امروز که سیزدهم محرم الحرام و روز ورود اسرا به مجلس عبید... بن زیاد ملعون است وقتی ابن زیاد در مسجد کوفه به منبر رفت گفت: سپاس خدایی را که حق را آشکار و امیرالمؤمنین یزید و پیروان او را یاری نمود و به حضرت علی (ع) و حسین بن علی توهین کرد اینجا کسی بلند شد که هرچند در کربلا نبود ولی ارادت خودش را به ائمه نشان داد و در پایان به شهادت رسید که آن عبدا... بن عقیف عضدی بود که دو چشمش را در جنگ صفین و جمل به خاطر همراهی با حضرت علی (ع) از دست داده بود. از جایش برخاست و گفت: ای پسر مرجانه دروغگو آیا فرزندان پیغمبر را می‌کشی و سخنان راستگویان را می‌گویی؟!

ابن زیاد پرسید گوینده این سخن که بود؟ با شجاعت بلند شد و گفت: من بودم. ای دشمن خدا فرزندان پاک رسول خدا را می‌کشی هنوز به گمان خویش مسلمان هستی؟! فرزندان مهاجر و انصار کجا هستند که از این ناپاک انتقام بگیرند؟! این سخن بر خشم ابن زیاد افزود او را دستگیر کرد و گردن زدند و در مکانی به نام سجه به دار آویختند .

إن شاء... ما هم جزء کسانی باشیم که در امور زندگیمان انتخاب‌های درست داشته باشیم و اراده‌هایمان به ارادت تبدیل شود و تا آخرین نفسمان در مسیر علم و معارف الهی، فلسفه صدرایی و حضرت استاد باشیم. اما باید بدانیم همین مایه‌های علمی و فلسفی و حکمت و عرفان است که می‌تواند جان ما را روشن کند تا تمییز بین درست و نادرست را انجام دهیم و در ارادت خود پایبند باشیم.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم م. ابویی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۶/۷، تاریخ تدریس استاد: ۸۲/۱۱/۱۴

تفاوت شوق و اراده

بحث ما پیرامون اراده و شوق از بیان اهل تحصیل صفحه ۳۳۸ از جلد ششم اسفار ملاصدراست. حضرت استاد می‌فرمایند: آنچه که اهل تحصیل پیرامون اراده و شوق بیان کردند کلی گویی بوده و بعد از بیان محصل حضرت صدرا خرده‌ای را که بر این بیان گرفتند را بیان نمودند. ابتدا متن کتاب را می‌خوانیم و سپس توضیحات حضرت استاد را پیرامون آن بیان خواهیم نمود. آخرین قوی که در صفحه ۳۳۸ درباره اراده بیان کردند، گویند:

اراده یعنی عزم، اجماع و تصمیم است. عزم به میل اختیاری است ولی شوق یک میل طبیعی است. بعضی از اهل تحصیل از این نظر حمایت کردند یعنی گفتند اراده یک میل اختیاری است ولی شوق یک میل طبیعی است. چرا؟

زیرا در تحقق اراده اختیار و اندیشه نقش دارد ولی در تحقق شوق این اندیشه و فکر و اختیار نقشی ندارد چگونه؟ گفتند: اراده از اسباب فعلی است که اختیاری است مثل علم و فکر ولی شوق از اسباب فعلی است که اختیاری نیست. حالا چگونه اراده از اسباب فعلی است که تحت قدرت و اختیار ماست؟ گویند: هنگامی که می‌خواهیم کاری را انجام بدهیم و مردد هستیم و نمی‌دانیم این کار را انجام بدهیم آیا به صلاح ما هست یا نیست به دنبال علم پیدا کردن می‌رویم که آیا این کار به نفع ما هست یا نیست؟ بعد از اینکه علم پیدا کردیم فکر می‌کنیم به آن وجوهی که به دست آوردیم و سبک و سنگینش می‌کنیم و بعد اصلح وجوه را انتخاب می‌کنیم و اراده می‌کنیم.

حضرت صدرا در مورد کسی که خرده وارد کرده، می‌فرمایند: چه فرقی وجود دارد همین حرف‌هایی که درباره اراده می‌زنید درباره شوق هم می‌توانیم بزنیم. وقتی می‌گویید که ما اصلح وجود را انتخاب می‌کنیم خب شوق به آن داریم که می‌رویم انجامش می‌دهیم. پس شوق هم دست ماست و اختیاری است. پس این‌هایی که خرده وارد کردند گویند شوق هم مانند اراده اختیاری است. ولی بعضی اهل تحصیل آمدند بین اراده و شوق فرق گذاشتند که گویند اراده، شوق نیست.

حالا مطابقت با متن می‌دهیم:

«ان الاراده ربما.... بارادته سابقه منه»



گویند اراده چه بسا حاصل می‌شود برای حیوان یا آن موجود متفکر به واسطه قدرت و اراده‌ای که سابق بر آن اراده اول است یعنی یک اراده قبلی داشته به وسیله قدرت و اراده‌های قبلی این اراده در او حاصل می‌شود .

یعنی می‌خواهند بگویند اراده اختیاری است و تحت قدرت خود ما هست. حالا چه جوری؟
«کالتردد فی طلب اصلح الوجوه»

مانند کسی که می‌خواهد کاری را انجام دهد به دنبال این است که اصلح وجوه را انتخاب کند .
«فإنه بعد علمه بالوجوه يقصد... باختياره» بعد از اینکه علم به وجوه آن کار پیدا کرد، قصد می‌کند به فرض تک تک آن‌ها. با آن فکری که در اختیارش هست سبک، سنگین می‌کند که کدام را انجام دهد .
این سبک سنگینی را برای چی انجام می‌دهد؟ تا اینکه فایده و منفعت و ضرر و زیان آن وجوه برایش روشن شود که کدام فاسد و کدام اصلح است. آن وقت چه می‌شود؟ «فيحصل له الارادة بما يراه اصلح» بعد از آنکه روشن شد کدام اصلح است آن را انتخاب می‌کند.

«و هي مكتسبة له» پس اراده با کسب پیدا شده یعنی با علم‌هایی آن را کسب کرده و به دست آورده پس اراده یک میل کسبی است و از راه تفکر برای شخص مرید پیدا می‌شود.
«اما اسباب کسبها فهي القدرة على الفكر و ارادته و العلوم السابقة»

اسباب کسب اراده قدرت بر فکر، قدرت بر اراده و قدرت بر علمی که پیش از اراده است که می‌رود و وجوه آن کار را علم پیدا می‌کند.

«فبعضها يحصل ايضا بقدرته و ارادته» پس نتیجه این است که بعضی اسباب قدرت و اراده پیدا می‌شود که اراده از جمله سبب‌ها و افعالی است که به وسیله قدرت و فکر حاصل می‌شود. در مقابل شوق که از بعضی اسبابی است که در اختیار انسان نیست.

یک مطلب دیگر که در اینجا می‌گویند این است که اگر همیشه اراده به اختیار ما باشد تسلسل ایجاد می‌شود. اما این اسباب به جایی می‌رسند که دیگر اختیاری نیست تحت قدرت ما هم نیست و یک جایی می‌رسد که به خدا می‌رسد. پس در واقع اینجوری بین اراده و شوق فرق گذاشتند.

شوق یک میل طبیعی است. اراده تحت اندیشه و قدرت است.

«و یرد علیه» اشکال گرفتند که «انه کا ان الارادة... قد يحصل بالاختیار»

همانطور که گفتید اراده به اختیار هست، شوق هم با اختیار حاصل می‌شود.

«بان... و یکرر عرضها... و یحرص علیه»



همان‌گونه که آدم وقتی کاری را می‌خواهد انجام بدهد مرتب به درستی و نادرستی آن فکر می‌کند و بر نفسش مکرر ارائه می‌دهد تا به آن شوق پیدا کند و حریص به انجامش شود و با اختیار خودش انتخاب می‌کند. پس در شوق ما هم اختیار است.

مقصود قائل به اهل تحصیل آن بود که بین شوق و اراده فرق بگذارند ولی نشد. این از متن اسفار. اما حضرت استاد با تتبعات خود فرق بین اراده و شوق نهادند. در تعریف اراده شش مرحله است:

۱. خزانة سابق ۲. به سمت قدرت رود. ۳. اراده ۴. حب به آن پیدا کند. ۵. تمیزش دهد. ۶. عقل سلیم.

مراحل رسیدن به شوق

اما شوق: آیا شوق هم مانند اراده است که باید شش مرحله را طی کند؟ استاد فرمایند: مادر اراده عقل است اما مادر شوق، عشق است. در شوق التهاب لازم است. آنکه در شوق است بالاتر از اراده است یعنی تمام شش مرحله را طی کرده و به مرحله بالاتر از آن رسیده. حضرت استاد فرق بیان شوق و اراده را این‌گونه فرمودند.

شوق ولع و حرص و دویدن می‌خواهد. آیا شوق همان اشتیاق است؟ شوق در لغت به معنای منتهای آرزوی نفس و میل خاطر است. رغبت و میل است. ظهوری یک شاعر عارفی بوده و در قرن نهم و دهم زندگی می‌کرده و در مورد شوق شعر زیبایی بیان کرده.

گوید: ز آرامی افتاده آرام من مگر ریختی شوق در کار من
گوید: شوق تو که در کار من افتاد همه آرامش‌ها را از من گرفت.
البته در مورد شوق در رساله علت و معلول حضرت استاد تعاریف زیبایی نمودند که به آن مراجعه کنید.

اشتیاق و تفاوت آن با شوق

اما اشتیاق چیست؟

یعنی شیفته دیدار کسی یا چیزی را بودن. میل و رغبت بسیار داشتن.
حافظ آن ساعت که این نظم پریشان می‌نوشت طایر فکرش به دام اشتیاق افتاده بود
این است که گویند اشتیاق میل و رغبتش بسیار بیشتر از شوق است.
از ابوعلی دقاق پرسیدند فرق بین شوق و اشتیاق چیست؟



گفت: آتش شوق به دیدار فرو نشیند اما هیچ آبی نار اشتیاق را فرو نشانند بلکه هرچه آب فشانند آتش اشتیاق بیشتر شعله ور شود.

نصرآبادی هم گوید: مقام شوق را همه خلق توان راه یافتن به آن هست، اما حصول اشتیاق هر کس را فراهم نشود و این اشاره به آن است که مقام شوق به دیدار تسکین پیدا می کند اما اشتیاق را با سکون و قرار آشنایی نباشد.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم م. بابایی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۶/۱۴

تفسیرهای گوناگون از اراده و کراهت

بحث در اراده از بیان اهل تحصیل است. در متن کتاب آمده که در تفسیر اراده و کراهت چون اکثر اهل کلام و همچنین حکما نتوانستند اراده را به حقیقت وجود ارتباط دهند مانند علم که وقتی آن را به حقیقت وجود ارتباط دادند، علم هم مانند وجود یک حقیقت تشکیکی شد که در هر درجه یک حکم خاصی برای آن در نظر گرفتند لذا برای اراده و کراهت تفسیرهای گوناگونی را اشاعره، معتزله و کلامیون بیان کردند که همه قابل نقض و نقد بودند. اینجا ملاصدرا می‌فرماید: اگر کسی حقیقت اراده را به عنوان حقیقت وجودی نشناسد و فقط از یک موضع خاص، اراده را بشناسد و بخواهد بشناساند هر تعریفی را که برای اراده ارائه دهد آن جامع و مانع نخواهد بود. اشاعره گفته بودند که اراده حقیقتی غیر از علم و قدرت است.

اکثر معتزله گفته بودند که اراده و کراهت گرچه از سنخ قدرت نیست ولی آن را از علم دانسته بودند و گفته بودند که با حقیقت علم تباینی ندارد که در این هم نقد وارد است. اقل از معتزله گفتند اراده و کراهت نه از سنخ قدرت است نه علم. همان حرفی که اشاعره زدند. گفتند ما حقیقت اراده را غیر از قدرت و علم می‌دانیم و با این حال بین خودشان اختلافاتی افتاده می‌گویند آن امری که اراده نامیده می‌شود و غیر از قدرت و علم است، آن میل است که این میل به دنبال علم پیدا می‌شود. یعنی وقتی ما به چیزی علم پیدا می‌کنیم که برایمان مفید است به سمت آن میل و کششی پیدا می‌کنیم که این همان اراده است. پس اقل از معتزله گفتند اراده علم و قدرت نیست. حالا بر این نقد وارد است که در بعضی موارد اراده به سوی چیزی داریم ولی شوق و میل نداریم. این را چگونه جواب می‌دهید؟

این‌ها گویند: اراده اصل میل نیست، اراده میل شدید و شوق مؤکد است. باز این هم نمی‌تواند جامع و مانع باشد چون خیلی وقت‌ها کاری را انجام می‌دهیم که به آن شوق نداریم. پس اینجا می‌آیند بین اراده و شوق فرق می‌گذارند. گویند شوق یک میل طبیعی است که در آن هیچ عزمی نیست ولی اراده یک میل اختیاری است. یعنی چه؟ یعنی در اراده فرد تصمیم می‌گیرد و اختیار دارد که کاری را انتخاب کند ولی میل یک کشش درونی است.

بعد که می‌خواهند حرفشان را تقویت کنند گویند برای اراده عقاب هست ولی برای میل نیست. این را برای خودشان دلیل آوردند. ولی بر این هم اشکالی وارد است و جوابش را اهل تحصیل بیان می‌کنند. همه این حرف‌ها که می‌زنند برای آن است که بین شوق و میل فرق بگذارند.



در اراده، فکر هست چون وقتی کاری را می‌خواهید انجام دهید روی آن فکر می‌کنید و سپس انجام می‌دهید و اصلح وجود را انتخاب می‌کنید ولی در شوق یک چیزی هست که تو را به آن سمت می‌کشاند. اما باز در اینجا هم به آن اشکال می‌کنند که نه، ما خیلی وقت‌ها به یک سمتی می‌رویم اما دوباره در تحصیل شوق هم گاهی نیازمند بررسی و تفکر هستیم و گاهی وجوه گوناگون را می‌بینیم به یک سمتی اشتیاق پیدا می‌کنیم و از سمتی منزجر می‌شویم پس این را چگونه توضیح می‌دهید؟

گروهی دیگر گفتند: با شوق کار حاصل نمی‌شود یعنی صرف اشتیاق و شوق باعث تحقق فعل نمی‌شود حتی یک نفر به شوق مؤکد هم می‌رسد ولی آن کار را انجام نمی‌دهد. مثلاً یک زاهد را در نظر بگیرید که خدای نکرده بخواهد یک عمل خلاف حقی را انجام دهد با این حال که از درون و غریزه این را می‌خواهد انجام دهد ولی از آن صرف‌نظر می‌کند. پس چگونه این را توجیح می‌کنید این شوق مؤکد دارد ولی فعلی حاصل نمی‌شود.

پس گاهی فعل هست و شوق مؤکد نیست و گاهی شوق مؤکد هست ولی فعل نیست. تمام این‌ها حرف‌هایی بود که دارند برای تأکید حرفشان می‌زنند.

اول اقل معتزله گفتند که اراده غیر از علم و قدرت است. پس چیه؟ میل است. سپس به شوق رسیدند و... که بیان شد.

پس این‌ها را گفتند که بگویند اراده غیر از شوق مؤکد است و اراده غیر از اصل میل و قدرت و است. این‌ها را برای اثبات حرفشان گفتند.

حالا ببینیم حضرت استاد این را چگونه مطرح کردند؟

نظر حضرت استاد درباره ایجاد شوق در افعال

حضرت استاد یک دید دیگر به این مطلب دارند و فرمودند:

چه زمانی فعلی با شوق حاصل می‌شود؟ همانطور که در جلسات قبل بیان شد گفتیم برای اراده شش مقدمه لازم است. اما در شوق این‌گونه نیست همه نیروهای زشت و زیبای مطلوب درون شوق نهفته شده ولی باید یک عامل، یک معلم و ارائه دهنده بیاید این زیبایی‌ها را از درون مأمّن مطلوب بیرون بکشد به آن فرد ارائه دهد تا فرد به آن سمت شوق پیدا کند.

چطور ما به کاری شوق پیدا می‌کنیم؟

حضرت استاد می‌فرمایند: یک ابزاری به نام میل وجود دارد. این میل به سوی آن مطلوب حرکت می‌کند که در آن مطلوب یک سری مثبت‌ها و منفی‌هاست. این میل آن مثبت‌ها را می‌بیند و می‌آورد به انسان عرضه می‌کند.



حضرت استاد سؤال می‌کنند که آیا این زیبایی و زشتی را به عقل ارائه می‌دهد؟ به درک یا شعور ارائه می‌دهد؟ خیر، یک قدرت مطلقه حاکم در درون انسان هست که میل آن زیبایی‌های درون را به انسان ارائه می‌دهد آن چیست؟ نفس است.

پس شوق شما با ابزاری به نام میل به سمت مطلوب می‌رود زیبایی‌ها را می‌بیند و تک تک می‌آورد به نفس ارائه می‌دهد. بعد می‌فرمایند: در شوق زکاء یعنی زیرکی‌ها اصل است نه مقدمه. این حالت با مقدمه‌چینی حاصل نمی‌شود و بالبداهه برای انسان حاصل می‌شود.

این زیرکی به وسیله میل به سوی مطلوب می‌رود و به نفس ارائه می‌دهد. بعد حضرت استاد می‌فرمایند که مثلاً یک نفر یاری دارد که در آن وفاداری، پایداری، درستی وجود دارد وقتی میل این‌ها را به نفس تحویل می‌دهد، استاد می‌فرمایند: میزان سنجش ما در اینجا نفس است. نفس به خوبی تشخیص می‌دهد که آیا این فردی که ادعای وفاداری می‌کند واقعا وفادار هست یا نیست؟

آیا واقعا پایدار است یا نه؟ اگر از درون آن مطلوب ده چیز را ارائه دهد و هفت یا شش تای آن منفی باشد اصلا شوق به سمت آن پیدا نمی‌کند یا اگر از آن ده تا پنج تای آن منفی باشد، دارد دروغ می‌گوید، اینجا شوق نیست و شوق مؤکد آن زمانی است که همه آن ده تا زیبا باشند. استاد می‌فرمایند: کسی که به عشق محبوبی فدا می‌شود اسمش شوق است.

گویند فردی که اراده می‌کند تا در خانه می‌رود ولی در باز نمی‌شود یعنی اراده در حد کاوش است ولی شوق در حد ایثار است و جان را فدا می‌کند. نه اینکه فقط زندگیش را نثار کند بلکه جانش را نثار می‌کند.

پس اگر شوق واقعی در درون باشد هر لحظه‌اش عبادت است. پس در شوق ایثار، دویدن و جان نثار کردن است اما در اراده بروز دادن است. دیگر عبادت‌ها انقطاعی هستند ولی کسی که درونش شوق باشد و به سوی مسیر حق رود هر لحظه‌اش عبادت است و کسی که این‌گونه باشد لاینقطع در کنف حق است. اما اگر شوق واقعی نباشد نفاق گراست. ادعای شوق می‌کند ولی شوقش واقعی نیست.

شوق نهایت آرزو و خواهش است. تمام آرزوگرها که ادعا می‌کنند آهای من هستم این‌ها اسمش آرزوست تا شوق نباشد این‌ها بروز نمی‌کند.

نظر عرفا در شوق

عرفا گویند: شوق در طلب محبوب به اشراق می‌رود یعنی کسی اگر درونش شوق باشد هرچه جلوتر می‌رود اشراقش قویتر می‌شود.

یاران امام حسین (ع) مصداقی از شوق واقعی



اگر بخواهیم از کسانی که شوق واقعی در درونشان بوده نام ببریم باید نامی از شهدای کربلا ببریم که حسین بن علی (ع) سالار و سردار شهدای کربلا هستند که اینها را راهی کوی معشوق کردند. حضرت امام حسین (ع) می‌فرمایند:

«انی لا اعلم اصحابا او فی و لا خیرا من اصحابه»

من یارانی وفادارتر و بهتر از یاران خود سراغ ندارم یعنی آنها در نهایت شوق و ایثار بودند. حضرت اهل مبالغه نبودند. معانی این سخن آن است که در میان یاران پیامبر و امامان پیشین افرادی اینگونه یافت نشدند. به کمیت آنها ننگرید بلکه به کیفیت آنها بنگرید. گویی همه تاریخ اینها و فداکاریها و اخلاصها را در شب عاشورا جمع کرده است. همه مزایا و ارزشهای کره زمین از فرش تا عرش در کربلا و آن خیمه‌گاه به ظاهر کوچک تبلور یافته است.

«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم خسروی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰ / ۶ / ۲۱ ، تاریخ تدریس: ۱۳۸۲ / ۱۱ / ۲۱

صفحه ۳۳۸

ایام شهادت حضرت رقیه (س) است. در درس گذشته حضرت استاد اشاره به یک پاراگراف از متن اسفار نمودند و قول بعضی اذکیاء را بیان فرمودند در فرق بین اراده و کراهت .

قول بعضی اذکیاء در فرق بین اراده و کراهت

حضرت ملاصدرا: «و قال بعضی الاذکیاء فی بیان فرق بینهما»

نظر بعضی اذکیاء که حضرت استاد فرمودند: اذکیاء کسانی هستند که در مسیر زهد فلسفی بودند. نظر این افراد را در مورد فرق بین اراده و شوق آوردند .

فرمودند: «لعل الاراده فینا کیفیة النفسانیة موجبة للفعل مغایرة للشوق»

بعضی اذکیاء فرمودند: اراده نزد ما یک کیفیت نفسانی است که موجب ایجاد فعل می‌شود و با شوق فرق دارد. حال کدام شوق؟

«الذی هو توقان النفس الی حصول المطلوب»

با شوق است که کشش نفس و خواستن دل به سمت تحقق آن مطلوب هست اراده فرق دارد.

دلایلی در تفاوت بین شوق و اراده

در این پاراگراف سه دلیل آوردند که طبق آن گفتند اراده با شوق فرق دارد. به صورت تیتروار عرض می‌کنم .



دلیل اول: شوق عامل تولید فعل نیست برخلاف اراده که عامل ایجاد فعل است. اگر شوق به حد نهایت برسد ولی اراده در کنارش نباشد باعث تحقق آن مطلوب نمی‌شود. مثال یک انسان وارسته و زاهد را زدند که از شهوات حرام می‌پرهیزد ولی شوق انجام آن فعل درونش هست ولی اراده نمی‌کند. اینجا شوق به حد نهایت رسیده ولی اراده نیست. این اولین فرقی بود.

دلیل دوم: «و اما ثانیاً فلان الشوق قد يتعلق بالضدین» اراده به دو ضد در آن واحد نمی‌تواند تعلق بگیرد ولی شوق می‌تواند.

مثالی که زدند فرمودند: یک جهت حرکت لقاء به سوی محبوب را داریم و یک جهت برای غلبه بر خصم. در آن واحد نمی‌توانیم به هر دو سو حرکت کنیم ولی در آن واحد می‌توانیم به هر دو سمت شوق داشته باشیم.

دلیل سوم: و اما ثالثاً فلانا نحکم بثبوت الاراده بدیهیه ... فی ثبوت الشوق ما با اینکه در شوق شک داریم ولی هرگز در اراده شک نداریم. مثلاً می‌بینیم که یک فاعل، فعلش را انجام داده خوب اراده داشته و در آن شک نداریم ولی در این شک داریم که آیا آن کاری را که انجام داده، شوق هم داشته یا خیر؟

مثالی که زدند این است: انسانی که بیمار است داروی تلخی را می‌نوشد و فعلی از او سر زده. پس در آن شک نداریم اما آیا او شوق به خوردن دارو داشته؟ در این شک داریم. پس سومین فرق بین اراده و شوق این شد که در اراده یقین هست ولی در شوق شک هست.

تحقیق حضرت استاد در تفکر، تتبع، نوآوری

بعد حضرت استاد در درس گذشته ذیل تفکر، تتبع، نوآوری داشتن تحقیق کردند. فرمودند: در تفکر یک معلومی هست و یک مجهولی. ما وقتی در مورد چیزی فکر می‌کنیم بین آن معلوم و فهم آن موضوع یک دیواره‌های جهل و تاریکی هست که برای رسیدن به آن معلوم لازم است دیواره‌های جهل و تاریکی را برداریم تا به روشنایی برسیم.

کسی که متفکر است هنر آنچنانی نکرده نه اینکه کارش اصلاً درست نباشد. کار نویی ندارد. متفکرها بیات‌گرا و مونتاژکار هستند یعنی مطالبی را از جاهای مختلف جمع‌آوری می‌کنند و به اسم خودشان بیان می‌کنند. که این کار جوانمردی نیست و هر دانشمندی کارش باید به نام خودش ثبت شود. فرمودند شما لازم است بدانید وقتی در مجلسی گفتند فلان متفکر چشمانتان از قالب بیرون نزنند که بگویید مثلاً چه هنری کرده آن متفکر کارش خوب است ولی به هر کس باید به اندازه خودش بها بدهند. یا اینکه مثلاً در مسیر فهم ناطقیت در انسان ما چه چیزهایی را باید بدانیم؟ مثلاً باید بدانیم که منشأ ناطقیت در انسان،



از حیوان بودنش هست و باید به حیوانیت شناخت پیدا کنیم برای شناخت حیوانیت باید با نبات آشنا شویم. برای شناخت نبات باید به جماد و برای جماد به عناصر و برای شناخت عناصر به معادن و برای معادن به فلک باید شناخت پیدا کنیم. پس ناطقیت به فلک مربوط شد. برای شناخت ناطقیت انسان این همه مجهول بود که باید تاریکی‌ها برداشته شوند تا آن مجهول، معلوم شود. این می‌شود تفکر .

اما حضرت استاد فرمودند در تفکر ابداعی نیست پس چه چیز در انسان عزیز است؟ بدیع‌ها و نوآوری‌ها و تتبعات آن. اگر در درون انسان نیرویی باشد که از خودش بتواند تتبع کند و عالی باشد، چه بهتر اگر هم متوسط باشد خیلی خوب است .
در رساله معاد بارقه ۱۳:

رنه دکارت ۱۵ سال در خودش شک داشت که آیا من هستم یا نیستم؟ تا به این جمله رسید که چون من تفکر و اندیشه دارم پس هستم و همه تفکرات من همواره باید همراه باشد. حضرت استاد فرمودند: علاوه بر جسم، روح، نفس، مجردات نیروی مفکره انسان هم در معاد بازگشت دارد. چرا؟ چون تفکر به انسان اوج می‌دهد. انسانی که ابتکار فکری، دینی و فلسفی نداشته باشد مثل حیوانی می‌ماند که در مرحله شهوانی جسمی عمرش را گذرانده است. بعد فرمودند یک تفکری که در آن ابتکار باشد مرده را زنده و جان می‌دهد.

حالا در ادامه می‌خواهیم ببینیم آیا این نیروی ابداع در درون انسان هست؟ بله. فرمودند چون انسان تجلی تمام نمای حق است و اسماء و صفاتی که برای حضرت حق نام بردند همه آن‌ها در فطرت انسان به ودیعت گذاشته شده. پس انسان هم می‌تواند مانند خالق خودش ابتکار و ابداع داشته باشد .

حالا لازم است بدانیم چرا نیروی تتبع و نوآوری در بعضی هست و در بعضی نیست؟
حضرت استاد عوامل متعددی را نام بردند که یکی از آن‌ها به دوران کودکی طفل برمی‌گردد که مادر وقتی می‌خواهد طفلش را بخواباند در آغوش خودش بخواباند زیرا هربار تپش قلب مادر که توسط فرزند شنیده می‌شود باعث می‌شود که در بین نورون‌های مغزی‌اش ارتباط‌های جدیدی ایجاد شود و اینکه اگر موردی پیش آمد سریع به بچه نگوئیم باید و نباید و با او صحبت کنیم و راه حل بخواهیم و بگوئیم به نظر تو چه کار کنیم تا او هم ذهنش باز شود و بتواند نوآوری داشته باشد و یکی از مهمترین چیزها این است که پدر و مادر فرزندشان را به فرهنگ اصیلی هدایت کنند و او را نزد استاد ببرند که این خیلی مهم است. کمک کنیم که فرزندانمان با حفظ اصالت‌هایشان بروند با چیزهای نو آشنا شوند که هم به نفع خودشان هست و هم دیگران از آن استفاده کنند .



حضرت استاد فرمایند مادر محی الدین عربی او را به نزد استادی برد. استاد از او پرسید تو چه رابطه‌ای با خدا داری؟ گفت: من از خدا می‌ترسم .

گفت: اگر به واقع او را بشناسی از او نمی‌ترسی بلکه به او شوق خواهی داشت و این بود که محی الدین به جایی رسید که مبدع عرفان شد و او را به عنوان پدر عرفان شناختند. این اثر استاد بود که آن طفل توانست بدیع‌های درونش را رو بیاورد .

رسالة ۱ واجب الوجود:

حضرت استاد مراحل ابداع را فرمودند که گاهی در فکر، گاهی در ذوق، گاهی در اشراق. ریشه نوآوری‌ها اول لازم است بدانیم که به تفکری برمی‌گردد که از تحصیل علم باشد. ذوق از ذایقه می‌آید ولی اینجا یعنی سلیقه، سلیقه یادگیری. مثلاً علامه دهخدا به یادگیری لغت علاقه داشته یا ویلدورانت به تاریخ و...

استاد بارها فرمودند که هرچه انسان تحقیق و تفکر کند بین نوروهای مغزی اش ارتباط‌های بیشتری ایجاد می‌شود و همین ارتباط‌ها باعث بروز بدیع‌ها می‌شود .

رسالة مقامات بارقه ۱ :

استاد فرمودند اگر انسان نوآوری نداشته باشد (که برای خودم خیلی جالب بود) همیشه شنیدیم که انسان نباید امروز و دیروزش یکسان باشد. چه جوری؟ وقتی که نوآور باشیم و دل و قلبمان همیشه دنبال این باشد که یک چیز بدیع را بیلعد. مثل نسیم که حضرت استاد فرمودند حتی شما در این عالم، عالم بدیع و تغییر است و شما یک نسیم را نمی‌بینید که تکرار شود الان که بوزد دو دقیقه دیگر آن نسیم نیست. شما هم مثل نسیم باشید همیشه به دنبال نوها باشید .

در رساله ۲ تناسخ:

فرمودند ابداع جزء غرایز هست چون هر انسان ۱۲ غریزه اصیل دارد که شش تا مثبت و شش تا منفی است ولی در انسان‌های معمولی این دوازده تا یکسان هستند و در انسان‌هایی که برجسته فکری و علمی هستند این غرایز خیلی قوی عمل می‌کنند برای همین است که آن‌ها تیز می‌فهمند ولی انسان معمولی تا دیوار نریزد و صدایش را نشنود نمی‌فهمد که دیوار ریخته .

غرایز مثبت شامل بازی، کنجکاوی، اندیشه و....

غرایز منفی مانند تنبلی، بی‌نظمی، تردید اینکه در کارها مردد است که بکنم یا نکنم و... و همیشه چهره به هم ریخته دارد و نشان دهنده غرایز منفی است .

در رساله سوره حمد فرمودند چه چیزی باعث قدرت و نوآوری می‌شود؟



فرمودند: نژاد و اشاره به نژاد امرؤالقیس نمودند که حضرت رباب از نژاد امرؤالقیس بودند و فرزندشان سکینه(س) که اول فصیح و بلیغ بودند که از نژاد امرؤالقیس بوده که یکی از شعراست و در دوران قبل از نزول قرآن شعرهایی که با چند نفر از شعرا می‌گفتند به خانه کعبه می‌آویختند و مردم می‌آمدند آن شعرها را می‌خواندند. یعنی آن نبوغی که در حضرت سکینه بود و شعرا شعرهایشان را نزد او می‌بردند تا صرافی و بررسی کند و به آنها برمی‌گرداند این نبوغ به نژاد ایشان برمی‌گردد .

در پایان هم باید یادآور شویم که حضرت استاد بارها در بین درس‌هایشان می‌فرمودند که این مطلب از تتبعات خودم هست و این را شما نمی‌توانید در کتاب‌ها و رساله‌ها پیدا کنید. این است که حضرت استاد در علوم مختلف روانشناسی، فلسفه، حکمت و اخلاق و دین نبوغ و نوآوری داشتند و در مزج بین تفسیر و فلسفه و اخلاق نوآوری کردند از نبوغ ایشان هست .



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم عبدی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۶/۲۸

بحث در اراده و کراهت است. گروهی از اذکیاء می‌خواهند بین اراده و شوق فرق بگذارند.

تفاوت شوق و اراده از نظر اذکیاء

تفاوت شوق و اراده صفحه ۳۳۸ «و قال بعض الاذکیاء فی بیان فرق بینهما لعل الاراده فینا کیفیت

نفسانیة موجبة للفعل مغایرة للشوق»

گروهی از اذکیاء گویند شاید اراده کیفیت نفسانی باشد که موجب فعل می‌شود و مغایر شوق نیز هست. کیفیت نفسانی مانند: شادی، الم، غم، ترس و ... که با علم حضوری فهمیده می‌شوند.

دلیلشان این است که اگر شوق صد درصد هم باشد باعث تحقق فعل نیست. مثل زاهدی که در اثر غرایز طبیعی شوق وافر به یک عمل خلاف واقع دارد ولی هرگز آن کار را انجام نمی‌دهد ولی گاهی انسان فعلی را انجام می‌دهد که در آن اراده هست ولی شوق به آن ندارد مانند خوردن داروی تلخ.

پس اراده‌ای که اینجا تعریف شد کیفیت نفسانی است که با شوقی که بی مقدمه حاصل می‌شود

تفاوت دارد.

نظر حضرت استاد درباره نظر اذکیاء

حال در اینجا حضرت استاد می‌فرمایند: اینکه اذکیاء گفتند اراده کیفیت نفسانی است و موجب ایجاد

فعل است باید در این فعلی که حاصل شده علت‌ها را بیابیم نه معلول‌ها را چرا؟ چون دو چیز اصل هستند در درون علت‌ها، در ظاهر صورت‌ها. که در واقع علت به اراده ما برمی‌گردد که ما در درون چه اراده‌ای می‌کنیم و در خارج صورتی از این اراده ما بروز می‌کنند.

مثال: وقتی انسان در خارج گل زیبایی را می‌بیند متوجه می‌شود که یک باغبانی بوده که جان کنده و این گل را به این صورت بار آورده پس باید به در خانه باغبان رفت و تشکر کرد. پس باید ببینیم پشت این صورت‌های زیبا و نازیب چه اراده و علتی نهفته است. یا مثلاً کسی که علمی را بلد هست باید برود از صاحب علم تشکر کند و اینجا جا دارد که از حضرت استاد تشکر داشته باشیم. چنانی که می‌فرمودند: شما حرف زدن بلد نبودید و امروز این مکتب را در اختیار ما قرار دادند و به ما عنایت کردند هرچند که چیزی بلد نبودیم. ارزشی نداشتیم حالا این زمینه فراهم شده که استعدادهایمان رو بیاید.

یا اینکه استاد می‌فرمایند: شما یک دختر یا پسر با ادبی را می‌بینید نگویید چه دختر مؤدبی! بروید از پدر و مادرش سپاسگزاری کنید چون اگر او را رها می‌کردند یک حیوان درنده می‌شد. پس این موجبه للفعلی که استاد فرمودند یک نکته کلیدی در زندگی انسان است.



اینکه در عالم دو چیز اصل است : ۱. علت‌ها ۲. صورت‌ها

استاد در رسالهٔ علت و معلولشان می‌فرمایند که رجوع به علت‌ها در زندگی خیلی کاربرد دارد. وقتی دردی دارید پی علتش بگردید. چون وقتی علتش پیدا شود درمانش نیز راحت می‌شود. حالا زمانی که انسان دردی داشت چه جسمانی و روانی.

اینطور باید گفت که برای درمان درد جسم یا روان گاهی علت باید همراه معلول باشد تا بتواند اثر عالی بگذارد و گاهی ضد معلول باشد تا معلول عالی اثر بگیرد. اینجا حضرت ملاصدرا مثال می‌زند. مثلاً بدن تب دارد کارهایی که برای پایین آوردن تب انجام می‌دهیم بی‌اثر نیست اما باید برویم بینیم چه چیزی باعث شده که بدن حرارتش بالا رود؟

وقتی بررسی می‌کنیم مثلاً یکی از علت‌های این است که صفرا در بدن غلبه پیدا کرده. حالا علت را یافتیم باید ضد صفرا عمل کنیم. ضد صفرا شیرۀ گیاهی به نام سقمونیاست که ازالۀ صفرا می‌کند و از بین می‌برد. پس اگر علت‌ها را درمان کنیم، معلول‌ها هم درمان می‌شوند. حتی در مورد صفات نازیبا هم همین‌گونه است مثلاً انسان وقتی می‌بیند کینه در درون دارد باید علتش را پیدا کند و ضد آن را که مهر هست جایگزینش کند. اما پیدا کردن این ریشه‌های بیماری‌های نفسانی مستلزم این است که انسان نیروهای مثبت و منفی درونش را بشناسد تا معالجه کند. این کار دین است که می‌گوید برو علت‌ها را پیدا کن. بخاطر همین است که خیلی از بزرگان وقتی می‌دیدند در خشم هستند یا از کسی کراهتی به دل دارند این‌ها آنقدر از آن فرد خوب می‌گفتند تا از همهٔ بدی‌ها پاک شود.

حالا در خانواده وقتی مادر می‌بیند که فرزندش سرکش است چه کار باید بکند؟

نباید این سرکشی را در جا نابودش کند که نتیجهٔ این نابودی، نفرت است. باید علتش را پیدا کند و ضدش را عمل کند. اگر این سرکشی از جهل است ضد آن را که علم است به او بدهد. اگر از شهوت است ضد آن را به او بدهد. اگر ریشهٔ سرکشی پیدا شود خیلی از بیماری‌های جسم و روان درمان می‌شوند. دین گوید علت را پیدا کن یا با ضد آن درمانش کن یا اگر درمان نمی‌شود با آن همراهی کن تا تعادل جسم و روان برایت حاصل شود.

پس معلول نیاز به همراهی دارد یا ضد آن.

همراهی علت با معلول چگونه است؟

استاد در سورهٔ روم می‌فرمایند: علم، تقوا، زهد، نقص والدین همه در فرزند انسان اثرگذارند. مثلاً اگر کسی نسل پنجمش دزد باشد اگر این ژنتیک بمیرد در نسل اثر نمی‌گذارد اما اگر این ژن قوی باشد و نیروی اغلب بر غالب باشد بر نسل اثرگذار است. نیروهای مثبت هم همینطور هستند. مثلاً خلیل جبران



که حضرت علی (ع) را با عالی‌ترین بیان معرفی می‌کند نسلشان به علامه شهرانی می‌رسد که یک گوهر علمی، فقیه و ادیب بوده یا اینکه می‌بینیم مرحوم مقدس اردبیلی از فقهای امامیه هستند ایشان به مقامی می‌رسند که با عنایتشان قفل‌های در حرم حضرت علی را باز می‌کنند این‌ها از کجا نشأت می‌گیرد؟ از همان موجبة للفعل، از اراده و والدین و نسلشان.

وقتی علت را بررسی می‌کنیم به والدینشان می‌رسیم که وقتی پدرشان مشغول زراعت بودند یک سیبی را آب جوی با خودش می‌آورد و ایشان می‌خورند بعد با خودش می‌گوید صاحب این سیب چه کسی بوده؟ می‌رود تا از صاحب سیب رضایت بگیرد. او گفت رضایت نمی‌دهم مگر به یک شرط که دختری کر، کور و لال دارم. با او ازدواج کن. بعد ازدواج دختر را در نهایت کمال و جمال دید و رفت به پدرش گفت شما که گفتید دختر من کر، کور و لال است!

پدرش گفت: گفتم کر است چون غیبت کسی را ننشیده. گفتم کور است چون نامحرمی را ندیده و گفتم لال هست یعنی با مرد بیگانه‌ای سخن نگفته.

در طول سلسله علت‌ها ما به علت العلل می‌رسیم یعنی آنچه زشتی از انسان سر می‌زند از خودش هست اما آنچه زیبایی از او صادر می‌شود اصلش از علت العلل است. چنانیکه در کتاب نقطه الهدایه داریم که عبدالرزاق لاهیجی در کتاب گوهر مرادش این‌گونه گوید که در وجود علت و معلول نور خداست یعنی اگر شما بر روی کاغذ مطلبی را بنویسید به ظاهر انگشت شما علت آن است و نوشته شما معلول اما اگر نور خدا نباشد انگشت شما کار نمی‌کند. مثل یک بنا وقتی که دیواری را می‌خواهد بسازد تا عنایت خدا نباشد نمی‌تواند این کار را انجام بدهد. بعضی از فیلسوفان الهی هم این دیدگاه اشراقی عبدالرزاق را پذیرفتند که حضرت استاد می‌فرمایند این نظر بسیار عالی و زیباست.

«بسمه تعالی»

ارائه دهند: خانم پاکدامن، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۷/۴

جلد ۶ اسفار / صفحه ۳۳۸ و ۳۳۹



نظر بعضی اهل تحصیل در اراده و اشکال بر آن

«قال بعض اهل التحصيل انّ الارادة ربما تحصل للحيوان بقدرته بارادة سابقة منه كالمتردد في طلب اصلح الوجوه»

نظر اهل تحصیل این بود که وقتی انسان می‌خواهد کاری را اراده کند وجوه گوناگون آن را در نظر می‌گیرد و با استفاده از قدرت تفکر و اراده و علم پیشینی که داشته نفع و فساد آن امر برایش روشن می‌شود و بعد اراده می‌کند و انجام می‌دهد.

بعد اشکال گرفتند «و یرد علیه أنّه کما انّ الارادة قد تكون بالاختيار فكذا الشوق قد يحصل بالاختيار بان يلاحظ.... في امر معين و يكرر ارضها على النفس حتى يشق اليه... بما ذكره»

اشکال کننده گوید: چنانی که اراده با اشتیاق است، شوق هم با اختیار حاصل می‌شود وقتی وجوه منفعت در کاری روشن می‌شود انسان میل بر انجام دادنش پیدا می‌کند و مکرراً آن را بر نفس خودش عرضه می‌کند تا اینکه شوق آن عمل در او ایجاد شود و هدف گوینده و اشکال کننده از این مطلب فرق بین اراده و شوق بود ولی با این حرف‌هایش این فرق گذاشته نشد.

بعد می‌فرمایند: «و قال بعض الازکياء في بيان الفرق بينهما لعل الارادة فينا كيفية نفسانية موجبة للفعل مغايرة للشوق الذي.... النفس الى حصول المطلوب»

در اینجا بعضی از تیزهوشان به قضیه فرق بین اراده و شوق ریزبین تر شدند و گفتند شاید اراده کیفیت نفسانی است که موجب انجام فعل می‌شود که دوستان در جلسات گذشته آن را توضیح دادند. ولی اراده با شوق تفاوت دارد زیرا شوق شدت تمایل نفس به حصول مطلوب است. بعد سه دلیل را ذکر کردند.

سه دلیل از کیماء

«اما اولاً فلانّ الشوق الى الفعل لا يوجد الفعل»

گفتند اول اینکه شوق به فعل ایجاد فعل نمی‌کند یعنی زمانی که شوق ضعیف باشد ایجاد فعل نمی‌کند تا اینکه شوق به حدّ کمال خودش برسد .

«و إن بلغ الشوق الى كماله ... شهوات المحرمة»

چنانی که در زاهدی این را می‌بینید که از شهوات حرام دوری می‌کند و این در او ایجاد می‌شود . جلسه قبل خانم‌ها گفتند بر اثر غرایز طبیعی شوق زیادی به عمل حرام دارد ولی اراده آن را نمی‌کند. دقیقاً همین است یعنی اگر زاهد یک لیوان آبی در اختیارش باشد و تشنه باشد این نیاز جسمش هست



و آب خنکی هم هست، عطش هم دارد ولی چون مال خودش نیست به آن دست نمی‌زند و نمی‌خورد. یعنی اجتناب از حرام می‌کند.

بعد خانم‌ها سوال پرسیدند که مگر زهد اعراض دل نیست؟ بله بی‌رغبتی دل نسبت به دنیا هست اما دست کشیدن از دنیا نیست. اشتباه نکنید در تعریف زهد این‌گونه گفته‌اند که زاهد بی‌رغبتی و بی میلی به دنیا دارد مگر در حد ضرورت جسم. یعنی جسمش را فراموش نمی‌کند چرا که اگر این‌گونه در نظر بگیریم که او از دنیا فارغ شود و در نظر نگیرد مثل همان فردی می‌شود که استاد در شعری برایمان گفتند.

بر مثالی و مثال بنواز ای مطرب یعنی این فرد چون شرایط عمل برایش نیست سکوت کرده و کز کرده ولی به محض اینکه شرایط انجام عمل برایش فراهم شود خودش را آن‌طور که هست نشان می‌دهد نه آن‌طور که حق باشد. پس زاهد همین‌گونه است که وقتی شوقش زیاد می‌شود اجتناب از عمل حرام می‌کند.

اما قسمت دوم: گاهی فعل با شوق ضعیف انجام می‌شود. و اما ثانیاً: «فَلأَن شوق قد يتعلق بالضدین... مختلفین».

دوم اینکه شوق به دو ضد متعلق می‌شود مانند اینکه نفس مشتاق به دو راه می‌شود. یکی برای لقای محبوب و دوم برای غلبه بر دشمن. مثل زمانی که جهاد فی سبیل... باشد در عینی که شوق برای لقاء... دارد اینجا بر دشمنش هم غلبه می‌کند. دو تا ضد با هم شد.

«و لا احد الضدین عین الکراهة ضد الآخر».

در حالی که اراده به دو ضد متعلق نمی‌شود تا اینکه گفته می‌شود اراده یکی از دو ضد عین کراهت که ضد دیگری است. اینجا بیان از کیا است که سه دلیل را دارند توضیح می‌دهند.

اما قسم سوم: «اما ثالثاً فلانا نحکم بثبوت الاراده.... فی ثبوت الشوق».

سوم اینکه ما حکم می‌کنیم به ثبوت اراده در مواضعی که ثبوت شوق در شک است. مانند اینکه می‌بینیم داروی تلخ بدبویی را می‌خورند برای اینکه می‌دانیم ضرورت دارد که بخورد و اراده می‌کند ولی شوقی به خوردنش ندارد ولی چون چاره‌ای ندارد می‌خورد.

«و إن اثبتنا له شوقاً.... فهما متغایران». و اگر بگوییم شوق دارد به دلیل تأمل و تفکرش هست.

نظر حضرت صدرا بر بیان از کیا

بعد حضرت صدرا روی این بیان از کیا نظر می‌دهند و می‌گویند:



«اقول لعلک لو اخذة الفتانة علمت ما فی کلام من وجوه الخلل و الخبط».

اگر دقت کنید و هوشیار باشید آنچه از ازکیاء تاکنون گفته شد را بدانید خواهی دانست که در سخن ازکیاء خلل و خبطی و اشتباهی وجود دارد. استاد این طور گفتند که در نظر کیفیت نفسانی دو عیب وجود دارد .

«و میناها فی کل ذی اراده بمعنا....ایضا هكذا»

مبنای اشتباه اهل ازکیاء این است که این ها گمان می کنند که اراده هر صاحب اراده ای به معنای واحد متواط است. کلمه متواط از تواط به معنی توافق هست که در برابر تشکیک می آید. استاد مثال به اعداد، کلاس درس و نان سنگگ زدند یعنی عدد یک، دو، سه و.... همه اعدادند و معنی و مفهومشان یکی هست ولی اگر از نظر مصداق در نظر بگیریم و بگوییم این ها با هم فرقی ندارند این گونه نیست چون عدد سه بیشتر از یک است و هر کدام جایگاه خودشان را دارند .

یا مثال به نان سنگگ زدند ولی از نظر اینکه یکی کنجدی است و یکی ساده است و... این ها از نظر معنی و مفهوم نان بودن با هم فرقی ندارند ولی خصوصیاتشان با هم فرق دارد .

یا اگر کلاس درس را در نظر بگیریم همه از نظر انسان بودن با هم فرقی ندارند و لی همه افراد یک وجه تمایزی با یکدیگر دارند از نظر شیوه و اخلاق و مزیت علمی و ... این تفاوت را تشکیک می گویند که افراد از هم متمایز می شوند .

در درس حضرت استاد کلمه تواتر را آوردند. کلمه تواتر یا متواترات به قضیه ای گفته می شود که بر اثر اخبار گروهی از مردم که به موضوعی یقین پیدا می کنند مثل رؤیت هلال ماه که وقتی عده ای ماه را دیده باشند کذبی وجود ندارد و همه با هم موافقت .

استاد چون بحث اعداد شد کلمه متواترات را آوردند و الا ربطی به بحثمان ندارد .

حال بحثمان این بود که حضرت صدرا فرمودند که اهل ازکیاء گمان می کنند که اراده هر صاحب اراده متواتی و مساوی است چنانکه گمان کردند وجود در همه مساوی است در حالی که این گونه نیست .

«کما زعموا بل الارادة.... لوجودها»

چنانی که گمان کردند اراده در همه یکسان و مساوی است همین گونه همه گمان کردند وجود در همه مساوی است در حالی که این طور نیست بلکه اراده در اشیاء تابع وجود آنهاست. یعنی همانطور که حقیقت وجود در افراد مختلف است و بسته به شدت و ضعف دارد یعنی هر چه شدت وجودی افراد قویتر باشد اراده قویتر است. حضرت صدرا این بیان را دارند .



«و كما أن الحقيقة الوجود مختلفة... و الجهالات».

اختلاف حقیقت وجود در افراد چیست؟ به واسطه وجوب، امکان، نیاز، بی‌نیازی، صافی و تیرگی، مجرد یا مادی بودن افراد و بسته به خلوص و شوق و عدم و جهل افراد است و اگر شدت وجود بالاتر باشد اراده هم قویتر است .

«و یكون بعضها خيراً محضاً»

وجود گاهی خیر محض است و اصلاً در آن شری تصور نمی‌شود .

«و بعضها تصور بالشرو...»

اما به نسبت هرچه اثری که از جهالت کسب کند شدت وجودی‌اش پایین‌تر می‌آید.

صفحة ۳۴۰

«فکذا حکم الاراده و المحبة فانها رفيق الوجود»

حکم اراده و محبت هم این‌طور است زیرا اراده رفیق وجود است .

«بل الاراده فی الاشياء تابعة لوجودها»

استاد می‌فرمایند: پس اینکه گویند اراده‌ها متواپی نیستند چنانی که صاحب وجودها متواپی نیستند.

بله وجود اسب با گربه، وجود دانشمند با کارگر دو تا هست و با هم فرق دارند .

پس اراده‌ها تابع وجودند پس کاری نداریم با مقدمه باشد یا مساوی باشد و... علت اختلاف این‌ها

در گرفت فیض است زیرا وجود به معنی خیر و هستی است و از آن نیت‌ها در می‌آید و به همین دلیل

اراده‌ها هم متفاوت هستند .

«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم ا. رعایت، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۷/۱۱

جلد ۶ / صفحه ۳۳۹

بحث اراده و کراهت از جلد ششم اسفار ملاصدرا



ارتباط وجود با اراده

«بل الاراده... حقيقة الوجود مختلفة»

اراده در اشیاء تابع وجود آنهاست یعنی همانطور که حقیقت وجود در افراد مختلف است بسته به شدت و ضعف یعنی هرچه شدت وجودی افراد بیشتر باشد اراده هم قویتر می‌شود. این اختلاف در حقیقت وجود در افراد به چیست؟

به واسطه وجود، امکان، نیاز، بی‌نیازی، تیرگی، صافی افراد، مجرد یا مادی بودن افراد بستگی دارد که بسته به خلوص از شوبها، عدمها و جهلها وجودشان مختلف است. پس اراده‌ها تابع وجودند و اراده‌ها و اختلاف اینها اختلاف در گرفت فیض است. چون گفتیم وجود به معنی هستی است و خیر محض است و از وجود هم نیتها درمی‌آیند. پس اراده‌ها و نیتها تابع وجودند و وجود هم در افراد متواپی نیست یعنی یکسان نیستند. محال است که دو انسان باشند اما اراده‌هایشان یکسان باشد. چرا؟ چون وجودها یکی نیستند. پس اراده‌ها و نیتها هم یکی نیستند. علت دیگر اینکه گرفت فیضشان یکسان نیست.

مثال از حضرت استاد در تفاوت اراده و نیتها

اینجا حضرت استاد یک مثال ملموس زدند. کسی سؤال می‌پرسد که خانه فلانی کجاست؟ می‌گویند فلان کوچه.

اما وقتی می‌پرسند که اسمش چی بود.. همینطور که کاوش بیشتر می‌شود اراده‌ها و نیتها هم مختلف می‌شوند.

دیگر اینکه وقتی از اطرافیانش می‌پرسند و او را به هدف نزدیک‌تر می‌کند این هم یک اراده، وجود و یک نیت دارد. پس اراده‌ها گفتیم به وجود و نیت برمی‌گردند.

استاد یک مثال به قاره آسیا زدند که در آن اقوام مختلف هستند. هر قومی یک فکر و اراده‌ای دارد. به طور مثال یکی اراده می‌کند زمینش را بکند، یکی اراده می‌کند خاک را تصفیه کند، یکی اراده می‌کند سبزی درخت را بفهمد، یکی اراده می‌کند ریشه درخت را بفهمد. پس این اختلافها در عالم برای دریافت و یا ایجاد اراده‌ها حاکم‌اند.

پس اراده‌های انسان هم اکنون، انسان در گذشته، انسانی که در آینده است باز هم اراده‌ها متفاوت است چون وجودها مغایرند.



استاد یک مثال دیگر هم زدند. خانواده‌ها، فامیل، هم خون‌ها اختلاف در اراده دارند. حتی جمعی که در اینجا هر کدام اختلاف در اراده دارند. پس یکی از امتیازهای قدرت‌نمایی‌های حضرت حق اختلاف اراده در افراد است.

«نیت المؤمن خیر من عمله»

اراده مؤمن از عملش بهتر است. اینجا استاد خطاب می‌فرمایند که همینکه صبح از بستر بلند می‌شوید و خودتان را آماده می‌کنید تا در ساعت مقرر به کلاس بیایید این همان اراده است. انسان وقتی اراده می‌کند او را به حرکت وامی‌دارد.

حضرت استاد: من نمی‌خواهم اراده شما را استعمار کنم شما را ارائه الطریق می‌کنم

در ادامه استاد می‌فرمایند: من نمی‌خواهم اراده شما را استعمار کنم. بگویم شما این اراده را داشته باشید تا که بگویم خوب یا بد است این استعمار اراده‌هاست. چنانی که استاد بارها و بارها به ما تذکر دادند که ما شما را ارائه الطریق می‌کنیم و راه را به شما نشان می‌دهیم. در اراده‌هایمان دخالت نکردند. فرمودند ما در اراده کسی دخالت نمی‌کنیم مگر اینکه ببینیم اراده کسی وارد به آتش می‌شود که آنجا جلوی ما را می‌گیریم. باز هم باید متخصص باشد حالا در اموری که ما در نظر داریم و با استاد در ارتباط بودیم می‌فرمایند که هیچکس جز استاد تحریر که سال‌ها در مسیر فلسفه، حکمت و عرفان باشد کسی دیگری نمی‌تواند به ما کمک کند.

یا اینکه در خانواده‌ای دختر مادرش را قبول ندارد و با جدال فکری با مادرش هست یا پسر پدرش را قبول ندارد. این‌ها اراده‌هایشان در جدال است و این‌ها جنگ خانواده‌ها نیست جنگ اراده‌هاست یعنی اراده شماره یک به یک جهت می‌رود و اراده شماره دو به جهت دیگر. جنگ اراده‌ها یا جنگ جدال اراده‌هاست که هر کدام یک نیت دارند که با هم یکی نیستند.

در واقع مصداق این شعر است که برمی‌گردد به جدال که یکی گوید هجر بهتر است و یکی گوید درمان بهتر است.

یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد

اینجا استاد جمله‌ای را از یک طلبه آن زمان فرمودند که دو طلبه بودند قرار شد تا قرمه درست کنند و بر سر لفظ قرمه به اختلاف افتادند که یکی گفت قرمه با غین و دیگری گفت با قاف است و در این حین جدال کردند و به سراغ کتاب‌ها رفتند تا ببینند با چه حرفی بنویسند. در همین زمان بود که گربه آمد و گوشت را برداشت و برد. در واقع این‌ها در لفظ غرق بودند اما هر چه که اصل بود بردند. پس هر جدالی اصل نیست. جدالی که برای حق و حقیقت و معنویت باشد صحیح است.



کدام اراده در زندگی سند است

برمی‌گردیم به اشکالمان که گویند چرا اراده‌ها با هم فرق دارند؟

استاد در اینجا مثال به انگور می‌زنند. کسی لفظ انگور را شنیده و آن ندیده یا انگور را دیده اما نفهمیده این انگور از کجاست؟ یک کسی هم فهمیده ولی ریشه آن را نفهمیده اما کسی که ریشه مو را به واقع بفهمد که این مو چقدر در زیر خاک است و چقدر از آب و هوا استفاده کرده آن بهتر می‌تواند خوشه انگور را معرفی کند یا کسی که فقط شکل انگور را دیده و از ریشه انگور خبر ندارد؟

جواب آن است که کسی که ریشه آن را یافته. در زندگی هم همین است اینکه فقط زندگی را به اسم شناخته با کسی که ریشه زندگی را خوب یافته اراده این دو با هم فرق دارد.

کدام اراده بهتر است؟ آنکه اراده‌اش در تدبیر زندگی محکم بوده. کسی که زندگی را به اسم شناخته و غرق در لفظ آن است و همه تلاشش این است که از صبح تا شب به فکر اندوختن رقم هست با کسی که در کنار اندازه‌ها، به لاندازه هم پرداخته مثلاً به کسب علوم الهی پرداخته این‌ها اراده‌هایشان یکسان نیست. اراده کسی در عالم سند است که ریشه انگورها، موها و عنقود زندگی را به واقع یافته. آن‌هایی که نیافتند باید تسلیم کسی باشند که یافته‌اند.

تمام الهیون ریشه‌های واقع را یافته‌اند اما ماده‌گرایان و آگزیستا فقط آمدند به استخوان‌بندی و ظاهر علوم راه پیدا کردند و به واقع نرسیدند آن‌ها از دین، اخلاق، معنویت و واقعیت‌ها که اساس زندگی‌اند دست برداشتند و پی علوم مادی طی کردند. این‌ها فقط ظاهر عنقود را یافتند و به حظ زندگی معنوی و روحانی علم راه نیافتند.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم رجب بلوکات، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۲/۱۸

تحقیق پیرامون اراده از جهات مختلف

حضرت صدرا: اراده در انسان امر بدیهی و بی نیاز از اثبات است

همانطور که تصدیق وجود اراده در انسان امر بدیهی هست اما شناخت حقیقت اراده یک امر پیچیده و مشکل است. در همین ابتدا باید بگوییم که ارائه یک تعریف کامل و روشن از اراده کار آسانی نیست. کسانی که تعریف‌هایی از اراده ارائه دادند هر کدامشان تعریفشان از جهتی درست است ولی از جهتی آن حقیقت اراده را بخوبی بیان نکردند. همان‌گونه که حضرت صدرا (اعلی‌... مقامه) از جلد چهارم اسفار صفحه ۱۱۳ به این حقیقت اعتراف کردند و فرمودند:

با اینکه اراده نزد عقل روشن هست اما تعبیری که بتواند تمام حقیقت آن را در بر بگیرد ممکن نیست و کار مشکلی است. پس حضرت صدرا به این موضوع اشاره فرمودند. و در مورد اینکه اراده یک امر بدیهی است در جلد ششم اسفار فرمودند.

«الاراده و الکراهة فینا من امور وجدانیة»

از نظر ایشان اراده و کراهت در انسان جزء بدیهیات و وجدانیات است.

«مثل اللذة و الالم بحیث ... جزئیاتها»

مثل احساس درد و لذت است که شناخت و درک این جزئیات امری آسان است. در واقع می‌خواهند بیان کنند که وجود اراده در انسان امری بدیهی و بی نیاز از اثبات است. وجود اراده از روشن‌ترین اموری است که انسان با رجوع به وجدانش آن را می‌یابد. در واقع می‌گویند که آگاهی انسان از اراده‌اش یک نوع آگاهی درونی و حضوری است نه حصولی. اما با این وجود می‌فرمایند که تعریف دقیق آن مشکل است.

پس بیشتر مباحث ذیل اراده پیرامون این مقدمات و مبادی ایجاد فعل ارادی است و اینکه فعل ارادی چگونه تحقق پیدا می‌کند؟ اشاره کردیم که اراده در انسان امری بدیهی است ولی حقیقتش پیچیده است.

نعت اراده

واژه‌ای است عربی که از کلمه رَوَدَ گرفته شده. بعضی آن را به معنی طلب و اختیار گرفته‌اند و بعضی آن را با مشیت مترادف گرفتند و بعضی در زبان فارسی آن را به معنی خواستن، قصد کردن و اشتیاق به انجام کار گرفته‌اند که باز این معانی هم تفاوت‌هایی با اصل اراده دارند.



تعریف اراده از نظر حضرت ملاصدرا

اما بحث اصلی ما دیدگاه ملاصدراست که چه تعریفی برای اراده دارند.

حضرت صدرا در جلد چهارم بیان می‌فرماید: «الاراده کیفیة النفسانیة» ایشان اراده را کیفیت نفسانی می‌دانند و در مورد معنای اراده می‌فرمایند که اراده شوق شدیدی است برای کسب مراد. اگر بخواهیم فرق بگذاریم بین شوق و شوق شدید در افعال انسان می‌توانیم بگوییم که برای اینکه یک فعلی از انسان صادر شود شاید شوق‌های مختلف آن را دربر بگیرد ولی این شوق‌ها برای اینکه یک فعلی از آن صادر شود کافی نیست. چه زمانی می‌شود که یک فعلی انجام شود؟

وقتی که یکی از این شوق‌ها بر گرایش‌ها و تمایلات دیگر غلبه پیدا کند که به آن شوق شدید یا اکید گویند. حضرت صدرا می‌فرمایند که این شوق شدید اراده است.

اما مثلاً در جای دیگر حضرت صدرا اراده را محبت و علم هم گرفتند.

«فنقول الارادة والمحبه معنا واحدا كالعلم»

حضرت صدرا می‌فرمایند که بیان کردیم اراده و محبت مانند علم یکی هستند. پس اینجا حضرت صدرا اراده و محبت و علم را یکی دانستند و می‌فرمایند که بین اراده انسان و خدا فرق هست . «و هی فی الواجب تعالی عین ذاته» و بیان فرمودند که این اراده و محبت و علم در حضرت باری عین ذاتش هست.

«و فی غیره ربما تكون صفة زائدة الیه» ولی در غیر آن صفت غیر از ذات است.

حضرت استاد فرمودند اینکه حضرت صدرا بیان کردند که اراده و محبت مانند علم یک معنی دارند ما در اینجا دقیقاً متوجه نمی‌شویم و فقط بیان می‌کنیم.

مراحل انجام فعل ارادی انسان از نظر حضرت صدرا

در واقع حضرت صدرا می‌خواهند بیان کنند که یک فعل ارادی یک سری مقدمات و مراحل دارد. در جلسه گذشته به این بخش از متن اسفار اشاره شد که اولین مرحله‌ای که انسان برای فعل ارادی طی می‌کند قدرت است. حالا چگونه حاصل می‌شود؟

قدرت از وفاق نیروها می‌آید وقتی یک سری نیروهای قدرت‌زا که با هم یکسان هستند و کنار هم قرار می‌گیرند از فرایند این‌ها قدرت حاصل می‌شود ولی اگر یک سری نیروها باشند که در جدال باشند آن قدرت حاصل نمی‌شود.

دومین مرحله داع است. تعریف لغوی آن:



اعتقاد به منفعت یا مصلحت یک چیز است. که در اینجا شوق اکید برای انسان در انجام کاری ایجاد می شود. پس در جلسه گذشته حضرت ملاصدرا سه مرحله را در فعل ارادی بیان کردند.

تفاوت بین قدرت و اراده و داعی در خدا و انسان

در همین صفحه اسفار حضرت ملاصدرا بین قدرت انسان و خدا فرق گذاشتند و فرمودند:

«القدرة و الارادة و الداعی متعدد فی الانسان بالقیاس ... صفات زایده الیه».

اراده و قدرت و داعی در انسان با قیاس بعضی از افعالش متعدد است اما اراده و قدرت وداعی در حق تعالی متحد است و همه اینها در عین ذات حضرت حق یکسان است ولی در انسان زائد بر ذاتش هست.

اما در جلسات آینده حضرت صدرا بیان می کنند که انسان در فعل ارادی علم به آن دارد. علم یعنی تصور فایده های آن فعل و دوم تصدیق آن فعل است. بعد از تصدیق شوق اکید و اراده انجام کار است.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم فداکار، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۷/۲۵

جلد ششم اسفار / صفحه ۳۴۰

آیا اراده و محبت معنای یکسانی دارند؟

«إذا تقرر هذا فنقول الارادة و المحبة في معنا واحد»

در جلسه گذشته در مورد این بحث شد که حضرت صدرا فرمودند اراده و محبت معنای واحدی دارد. بیان شد که در انسان سه چیز است:

قدرت، اراده، طلب. آیا این سه در طول هم هستند یعنی اول قدرت است بعد اراده یا اراده و قدرت هر دو همراه هم هستند و سپس طلب؟

آنچه مسلم است انسان باید قدرت، اراده و هم داعی و طلب در او باشد.

توضیح در قدرت

ریشه قدرت از تراکم نیروهاست و هر قدرتی هم مطلوب نیست. هر کس را دیدند نیرومند است دورش نگرند پی نیرویی روند که بدانند آن نیرو از آن خودش هست. مثل همان قضیه‌ای که جوانان مسلمان سرگرم زورآزمایی مسابقه وزنه برداری بودند سنگ بزرگی آنجا بود که مقیاس نیرومندی و مردانگی جوانان به شمار می‌رفت و هرکس آن را به اندازه توانائیش حرکت می‌داد در این هنگام پیامبر(ص) رسیدند و پرسیدند می‌خواهید من بگویم چه کسی از همه نیرومندتر است؟ همه منتظر و نگران بودند که پیامبر کدامیک را به عنوان قهرمان انتخاب می‌کنند؟

هر کس پیش خود گمان می‌کرد اینک پیامبر دست او را خواهد گرفت. پیامبر (ص) فرمودند: از همه نیرومندتر کسی است که اگر از چیزی خوشش آمد و علاقه به آن چیز داشت او را از دایره حق و انسانیت خارج نکند و به زشتی نیالاید و اگر در جایی خشمگین می‌شود بر خویشتن پیروز آید. این از بیان پیامبر(ص) در مورد مصداق نیرومندی و قدرت بود.

پس گفتیم حضرت صدرا فرمودند که اراده و محبت معنای واحدی دارد که استاد فرمودند: اگر ما بخواهیم اراده و محبت را لغتاً بیابیم هر دو یک معنی دارند اما اینجا حضرت ملاصدرا مخاطبشان را یک عارف ندانستند و یک عامی دانند. لذا گفته‌اند اراده و محبت یک معنی واحد دارد و الا این گونه نیست. اگر در مورد حضرت حق باشد آری اراده و محبت یکسان است ولی در مورد انسان این طور نیست.



اراده، قدرت و طلب در خداوند یکی است

و مطلب دیگر این است که چطور تصور کنیم اراده، قدرت و طلب خداوند یکی است یعنی نه تقدم و نه تاخر دارد؟

در درون خودمان یعنی برای هر انسان ناشناخته ذات واحدی است. منظور از ذات یک واقعیت و عینیت که به خود آن انسان مربوط است. این ذات واحد که خودش هست زنده، مدرک، شنوا و بیناست، عاقل و غازی است یعنی غذایی که می خورد به کبد می برد. مولد می شود جسم طبیعی است، متحرک و نامی است. یعنی رشد کننده و حساس است. پس ذات انسان یازده چیز دارد ولی خودش یکی است اما در لحظه یازده اصل در اندام او حاکم است. مثلاً از یک میلیون نفر اگر پرسند که در لحظه چند کار می توانند انجام بدهند؟

شاید بگویند دو سه تا کار. اما آنچه مسلم است این ذات واحد انسان رهبری یازده اصل را می کنند که در آن واحد نه تقدم و نه تاخر دارد. یعنی در عینی که حساس هست نامی است و در عینی که نامی است غازی هم هست و در عینی که غازی است متحرک هم هست و در عینی که متحرک است بصیر هم هست و در عینی که بصیر است، سمیع هم هست. پس این یک ذات است ولی یازده عین و یازده اصل را در لحظه دارند هدایت می کنند.

حالا چرا این مطلب را بیان می کنند؟

چون وقتی انسان خودش را یافت و شناخت که یک ذات واحدی در آن به این نیروها مسلط است و اشراف دارد اینجا قیاس کنند که در حضرت حق واحد است و بر همه اوضاع عالم مسلط است .

«و من عجز عن توحید نفسه کیف یقدر علی توحید ربه»

اما اگر کسی ناتوان باشد یعنی این امور یازده گانه را نتواند بیابد چگونه می تواند خدایش را بیابد؟ به عنوان مثال شما صدایی را می شنوید، نحوه گفته فردی را می یابید، می گوید دیروز فلان جا بودم و خوش برایم طی شد. در یک فعل و عملش اعمال دیگری را می یابید این کار نفس واحد است. یعنی این نفس واحد در آن واحد این همه مطالب را می تواند بیابد . اما مطلب دیگر:

فرق بین اراده خدا و خلق

استاد فرمودند: اراده انسان تابع اعتقاد است یعنی انسان که می خواهد اراده کند یک نیرویی دارد که از آن، آن را پیدا می کند .

تجسم اراده غیر ثابت و سست به تار عنکبوت

برای فهم این مطلب حضرت استاد آن را در آیه ۴۱ سوره مبارکه عنکبوت بررسی نمودند .



«مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل.... لیبیت العنکبوت»

آنهایی که از خدا دور شدند و به دیگری نزدیک شدند مَثَلًا آن‌ها چون مثل عنکبوت است. آیا عمل این افراد مانند فعل عنکبوت است یا انجام اینکه خانه‌ای ساخته است؟
عنکبوت اراده، شعور و عقل ندارد فقط غریزه دارد.

«و ان اوهن البیوت لیبیت العنکبوت»

چرا لغت وهن را آوردند؟

لغت وهن به معنی سستی در عمل است حضرت علی (ع) می‌فرمایند:

وهن یعنی سستی در عزم و اراده است یعنی هرکس که به گفته‌اش معتقد نیست او را ضعیف نمی‌گویند عمل او را وهن گویند. در واقع هرکس اراده و فکر و عزمش ثابت نیست او درونش پر از لانه عنکبوت است. یعنی درون‌های پر از وسواس این‌گونه هستند. وسواس هم این‌گونه است که مثلاً با خودش بگوید من هستم یا نیستم، باشم یا نباشم. ثبات نداشته باشد در حالی که انسان در مسیر حق نباید در وهن باشد. مولانا و مقتدانا علی (ع) فرمودند: «طهروا بیوتکم من نسج العنکبوت و ان ترکه فی البیوت یورث الفقر»

درون خانه‌هایتان را از تارهای عنکبوت پاک کنید که اگر نکردید فقر بر شما سایه می‌افکند.

اما هدف از فقری که حضرت فرمودند کدام فقر است؟

استاد می‌فرمایند: فقر نداشتن چیزی است که انسان به آن محتاج نیست ولی فقیر نداشتن مایحتاج است و موجب تمام بدبختی‌های عالم فقرهای ذاتی‌اند. اکثر مردم فقر علم فلسفه، حکمت و عرفان دارند این همان است که حضرت علی (ع) فرمودند: طهروا بیوتکم یعنی درونتان را از وسوسه‌ها پاک کنید که اگر نکردید درونتان از فقر وفاقه پر می‌شود. گویند مخالف وهن و سستی، عزم و اراده است. عزم و اراده از کجا حاصل می‌شود و فایده آن در چیست؟

عزم‌ها و اراده‌ها همیشه از درون آیند و قطعیت دارند نه اینکه سست و بی ثبات باشند. اساساً اراده موجب می‌شود که انسان به حریم کمال نزدیک می‌شود و قدرت را به فعلیت وامی‌دارد یعنی گوش، چشم، قلب و زبان را وامی‌دارد تا آن‌ها هر چه استعداد در درون دارند ابراز کند پس این اراده مرده و بی تحرک هست نیاز به محرکی دارد تا آن اراده خوابیده انسان را به اوج بیاورد. مثلاً او دوزندگی بلد نبوده ولی به واسطه تحریک کسی اراده رفتن به سوی دوزندگی کرد یا اراده او را تحریک کرد. تا او یک محقق و فیلسوف و عارف گردد والا اگر تحریک نمی‌شد فرقی بین او و گیاه نبود. اما اگر پس از انتخاب و نیت عزم به شک افتاد نامش وهن و بی‌ثباتی است.



تمام موفقیت‌ها و نعمت‌هایی که به انسان داده می‌شود از اراده محکم انسان است و کار خداوند این است که نعمت‌ها را به بندگان فرو می‌ریزد و ظرف‌ها را پر از نعمت می‌سازد اما تا اراده عالی نباشد انسان نمی‌تواند از آن ظرف نعمت بهره‌ور شود .

نظر خانم رنگین کمان:

اراده‌ها تابع اعتقاد هستند این موضوع در آیه رو نیامد و ارتباطش به موضوع ضعیف است. باید این‌گونه بررسی می‌کردید که انسان وقتی اعتقادی دارد چه جوری از این اعتقادش اراده می‌جوشد و کاری را انجام می‌دهد؟



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم دشتکی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۸/۲، تاریخ تدریس: ۱۳۸۰/۱/۱۱

درس جلد ۶/صفحه ۳۴۱

در عظمت حضرت رسول (ص)

امروز مصادف با میلاد اصل ولایت و مقوم نبوت یعنی حضرت رسول (ص) هست به همین مناسبت بهتر دیدم که اول مصداقی از رحمه للعالمین بودن حضرت رسول (ص) را بیان کنم و سپس درس را شروع کنیم.

حضرت رسول (ص) فرمودند :

«ما اوذیت بمثل ما اوذی»

هیچ پیامبری را چون من آزار ندادند. کسانی مانند ابوجهل و ابولهب از خویشاوندان رسول... (ص) بودند ولی حضرت را آزرده و آزرده ولی باز حضرت برایشان دعا نمودند که خدایا اینها را به راه راست هدایتشان کن.

اما متن اسفار صفحه ۳۴۱ عبارت: «ثم نرجع و نقول»: سپس برمی گردیم و می گوئیم.

مروری بر گذشته

چون قبل از این بیان در مورد اراده و کراهت در انسان بود مبنی بر اینکه اراده از سنخ وجود است. مانند صفات کمال و حکم اش مثل وجود است و مثل وجود مشکک است. یعنی هم کثرت است و هم در عین حال وحدت وجود دارد. اراده هم گرچه معنای واحدی است یعنی در همه موارد به این معنای واحد حمل می شود ولی در عین حال مشکک و ذوالمراتب است.

توضیح در حدیث مبتنی بر خلق انسان بر صورت رحمان

پس «ثم نرجع و نقول» یعنی دوباره برمی گردیم به همین اراده و کراهت در انسان. اینجا نظر حضرت صدراست که می گوید :

«ان الانسان لکونه مخلوقا علی صورة الرحمان»

انسان از آن جهت که بر صورت رحمان آفریده شده در توضیح آن این حدیث آمده که «ان ... خلق آدم علی صورة» این حدیث مبتنی بر خلق انسان بر صورت خداوند است. یعنی این روایت هماهنگ با نظریه وحدت الوجود است که این حدیث را ابن عربی در کتاب فتوحات مکیه اش در مورد وحدت الوجود آورده چون قائل است که ضمیر «ها» در «علی صورته» به خدا برمی گردد. اما خیلی از دانشمندان



با آیات و روایات دلیل می‌آورند که ضمیر «ها» به خدا بر نمی‌گردد و نظریه وحدت الوجود را به چالش می‌برند. چنانی که در حدیث اصول کافی روایت شده که محمد بن مسلم از حضرت باقر سؤال می‌کنند که همانا خداوند آدم را بر صورت خود آفرید. اینجا حضرت باقر (ع) می‌فرمایند که خداوند آن صورت تازه (یکی از معانی محدثه تازه است) آفریده شده را بر سایر صورت‌های مختلف برگزید. پس آن را به سوی خودش نسبت داد چنانچه کعبه و روح را به سوی خود نسبت داد. پس فرمود خانه من و دمیدم از روح خود. استاد هم در مباحث وحدت الوجودی فرمودند که ما از خدا هستیم نه خداییم یعنی همه وجودها از خدا نشأت گرفته.

نظر حضرت استاد در مورد صورت رحمانی

اما اینجا نظر حضرت استاد را در مورد صورت رحمانی بیان می‌کنیم که فرمودند :

انسان بر صورت رحمان است هدف این نیست که خلقت چهره انسان مثل خداست چون خدا نه مثل دارد نه صورت و نه چهره. هدف از صورت رحمانی چون کلمه رحمان نظم درون و برون موجودات را دارد نشان می‌دهد. در سوره روم استاد در مورد رحمان صحبت کردند که فرمودند گاهی رحمان به معنی کمال است. نظم درون و برون یعنی کوه و دریا و .. یک ظاهری دارد و یک باطنی. در ظاهر کوه و دریا نعمت باید نمایان باشد هر چیزی که ظاهر آن حکایت از نعمت کند نام آن صور رحمان است و درون انسان هم همین است.

صور غیر رحمان چیه؟ زمانی است که نظم ظاهری نداشته باشد. مثل زمانی که حادثه‌ای به انسان می‌رسد دیگر آن چهره‌ای که ساعت‌ها به آن نگاه می‌کردیم و از آن لذت می‌بردیم آن چهره از نظر خارج شده و وقتی نگاه می‌کنیم به وحشت می‌افتیم.

«ان الانسان مبدئه من ذاته»

انسان از آن جهت که به صورت رحمان آفریده شده فعل خارجی یا حرکت خارجی بالقسر از او صادر نمی‌شود مگر آنکه مبدأ آن فعل از ذاتش انشاء نماید. یعنی فعل خارجی یا حرکت خارجی که از او با قصد صادر می‌شود این فعل یا اراده که از او صادر نمی‌شود مگر آنکه مبدأ آن از ذاتش نشأت گرفته باشد .

«و یقع.... آله»

و او را بر دیگر مراتب و قوای او که بین نفس و مظهر افعال و آلت تحقیق‌های نفس باشند گذر می‌افتد. یعنی قوایی که بین نفس و ذات و انسان است و بین محل ظهور افعال نفس است که همان ابزار تحرکات و اعضای نفس باشد .



«و تلك القوى... بالانسان الكبير»

روح بخاری و اقسام آن

این قوا و مواضعش از ارواح بخاری و اعضاء به منزله دو عالم ملک و ملکوت در انسان یعنی روح بخاری و اعضاء بخش ملکی و مادی انسان هستند. روح بخاری به معنی سماء عالم ملک است و اعضاء به معنی ارض انسان است در انسان کبیر. حضرت علی (ع) فرمودند:

آیا گمان کرده‌ای که تو جسم و ماده کوچکی هستی در حالی که در تو عالم بزرگی نهفته است .
روح بخاری یا دخانی یک اصطلاحی در طب قدیم بوده که معتقد بودند در بدن انسان از گردش خونس بخاری متصاعد می‌شود و در تمام بدن نفوذ پیدا می‌کند و این روح بخاری مرکب قواست .
روح بخاری واسطه بین نفس ناطقه و بدن عنصری است که در حاشیه بیان شده روح بخاری سه قسم است: (۱) روح نفسانی، دماغی که منبعش سر و مجاری اش اعصاب است.

(۲) روح حیوانی قلب که منبعش قلب و مجاری اش خون است. (۳) روح کبدی که منبعش کبد و مجاری اش رگ‌های وریدی است .

اما ادامه توضیح استاد در عبارت

انسان در صور رحمانی درست شده این یک مرحله است و مرحله دوم مبدأ و منشأیی دارد یعنی فرد فرد شما مبدأ و منشأ دارد این مبدأ در عینی که مال شماست ولی شما در آن نمی‌توانید تصرف کنید. به ظاهر برای شماست ولی به واقع برای شما نیست. پس انشائیات از انسان هستند ولی از آن انسان نیستند. اینجا گفته شده منشأ یعنی نفس بخاری (حیوانی) است .

حضرت حق ظرفی دارد که در آن حیات بشر را پر کرده که اسم آن نفس بخاری است. این مطلبی که استاد فرمودند در توضیح عبارت حضرت استاد است که فرمودند روح بخاری واسطه بین ذات و عقل است.

استاد فرمودند نفس بخاری مانند کیهان و عرش یعنی ملکوت است و این تن را مانند ملک یعنی زمین معرفی کردند. اینجا تعبیر زیبایی آوردند استاد که اگر از عرش یعنی آسمان بر زمین باران نریزد بی‌ثمر است تن هم اگر از نفس بخاری بهره نگیرد بی‌ثمر است.

استاد یک سؤالی را مطرح می‌کنند که ما می‌خواهیم ببینیم حضرت حق نشئه را به مبدأ از کجا می‌ریزد؟

مبدأ همان نقطه آغاز یا اولین ظهور است یعنی هر جا از تن که آمادگی داشته باشد به آن مبدأ گویند. حضرت حق نیروی حیات را به کاسه حیات یعنی نفس بخاری می‌ریزد و این ظرف حیات که نفس



بخاری است حیات را به مبدأ می‌ریزد و مبدء هم به سایر اعضای بدن ارائه می‌دهد. استاد فرمودند این نقطه آغاز را نمی‌توانیم بفهمیم کجاست و پزشکان هم یک چیزی گفته‌اند. طوری این حیات را به سایر اعضای بدن می‌دهد که به اندازه نیازش باشد و این نکته هم هست که این حیات را بدون منت می‌دهد که بخواهد به عضوی احترام بگذارد و به عضوی دیگر بی‌احترامی کند.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم ا. غلامی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۸/۹، تاریخ تدریس: ۱۳۸۱/۱/۱۱

جلد ۶ اسفار/صفحة ۳۴۱

انسان بر صورت رحمان خلق شده

حضرت صدرا در اینجا به دو نکته در مورد انسان اشاره می کنند و می فرمایند:

«إنّ الانسان لكونه مخلوقا علی صورة الرحمان»

انسان بر صورت رحمان خلق شده و حضرت استاد می فرمایند :

هر چیزی که ظاهر و باطنش منظم باشد و حکایت از نعمت حق بکند به آن صورت رحمان گویند و چون در درون انسان نعمت‌هایی مثل عقل، فکر، اراده، هدایت وجود دارد و هم اینکه ظاهر انسان هم منظم هست از این جهت گفته شده که انسان بر صورت رحمان خلق شده.

نحوه افاضه حیات به انسان

ادامه عبارت:

اندام انسان یک مبدأ و یک منشأ دارد که چیست؟

در واقع حضرت حق وقتی می خواهد حیات را به جسم انسان بدهد مستقیماً به تک تک اعضای بدن او نمی دهد بلکه به نفس بخاری می ریزد که نفس بخاری یا حیوانی ظرفی است که روح انسانی به روح بخاری اشراق می اندازد و بعد نفس بخاری حیات را به تن می دهد. به این صورت که نفس بخاری حیات را به نقطه‌ای از تن که آمادگی برای گرفتن حیات داشته باشد می ریزد و از آن نقطه به دیگر اعضای بدن حیات ریخته می شود. به این اولین نقطه از جسم که حیات را می گیرد مبدأ گویند.

هدف از منشأ چیست؟

استاد می فرمایند: اینکه حضرت حق نشئه حیات را در نفس بخاری می ریزد به این حیات و آفرینش ینشأ گویند. در واقع حضرت حق در تن انسان انشاء کرده یعنی ایجاد کرده. بنابراین جسم انسان در ابتدا به تنهایی نمی تواند کاری را انجام بدهد، نه می شنود، نه می فهمد و نه راه می رود. نیاز دارد به مایه حیات. یک چیزی که به آن امید و شوق دهد. یعنی یک نقطه از بدن کامش را باز کرده که چیزی در آن بریزند و موجب شوقش شود تا هم بفهمد و هم ببیند و هم بشنود که نامش مبدأ جسم است.

استاد می فرمایند: درختان، کهکشان‌ها و .. همه این‌ها منتظرند که فقط یک قطره شوق به کامشان بریزند تا به جست و خیز آیند. همینکه آن قطره شوق به کامشان ریخته شد سرمست می شوند. نه تنها کام جسم باز هست که قطره شوق را ببلعد بلکه کام درون تمام مخلوقات باز هست تا آن قطره شوق را



بیلند و از آن سرمست شوند. استاد می‌فرماید انسان از کدام قطره سرمست می‌شود؟ از قطره زندگی و ماده سرمست می‌شود؟ از قطره حیات؟ از قطره مهر؟ از قطره درد و رنج یار یا از قطره انتظار وصل؟ تا به اینجا متن درس هست.

نظرات مختلف درباره هدف از آفرینش انسان

اما سؤالی که در اینجاست این هست که آیا ماده و زندگی می‌تواند باعث سرمستی درون انسان شود؟ با توجه به ساختار و روحيات انسان و با توجه به هدف از آفرینش انسان آیا ماده و زندگی می‌تواند غایت مطلوب برای انسان باشد یا اینکه اگر هم احساس سرمستی از ماده و زندگی به او دست می‌دهد بر اساس و همش هست و سرمستی واقعی چیز دیگری است؟

برای پاسخ به این سؤال از جلد دوم اسفار مبحث علت و معلول پاسخ می‌دهیم .

ملاصدرا می‌فرماید: وقتی می‌خواهیم هدفی را در زندگی انتخاب کنیم و به سویش برویم آیا باید یک امر محدود و در اندازه را به عنوان مطلوب برای هدف خودمان انتخاب کنیم یا یک لانهایت را؟ در اینجا دیدگاه ماتریالیست‌ها و فلاسفه متاله مطرح شده که ماتریالیست‌ها یعنی ماده‌گرایان اندازه و ماده را در جهان اصل می‌دانند و می‌گویند تمام غایت‌ها و آخر و پایان کارها در زندگی به دیواره می‌رسد و اندازه‌ها خستگی آور و پوچ است و نتیجه گرفتند که سیر زندگی انسان هم به پوچی و دیواره می‌رسد و تمام می‌شود.

انسان تا زمانی که ماده را در اختیار ندارد به عنوان مثال تا زمانی که یک غذا یا لباس زیبا را در اختیار ندارد برای رسیدن به آن شوق دارد اما همینکه آن را به دست آورد آن شوق اولیه را از دست می‌دهد و خسته کننده می‌شود.

دیدگاه فلاسفه متاله و حضرت استاد:

آن‌ها گویند دو نوع غایت وجود دارد؛ اول اینکه یک غایت متناهی است و به دیواره که برسد می‌ماند این غایت خستگی آور و پوچی آور است .

غایت دیگری وجود دارد که نامتناهی و لانهایت. این غایت سراسر در رونق، اوج و موج و در انتظار است. جلوه آور است و به نتیجه می‌رسد و خستگی آور و پوچی آور نیست بلکه موجب بروز آرامش و کمال است.

فلاسفه متاله و حضرت استاد می‌فرمایند: غایت موجودات نهایی ندارد. برای یک چیز می‌توان غایت‌های مختلف را در نظر گرفت. به عنوان مثال اگر برای گیاه یک غایت متناهی در نظر بگیریم و تنها



غایت گیاه را سرسبزی آن بدانیم آن موقع است که اگر گیاه خشک و زرد بشود موجب ناامیدی ما می شود و این یعنی رسیدن به پوچی و خستگی .

اما اگر برای گیاه غایت های نامتناهی در نظر بگیریم یعنی بعد از خشک شدن گیاه یک غایت دیگر در نظر بگیریم مثلاً بگوییم گیاه توسط گوسفند خورده می شود و بعد گوسفند هم یک غایت دیگر در نظر بگیریم مثلاً اینکه توسط انسان خورده می شود و غایت بعدی ایجاد توان در انسان و برخاستن فکر عالی در او و رفتن به سوی علم و کمال و حکمت و عرفان باشد دیگر هیچگاه به انسان ناامیدی و پوچی دست نمی دهد. یعنی برای یک امر مادی یک هدف و غایت لانهایت را در نظر گرفتیم که سراسر در جلوه هست. به طور کلی هرچند اولین هدفی که برای امورات مادی در نظر می گیریم به عنوان مثال اولین هدفی که برای خوردن غذا یا پوشیدن لباس در نظر می گیریم این است که نیازهای جسم و مادی ما را رفع کند ولی غایت نهایی آن ماده این نیست. غایت نهایی ماده این است که مقوم جسم و جان انسان شود تا او به کمال و عرفان راه پیدا کند. پس نتیجه می گیریم که ماده و اندازه به تنهایی نمی تواند موجب سرمستی واقعی انسان شود و اگر هم احساس سرمستی از ماده و زندگی به انسان دست می دهد براساس و همش هست. چنانی که حضرت صدرا در جلد دوم اسفار، صفحه ۲۸۰ می فرماید:

«الانسان الذی هو اشرف جوهر»

انسان جوهر شریف است و ذاتا میل و قصد به چیزی نمی کند مگر آنکه آن چیز اشرف و اعلی باشد. اما گاهی انسان به سوی یک امر پست حرکت می کند و خودش را به آن آلوده می کند. علتش چیست؟ ملاصدرا در اینجا می فرماید: «یخالط الخیال و الوهم فیخیل عن من کماله» خیال و وهم او با هم آمیخته شده. قدرت تمییز حق از باطل را ندارد و گمان می کند که این فعل برایش کمال آور است. حال اینکه این طور نیست .

«لأن الغلط و الخطاء» بر سبیل اشتباه و خطا افتاده. همین فرد جوهرش شریف است اگر یک استاد درست داشت و از آن درس می گرفت از سبیل خطا در می آمد. بنابراین اگر انسان فکر می کند که زندگی مادی می تواند موجب سرمستی او شود این واقعی نیست و براساس و همش این حس را دارد.

آنچه که موجب سرمستی انسان می شود چیست؟

ملاصدرا در صفحه ۲۷۷ از جلد دوم اسفار می فرماید: همه موجودات عالم چه عقلی، نفسی، جرمی تا حدی به حضرت حق شبیه هستند. حضرت حق در یافتن و تسلط و قدرت بی نهایت است از این جهت که در عقل یک نیروی یافتن، در نفس یک تسلط و در جسم یک قدرت وجود دارد بنابراین هرچند ممکنات عالم چه نفسی، چه عقلی، چه جرمی هستند ولی همه شباهت اندکی به حضرت حق دارند و



می خواهند به یک نهایی برسند در درونشان یک عشق و شوق غریزی به خداوند وجود دارد. می خواهند به شکوه و کمال حضرت حق نزدیک شوند و به آن دست یابند. بنابراین به سوی او در خیزش هستند.

«لانه خیر محض و معشوق حقیقی»

خداوند خیر محض و معشوق حقیقی است. خداوند غایت نهایت ممکنات عالم است. و رسیدن به او و عرفان به او موجب سرمستی درون انسان می شود. چنانی که حضرت حق می فرماید:

«کنت کنزاً مخفياً»

من چون گنجی مخفی بودم و دوست داشتم شناخته شوم پس خلق را آفریدم تا عرفان به من پیدا کند.

یک نکته دیگری که اینجاست آن است که گاهی اوقات آنچه که به کام درون انسان ریخته می شود یک راز سرمست کننده است اما چرا درون انسان سرمست از آن نمی شود؟

استاد می فرماید: از حضرت حق عین رحمت به ظرف بخار ریخت یعنی حیات که عین رحمت هست به ظرف نفس بخاری ریخت و به همان اولین نقطه جسم داد ولی چرا سرمست نشد؟

استاد می فرماید: اگر همه اعضاء تابع مبدأ باشند یعنی اگر گوش، چشم و زبان با مبدأ یگانه باشند وقتی نشئه حیات به مبدأ می رسد او با این قطره سرمست می شود. اینجاست که صورت رحمانی می شود اما اگر اعضاء با مبدأ یگانه نشود آنجا دیگر اعضاء صورت رحمانی ندارند.

وقتی انسان از غیر واقع پر می شود این پر شدن دو عارضه دارد:

اول اینکه نه خودش موجب سرمستی درون انسان می شود اگر هم به ظاهر سرمست شود لذت ظاهری و وهمی است. دوم اینکه انسان را نمی گذارد از جلوه حق سرمست شود.

اما در برابر استاد می فرماید: تمام شیفتگان و اولیاء عالم مبدأ و اعضاء آنها با هم یگانه هست و از این جهت سرمست عین شدند.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم منصوری، تاریخ ارائه: ۲۳/۸/۱۴۰۰

حضرت استاد می‌فرمایند: تمام درختان، انسان‌ها و موجودات کامشان را برای حیات باز کردند تا قطره‌ای از شوق حیات در کامشان ریخته شود تا به جست و خیز و حرکت آیند و فعلی از آن‌ها بروز کند و دنبال آن طلب و غایت خودشان روند.

مراحل چهارگانه رفتن به سوی طلب

حضرت صدرا در صفحه ۳۴۲ می‌فرمایند:

«و الغرض ان الانسان.....والتصديق بفائده»

هر انسانی که می‌خواهد به سوی طلبی رود اول باید به آن علم پیدا کند بعد آن را به ذهن و تصور خویش می‌برد اگر از آن عبور کرد به مرحله تصدیق می‌رسد که ببیند مفید هست یا نه و بعد به نتیجه می‌رسد که آن را انجام بدهد یا نه. بعد از این مرحله آن را اراده می‌کند. گاهی به مرحله تصدیق می‌رسد ولی چون اثر مفیدی ندارد به مرحله اراده نمی‌رسد.

در ادامه حضرت صدرا می‌فرماید: «ثم لا بد»

بعد از اراده باید به آن شوق پیدا کند تا به سوی طلب رود و میل به آن پیدا کند.

حضرت صدرا شوق را بعد از اراده می‌داند ولی بعضی بزرگان اراده و شوق را با هم متحد می‌دانند و گویند در لحظه که اراده می‌کند شوق و میل هم در آن به وجود می‌آید. اینجا می‌فرمایند: میل در عالم اندازه است یعنی انسان باید چیزی را ببیند تا به آن میل پیدا کند. مثلاً یک هندوانه را ببیند و بعد به آن میل پیدا کند ولی شوق را گویند از عالم دیگری است.

حضرت استاد می‌فرمایند: تا زمانی که به مرحله میل نرسیده هنوز در مرحله بالاست. ولی وقتی به جایی می‌رود که به آن میل مفرط دارد آن را انجام می‌دهد.

رفتن به مدرسه، مسجد و مأمن یار هم همین است. اگر به جایی رفتید و دیدید در بسته است نگوید خدا توفیق نداده بلکه باید به تفکر اولیه خود نفرین کند که چرا بدون علم، تصور و تصدیق اراده آن را کرده و به سوی آن رفته. ولی اگر از مراحل چهارگانه عبور کند اگر موفق شود راضی است و اگر هم نشود باز راضی است. چرا؟ چون گوید من این مراحل را طی کردم. استاد می‌فرمایند: اگر این مراحل را انسان طی کند سپس اراده کند به کسی بدبین نمی‌شود.

در ادامه حضرت ملا صدرا می‌فرمایند: «و بالحقیقه هذه... فی عوالم الاربعه»



این امور چهارگانه ریشه ذاتی دارند و یک حقیقت دارند که از ذات نشأت گرفته و فقط مراتبش متفاوت است. (علم، تصور، و...) اراده کار عقل عملی هست و شوق کار قوای عامله است.

«عبارت النفس فی وحدتها کل القوی»: چنانی که همه قوای انسان از نفس سرچشمه می‌گیرد و به هر قوایی که رسید در آن ظهور پیدا می‌کند و اثر مخصوصی دارد. به گوش می‌رسد اثر شنیدن از آن بروز می‌کند و... همانطور که نفس واحد است و وقتی به قوا می‌رسد به تناسب قوا اثر مخصوص خود را دارد اینجا حضرت صدرا نتیجه می‌گیرند که علم، اراده و شوق و میل مثل حلقه‌های از هم جدا نیستند بلکه هر یک از این‌ها به یک معنایند که در چهار مرحله ظهور می‌یابند و مصداقا عین هم و مفهوما جدایند.

در ادامه حضرت صدرا می‌فرمایند:

بعد از طی مراحل چهارگانه وقتی به خانه طلب می‌رود اگر با نیروی عقلش باشد با محبت بسیار می‌رود اما اگر این حرکت به سوی طلب از کانال نفسش باشد آنجا با شوق به سوی طلب می‌رود و اگر این طلب از گذر جسمش باشد با میل به سوی آن می‌رود. اگر هیچکدام این‌ها نبود نباید به سوی آن برود.

پس شوق و محبت و میل از این مراحل ایجاد شدند. این نظر فیلسوف و حکیم الهی در مورد اراده و کراهت بود.

تحقیق حضرت استاد در نظر شیمی‌دانان در اراده

حال نظر شیمی‌دانان در مورد اراده چیست؟

حضرت استاد تحقیق نمودند در مورد مندلیف که ۶۲ عنصر را کشف کرده بود و گوید اراده انسان از ترکیب اتم‌ها و عناصر ایجاد می‌شود ولی یک متاله گوید نخیر، ماده کاره‌ای نیست یک انسان که می‌خواهد اراده کند باید از این چهار مرحله عبور کند و اگر درویش از اشراق حق پر شده باشد می‌تواند بهره بگیرد.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم هاشمی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۸/۳۰، تاریخ تدریس: ۱۳۸۳/۱/۲۵

ص ۳۴۳ جلد ششم اسفار

بحث در اراده خالق است نه خلق. حضرت حق از ازل متصل به صفات کمالیه است و ملاصدرا اراده را از صفات ذاتی و همان علم و شوق و ابتهاج خداوند به نظام اصلح می‌داند و قائل است اراده مانند علم دارای مراتب است که بالاترین مرتبه آن اراده ازلی و اجمالی است و پایین ترین آن اراده تفصیلی یا همان اراده به نظام حادث است که حضرت صدرا درباره اراده ابتدا از اراده انسانی شروع کردند تا زمینه را برای فهم اراده خداوند فراهم آورند.

توضیح در اراده انسان

شوق مؤکد موجب تحریک اعضاء برای به دست آوردن آن شیء می‌گردد. به عبارت دیگر انسان برای قصد انجام کاری که می‌رود ابتدا تصور می‌کند و سپس تصدیق و بعد شوق است و موجب تحریک اعضاء در انجام آن فعل می‌شود. این شوق مؤکد برای انجام کار همان اراده و تصدیق به فایده همان داعی و تصور فعل همان علم است.

بزرگترین دغدغه ملاصدرا در تفسیر اراده الهی که با آن روبرو بوده مسئله نفی حدوث و امکان از ذات باری تعالی است. خداوند واجب الوجود من جمیع الجهات است و هیچ یک از خصوصیات ممکنات در او راه ندارد. بنابراین تفسیر اراده الهی به شوق مؤکد به عنوان یک کیف نفسانی که با تغییر و حدوث در ذات همراه است آن‌گونه که در انسان تحقق دارد، صحیح نیست.

ملاصدرا از طریق دیگر اراده را تعریف می‌کند که عاری از حدوث باشد.

همه این‌ها را حضرت استاد در بحث اراده و کراهت خلق در تدریس‌ها برایمان بیان فرمودند که در صفحه ۳۴۱ هم اراده را حضرت ملاصدرا اراده ذاتی و ازلی می‌داند و آن را همان داعی یا علم به نظام اصلح تعریف می‌کند. که این عبارت را «اعنی القدرة و...» حضرت استاد در تاریخ ۸۳/۱/۴ مفصل برایمان توضیح دادند.

صفات ثبوتی

اما اراده الهی چیست؟ از صفات ثبوتی خداوند است.

صفات ثبوتیه چیست؟ صفات جلالیه و جمالیه است که در علم کمال و عرفان است. معادل صفات ثبوتی و سلبی هستند. صفات جمال همان صفات ثبوتی که بر وجود کمالی در خداوند دلالت می‌کند مانند: قائم، عالم، خالق و ...



صفات جلال همان صفات سلبی خداوند است که بر سلب نقص خداوند دلالت می‌کند مانند: غنی، واحد. که استاد می‌فرماید حقیقت در ثبوت است و صفات ثبوتیه کمال خداوند است. این‌ها را حضرت استاد در واجب الوجود مرحله ۹ به آن پرداختند که می‌توانید به آن مراجعه کنید.

نظرات مختلف درباره اراده خدا

پس اراده الهی از صفات ثبوتی است. عرفا درباره اراده خدا اختلاف نظر دارند. از جمله شیخ مفید اراده خدا را در رابطه با خودش همان افعال خداوند و اراده او در رابطه با دیگران را امر خداوند دانسته اما معتزله و برخی از متکلمین شیعه اراده خدا را نوعی از علم او دانستند.

اقسام اراده الهی و بیان آن در قرآن

اراده الهی را به لحاظ تکوینی و تشریحی تقسیم کردند و در آیات قرآن هم از هر دو سخن گفته شده. اراده تکوینی از اقسام اراده الهی و از صفات خدا به معنی ایجاد و آفرینش چیزی بدون دخالت دیگری است که در آیه ۸۲ سوره نساء، آیه تطهیر، آیه ۵ سوره قصص و آیه ۷ از سوره انفال اراده تکوینی را به آن اشاره کردند. اراده تکوینی در کلام اسلامی و اصول که حضرت استاد هم در مباحث اصول و کفایه مرحوم آخوند مفصلاً توضیح دادند و همچنین در تفاسیر مورد بحث و گفتگو است. متعلق اراده تکوینی فعل شخص اراده کننده بدون واسطه است. اراده تکوینی خدا هر آنچه اراده شود حتماً به وقوع می‌پیوندد ولی در اراده تشریحی بر خلاف اراده تکوینی فقط به افعال اختیاری و با واسطه به فعل تعلق می‌گیرد و امکان تخلف در آن هست. از جمله گفته شده نافرمانی بندگان در طاعات و واجبات دینی از جمله ترک اراده تشریحی است. از جمله آیاتی که دلالت بر مرید بودن خداوند دارد آیه ۸۲ سوره یس است که می‌فرماید:

«انه امره اذا اراد شیئا ان یقول کن فیکون»

فرمان او چنین است که هرگاه به چیزی بگوید باش آن نیز بی‌درنگ موجود می‌شود. حضرت استاد می‌فرماید: اراده حالت انجامی دارد و در آیات اراده، امر اوست و ما به لفظ قرآن کاری نداریم. می‌خواهیم ریشه اراده را بیابیم. کسی اراده می‌کند که از این در خارج شود و از این در که می‌خواهد رد شود مضرات و فواید خروجش را انتخاب می‌کند و از بیان مرحوم آخوند حضرت استاد در جلد اول کفایه در بحث الفاظ و اوامر می‌فرماید: انسان وقتی اراده می‌کند اراده او را تکانش می‌دهد. اراده ممکن آن عضلات بدن به حرکت می‌آید. حضرت استاد می‌فرماید: تمام انقلاب‌هایی که درون هر فرد جوانه می‌زند از اراده اوست. اینکه شما ساعت ۵ از خواب بلند می‌شوید و در یک ساعت مقرر برای حضور در درس حاضر می‌شوید این خودش اراده است.



آنچه انسان را مشتاق می‌سازد و به شوق و شغف وا می‌دارد اراده است. و آنچه مامن اراده است باید هم متمیز باشد و هم ممتاز. این مطالب را حضرت استاد در جلد ۶ صفحه ۳۱۵ برایمان بیان فرمودند. یعنی از دیگران جدا شود و قدر و شرف او مشخص می‌شود که اسمش را امتیاز گذاشتند. پس هم متمیز و هم امتیاز باید در طواف اراده حاکم باشد و هر آنگاه که ممتاز باشد که دائما هم ممتاز نیست این ممتاز به وصال می‌آید همینکه به وصال آمد موضوع طی می‌شود یعنی منقطع می‌شود چون شهد ممتازیت تا یک زمانی است و باز دوباره باید یک خستگی بدهد تا امتیاز را بخواهد ببلعد. مثلا اینکه شما بهترین میوه را که انتخاب می‌کنید حتی اگر شیرین باشد و استفاده کنید هر وقت سیر شوید آن ممتازیتش تمام می‌شود. در واقع با این بیان حضرت استاد می‌فرماید: جان اراده ممتازیت می‌شود. اینجا سوال است که آیا اراده خدا که به چیزی تعلق می‌گیرد که آن چیز را از چیز دیگر جدا کند باید در آن انقطاع باشد؟ بعد می‌فرمایند ما که می‌خواهیم این گل را از گل دیگر جدا کنیم به ماهیت گل‌ها آگاهی نداریم او را فقط جدا می‌کنیم ولی حضرت اله به ماهیت همه چیز یکسان آگاه است. پس برای جدا نمودن و امتیاز دادن درست نیست اینکه ما داریم به شیئی امتیاز می‌دهیم چون با شوق ما آن امتیاز سازگار است چون امتیازها برای همه یکسان نیستند. یکی امتیازش سفید، یکی سیاه، یکی ناله و یکی خنده است. پس حضرت حق چون به همه چیز آگاه است نیاز به ممتاز بودن ندارد و ظرفش هم محدود نیست که اشباع شود و در آن انقطاع حاصل شود. پس در او نه امتیاز است و نه انقطاع. اراده او به نظام احسن و کامل است نه به افراد. می‌فرماید او نیامد شما را تک تک از مادر متولد سازد ما چون ناقص هستیم اراده‌مان به افراد است ولی اراده او به انجام است نه به افراد. پس این آیه «اذا اراد الله شیئا ان یقول له کن فیکون» این به چه چیز اراده کرده؟

آیا به درخت و ... اراده کرده؟ نه، به نظام احسن یا مقتضی اراده کرده.

پس این آیه که تفسیر کردند خدا هرگاه بخواهد این چیست؟ یعنی خدا به جزئی‌ها در آفرینش باید تابع اصل‌ها باشند و نظام احسن را به وجود می‌آورد نه افراد را. چون اگر فرد فرد را به وجود آورد عین مخلوق می‌شود. او فرمان به خورشید می‌دهد که نور دهد، به دریا می‌دهد که موج دهد که بعد از ایجادش است. نظام احسن یعنی در آسمان خورشید، در زمین، خاک و ... است. حالا کسی گوید اینکه خدا شما را در بطن مادر مذکر یا مؤنث خلق کرده چیست؟

در جواب فرمایند: حضرت حق قدرت ژنتیک‌ها، اسپرم‌ها و اوول‌ها و کروموزوم‌ها را به نحو احسن آفرید نه اینکه فرد فرد بیاید انسان را مذکر یا مؤنث کند اگر این کار باشد جبر است که در ذات خدا راه ندارد.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم ندا نعیمی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۹/۷

آیا علم و اراده خداوند یکی هست؟

علم و اراده از نظر حضرت صدرا

حضرت ملاصدرا می‌فرمایند: علم همان انکشاف است که بذاته منکشف است و سبب انکشاف دیگر چیزها نیز می‌گردد مانند نور که بذاته آشکار و سبب آشکار شدن اشیاء نیز هست.

ملاصدرا می‌فرماید: علم از سنخ وجود است. بنابراین علم را تعریف حدی و حقیقی یا حتی تعریف به رسم در کار نخواهد بود. چون جنس و فصل نیست و مفهومی که اعرف از آن باشد نداریم تا به وسیله آن بخواهیم علم را تعریف کنیم. همه اشیاء به واسطه علم برای موجود عالم و آگاه معلوم و مکشوف می‌شود. البته گاهی هم حضرت صدرا می‌فرمایند: علم یک کیف نفسانی است اما با اینکه علم از سنخ وجود است و معنای تشکیک وجود و اصالت وجود با هم منافاتی ندارند اما تعریفی از اراده می‌کنند که اراده را مبادی و مقدماتی در کار است.

چهار مرحله برای انجام کار در ممکن، نه برای حضرت حق

اگر ما بخواهیم کاری را انجام دهیم ۴ حادثه در وجود ما اتفاق می‌افتد.

۱. تصور فعل مورد نظر

۲. تصدیق جهدی یا ظنی یا علمی به فایده آن که عاید ما می‌شود و پیدایش میل و شوق

۳. هیجان قوه ارادی، شوق مؤکد.

۴. تحریک عضلات که به وسیله آن به طلب می‌رسد.

این‌ها در ممکن است که داعی و انگیزه خارج از ذات ممکنات است و در فاعلیت و اراده ممکنات تأثیر دارد اما اراده در ذات حضرت حق عین علم به نظام اصلح و عین ذات حق است.

اراده در مورد خدا مانند ممکنات نیست چون اگر این مبادی چهارگانه در ذات حضرت حق رخ دهد لازمه‌اش ترکیب و انفعال ذات است که این باطل است.

در ذات حق علم و اراده با هم وحدت دارند چون کمالی برتر از ذات متصور نیست تا نسبت به آن داعی و شوقی پدید آید. ذات حق کمال نامتناهی است و ابتهاج و حب آن ذاتی است نه چیزی خارج از ذات.

ملاصدرا بر این باور است که اراده و علم از سنخ وجود است و معقول به تشکیک است نه از سنخ ماهیت چون اراده همانند علم و حیات در هر موجودی هست. در انسان یک کیف نفسانی است و در خدا واجب ذاتی است.

نظرات مختلف در علم و اراده در حضرت حق

اما در درس حضرت استاد می‌فرمایند: آیا اراده همان علم خداست یا دو تاست؟



جمع زیادی گفتند علم و اراده خدا با هم همراه نیست که عموماً اهل کتاب هستند که مرتبه ذات الهی را عاری از علم و اراده و قدرت دانستند و آن‌ها گویند اگر این کمالات همراه ذات حق باشد لازمه‌اش ترکیب ذات از هستی، علم، اراده و قدرت است و بدیهی است که چنین موجودی مرکب است و ترکیب با وجود ذاتی منافات دارد. پس علم و اراده و حتی ذات و صفات خدا را هم از هم جدا می‌دانند. حضرت استاد می‌فرمایند شبهه‌ای که این‌ها ایجاد کردند این است که آیا اراده حضرت حق ایجاد جهان می‌کند یا علم حق؟

گویند علم حق به همه چیز تعلق می‌گیرد و خدا همه چیز را می‌داند هم خیر و هم شر را. اگر اراده حق عین علم و ذاتش باشد لازم است به هر چیز که علم دارد، اراده هم بکند.

در حالی که این‌طور نیست چون خدا هم به امور خیر و هم به امور شر آگاهی دارد حتی به ممتنعات ذاتی مثل شریک باری، گناهان، ظلم، ستم، کفر و... علم دارد. بدیهی است که علم خدا فقط به امور خیر موجودات تعلق گرفته و شر و کفر و ظلم را دوست ندارد و اراده هم نمی‌کند. پس علمش به همه چیز تعلق دارد و علمش عین ذاتش هست ولی اراده‌اش زائد بر ذاتش هست و جهان را با علمش آفریده نه اراده‌اش. و هیچ‌گاه علم با اراده نمی‌آید این نظر متکلمین است. حال برای این شبهه خودشان دلیلی هم می‌آورند و گویند چرا از قانون اراده حضرت اله بهره‌ور نشده؟

چون او اراده شر، ظلم، کفر نمی‌کند و عصیان و زشتی را هم اصلاً خلق نمی‌کند. اگر از اراده استفاده کند باید با اراده‌اش زیباها را خلق کند. نظام احسن را خلق کند نه نظامی که آلوده به حسن و قبح و عدل و ظلم باشد. اگر از قانون علم استفاده کند باید هر دو با هم خلق شوند هم زیبایی و هم زشتی. بعد سؤال می‌پرسند که آیا در دنیا وقتی ما می‌بینیم آفریده‌های خدا مخلوط با ستم و کفر نیستند؟ آیا در دنیا زشتی و زیبایی با هم نیستند؟ پاسخ می‌دهند آری، فقط خیر محض نیست. پس به این نتیجه می‌رسند که حضرت حق با علمش خلق کرده نه با اراده‌اش. علم و اراده خدا هم یکی نیست.

نظر حضرت ملاصدرا در علم و اراده حضرت حق

اما در اینجا حضرت صدرا می‌فرمایند: همانطور که در عالم چیزی بر خلاف علم خدا در کار نیست برخلاف اراده و رضای او نیز موجودی محقق نیست. و همانگونه که ذاتش علم تام به اشیاء و امور هست همانطور علم و اراده به ایجاد آن‌ها هم هست. برخی ممکنات خیر محض و بی اختلاط با شر هستند، اما برخی دیگر مشوب با شرّ و قبايح و معاصی هستند که خیرات در آن‌ها غالب است و شرّ در آن‌ها قلیل. این قسم از موجودات همانطور که معلوم حق‌اند مراد و مرضی ذات حق هم هستند. پس حضرت صدرا گوید درسته که خداوند بعضی موجوداتش را خیر محض و بدون خلط با شر آفریده اما برخی دیگر که با شر مخلوط هستند و ما می‌بینیم که قبايح و معاصی دارند در آن‌ها خیرشان بر شرشان غالب است و این قسم از موجودات هم همانطور که معلوم حق هستند، مراد و مرضی ذات حق هم هستند. چون آن‌ها می‌گفتند خداوند موجودات



شر را اراده نمی‌کند و راضی به خلق آن‌ها هم نیست. حضرت صدرا گوید چون در ترکشان شرّ کثیر هست که بر حکیم مطلق محال است و نکته‌ای که اینجا می‌فرمایند این است که نه تنها شرّ محض و شرّ کثیر در قلمرو هستی پا به عرصه وجود نگذاشته، بلکه موجودی را هم که خیر و شرّش با هم مساوی باشند خداوند نیافریده و هیچ وقت تحقق نیافته و باید دانست که خیریت موجودات کثیر الخیر مراد و معلوم بالذات هستند. اینکه شرّ قلیل که لازمه وجود آن‌ها هست مراد و معلوم بالعرض است در نتیجه همه ممکنات مراد و معلوم حق هستند. اینکه شرّها ذاتی نیستند و عارضی‌اند.

توضیح خانم رنگین کمان: وقتی می‌گوییم مراد بالذات یعنی واسطه‌ای بین من و اراده‌ام نیست ولی بالعرض یعنی با یک یا چند واسطه آن موضوع مورد اراده قرار می‌گیرد همان که جواب نهایی‌اش این است که اراده خدا در طول اراده بشر است یعنی چه مراد بالعرض می‌شود وقتی چیزی در آن شر باشد؟ یعنی چون آن انسان اراده کرده وقتی خدا اراده کرده که این انسان را مختار بیافریند برای همین بالعرض می‌شود، اراده خدا هم هست ولی بالذات اراده‌اش نیست. چون اگر یک شرّی بالذات یعنی بدون واسطه نعوذا بالله... بگوییم مورد اراده خدا قرار می‌گیرد که اصلاً نقص در خداست. اما وقتی می‌گوییم چیزی که شرّ قلیلی در آن هست مورد اراده خدا قرار می‌گیرد بالذات مورد اراده خدا قرار نمی‌گیرد بلکه خدا چون اراده کرده انسان را مختار بیافریند و او را صاحب اراده بیافریند انسان وقتی یک چیزی را که شرّ هست را اراده می‌کند و انجام می‌شود، می‌شود بالعرض مورد اراده خدا قرار گرفته یعنی خدا به او اجازه داده که این کار را بکند و همان است که اراده خدا در طول اراده بشر است.

حضرت استاد در جلد هفتم اسفار پیرامون خیر و شرّ می‌فرمایند: با انصاف باشید شرّ اندک را در کنار خیر کثیر بپذیرید هستی‌هایی که جزء نظامند اگر شرّی داشته باشند شرّشان عرضی است نه ذاتی چون زمانی اشکال در چیزی هست که ذات آن گونه منفی یا مثبت باشد نه عارضه‌هایش. ارگانیزم‌های خیر از ذات شیء و ارگانیزم شرّ از عارضه‌های شیء. نظام، نظام خیر و نوش است نه نظام نیش. کسی در جایی می‌گفت که نیش و نوش هر دو با همند ولی حضرت استاد می‌فرمایند این غلط است عالم، عالم خیر است کسی که اشکال کند بر اینکه اندک شرّ چگونه از باریتعالی پیدا شد؟ آیا باریتعالی در عینی که خیر دارد در کنارش یک ذره شرّ باید داشته باشد؟

اول اول باید بدانیم هرچه از حضرت حق صادر می‌شود خیر است پس این شرّها در عالم ناسوت می‌آیند نه در علم... و قدرت... و عالم جلوه... آن خیری که در علم... و مشیت... است در او شرّی نیست.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم خانی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۹/۱۴

فصل ۸ مبحث اراده

«الفصل الثامن فی دفع ما آورد علی اتحاد.....عین علمه».

بیان شبهات درباره اتحاد علم با اراده

فصل هشتم از فصول چهارده گانه موقف چهارم که بحث قدرت واجب تعالی است این بحث شبهات و شکوکی درباره دو مطلب بیان می شود یعنی از این فصل هشتم به بعد که سه جلسه است شروع شده هفت شبهه و اشکال مطرح می شود و پاسخ داده شده. دو تا از این شبهات مربوط به بحث امروز است درباره اتحاد علم با اراده، اراده واجب عین علمش و هر دو عین ذاتش هستند.

در این مبحث شبهاتی مطرح شده و دو شبهه از تحقیقات حضرت استاد می خواهیم بیان کنیم که متوجه این مطلب است و پنج شبهه متوجه این سؤال است که چطور اراده حق علت برای ایجاد موجودات حادث می شود که فعلا جای بحث ما نیست.

شبهه اول، درباره اتحاد اراده واجب تعالی با علم او که این شبهات هم در کتب محدثین و هم اهل کلام آمده که یکی پس از دیگری این شبهات را نقل می کنند.

شبهه شیخ کلینی

اولین شبهه را ثقه الاسلام مرحوم کلینی در اصول کافی ذکر کردند. می گویند: اراده و علم خدا همراه نیست. اراده را از اوصاف فعلی دانستند نه ذاتی. یعنی چه؟

صفات ذاتی، صفاتی است که مقابل ندارد. مقابلش در خارج واقع نمی شود و خدای متعال هم به مقابلش متصف نمی شود. مثل علم یک صفتی است که مقابل ندارد. مقابلش جهل است، جهل هم عدم است، عدم هم در حق راه ندارد. این صفت ذاتی است. یا مثلاً قدرت که مقابلش عجز است و عجز در خارج واقع نمی شود و عدم است. پس خدا به قدرت متصف می شود. یا حیات که مقابلش مرگ است. موت در ما و شما راه دارد ولی در خدا خیر. پس خدا به کدام متصف می شود؟ به حیات.

این ها صفات ذاتی است. مرحوم کلینی وقتی شبهه اراده را بیان کردند، اراده را صفت فعل می دانستند. فعل چیه؟ هرگاه صفتی مقابل داشت و هر دو مقابلش در خارج واقع شوند و خداوند به هر دو مقابل متصف شود. این تعریف صفات فعلی است.

عبارتی است که «قد یخلق و لا یخلق قد یرزق و لا یرزق». این ها صفاتی هستند که مقابل دارند و خدای سبحان به هر دو صفت متصف می شود نسبت به عده ای «رضی... عنه و رضوا عنهم ذلک من خشی ربه است» (آیه ۸ سوره مبارکه بینه).



نسبت به عده‌ای دیگر «لا یرضی لعباده الکفر» / آیه ۷ سوره زمر. یعنی از یک عده راضی و از یک عده ناراضی. بر یک عده رحمت، بر یک عده غضب. پس مرحوم کلینی آمدند مثل دیگر صفات فعلی از ذات جدا کردند در مقام فعل دانستند. ایشان گویند موجودات جهان خارج دو قسمند. یک قسمت مراد حق هستند. حسنات و نیکی‌ها که خدای سبحان آن‌ها را اراده کرده. یک قسمت هم مراد حق نیستند و خداوند آن‌ها را اراده نمی‌کند مثل شرور، سیئات و معاصی و... پس در شبهه اول اگر اراده واجب عین علم او باشد لازم می‌آید که اراده واجب به همه تعلق پیدا کند.

قانون علم را استاد فرمودند مطلق دانستن است و اگر از قانون علم خداوند بخواهد بیافریند هم به خیر و هم به شر تعلق می‌گیرد ولی در قانون اراده می‌گوید اگر من یک چیزی را دوست داشته باشم آن را به قبضه خودم در می‌آورم و اگر نه از خودم دور می‌کنم یعنی در قانون اراده این اتفاق می‌افتد که هم به قبضه می‌گیرد و هم جایش را عوض می‌کند. پس اراده خدا، مطلق به زیباها تعلق می‌گیرد نه به نازیباها. از این جهت آمدند این شبهات را بیان کردند و حضرت صدرا جواب دادند و سپس رد کردند. پس اراده و علم خدا عین هم نیستند چون علم خدا به همه چیز تعلق دارد و اگر اراده عین علم خدا باشد لازم است که به همه چیز تعلق داشته باشد و باطل است. پس مرحوم کلینی در اصول کافی بر اساس این شبهه و اشکال قائل شدند به مغایرت بین اراده و علم واجب الوجود. علم خدا عین ذاتش هست ولی اراده از اوصاف فعلی هستند نه ذاتی.

پاسخ حضرت ملاصدرا به شبهه

ملاصدرا پاسخ می‌دهند که ما قبول نداریم که اراده خدا به همه چیز تعلق ندارد بلکه گوییم به همه چیز اراده خدا تعلق دارد ولی به خیرات بالذات تعلق پیدا می‌کند و به شرور بالعرض. یعنی مستقیماً خیرها متعلق به خداست ولی شرور بالعرض به خدا تعلق دارد. «و الجواب ان فیضه... فی نظام الوجود»

جواب دیگری را هم دادند که فیض وجود حق به هر چیزی که آن را خیر می‌داند تعلق دارد و در آن قطع و وصل نیست و همچنین منافاتی با علم خدا که عین ذات اوست ندارد و یک امری که مورد رضایت او نباشد در دائره خلقش نیست. پس هر چیزی که در جهان است خیر است، ذاتش خیر است، نسبت به جهان خود خیر است و نسبت به علت و معلول خیر است. پس هر چیزی که وجود دارد مورد رضایت خداوند است و خیر است.

اقسام وجود از نظر ارسطو

در اینجا ارسطو اقسامی را برای وجودات در نظر می‌گیرد. گوید: پنج قسم است.

۱. خیر محض‌اند و شری در آن‌ها راه ندارد مثل مجردات.
۲. موجوداتی که شر محض هستند و خیر در آن‌ها راه ندارد.
۳. موجودات خیر غالب و کثیرند یعنی شرش اندک است.



۴. شرّ غالب و کثیرند و خیرشان اندک است.

۵. موجوداتی که شرّ و خیرشان مساوی است.

حالا کدام یک از این پنج قسم از حضرت حق صادر می شوند؟

موجوداتی که خیر محض اند، موجوداتی که خیرشان بر شرشان غالب است.

پس گاهی اراده حضرت حق خیر محض است و شری شاملش نمی شود جز بحسب یک سری اعتبارات.

چیزهایی که شر محض است خداوند اینها را در قانون کن قرار نداده و چهره نداده.

استاد علمش، نفسش، انتقالش خیر است حال گاهی اوقات عصبانی می شود که هفتاد یا هشتاد درصد کارهای

استاد خیر بوده این خیر بر شر غالب است. چون در نظام نیاز است در عینی که خیرش فراوان است شر اندکی

هم دارد که قابل اعتناء نیست. شریّت مجردات اعتباری می تواند باشد آن هم آنجایی که در بدن قرار می گیرد

یک شری هم کنارش قرار می گیرد. چرا؟ چون ماهیات اعتباری هستند.



«بسمه تعالی»

ارائه دهند: خانم بختیاری، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۹/۲۱

هر چه از حق هست خیر است

حضرت استاد می‌فرمایند: چرا در فلسفه شک وارد کنیم؟ می‌فرمایند برای اینکه به مغز مطلب راه یابیم در رساله خیر و شر می‌فرمایند: شر، عدمی است و اصلاً در ذات خیر وجود ندارد. چون اگر شر در ذات خدا باشد شر را خلق می‌کرد در حالی که هر چه از ذات حق می‌آید خیر محض است و شر از خلقیات بشر به وجود می‌آید منظور از خلقیات برخوردها است نه هیئت‌ها. اگر هیئت ما با شر همراه باشد جبر مطلق می‌آید. پس نتیجتاً شر انسان از خلقتش نیست از خلق و خوی انسان است. حال ببینیم خلقت انسان به چه صورت است که شر در آن راه ندارد؟ پس چطور وارد زندگی امکانی ما می‌شود؟

مراحل پیدایش انسان از بیان حضرت استاد

به همین منظور تحقیقی را پیرامون مراحل پیدایش انسان از بیان استاد بیان می‌کنیم. استاد می‌فرمایند: انسان معجونی از جبر و اختیار است که اول ظهور و بعد امتیاز پیدا کرد. پیش از امتیاز در اسماء... و عالم جبروت بود یعنی در خیر محض بود بعد افاضه وجود بر او شد قابلیت برای اشراق و جلوه پیدا کرد و بعد غرق در نور او بود.

بعد از این مراحل به عالم بطن مادر قدم نهاد. استاد می‌فرمایند: خیرها از غذای پدر و مادر است که احیاناً اندکی از پدر و اصلش مادر است یعنی خیرها از پیش و با روان مادر همراه است. بعد از عبور از ۳۶۰ هزار عالمی که شیخ جعفر کبوتر آهنگی می‌گوید بعد این‌ها از جبر در می‌آید و به اختیار پدر و مادر قرار می‌گیرد. او هنوز هم جبری است ولی عین پدر و مادر اختیاری است. یعنی پدر و مادر چه غذایی می‌خورند، چه حالتی دارند، چه اراده‌ای کردند در زمان انعقاد نطفه اختیاری است تا معجونی که طفل است به دنیا آید. پس وقتی پدر و مادر قصور در عمل داشتند جوهر این طفل به بدی‌ها و پستی‌ها تبدیل می‌شود.

حضرت صدرا می‌فرمایند: وجود حقیقی شر ندارد بدان که ممکن دو شیئیت پیدا کرد: ۱. وجود ۲. ماهیت که اسم این ظهور است. پس نتیجتاً شر از بطن مادر شروع شد همان عبارت «الشقی شقی فی بطن امه و السعید سعید فی بطن امه». البته نه اینکه او سعادت‌مند یا شقی باشد چون استاد می‌فرمایند: پدر و مادر تا سن تکلیف رسالت دارند بعد از آن به عهده خود فرزند است.

پس خیرها از مجعول و شرها از ماهیتند. در ترکیب پدر و مادر نقش دارند، ماهیت هم از اسپرم اول است. پس دو شعبه درست شد یک سلسله به حضرت اله متصل است که ناب است و یک سلسله به عالم مرتبط است.



پس چطور این شرور اتفاق می‌افتد؟ اگر یک هزارم لحظه توفقی در این ترکیب حاصل شود، آن بدن ناقص می‌شود یعنی اگر دیرتر هوا برسد و بیش از حد متعادل رطوبت برسد وضع جسم بهم می‌خورد پس اگر نقصی هم باشد به ماهیت برمی‌گردد.

در ادامه حضرت صدرا می‌فرمایند: افاضه فعلیت و لطف از خداوند است اما قابلیت به خود اندام برمی‌گردد. در واقع عالم ممکنات همه در کمال هستند پس چه اتفاقی می‌فتد که این خیر به صورت شر در می‌آید؟ علت غایی و نهایی اش جهل انسان است یعنی انسان آگاه نبوده که چطور از هوا استفاده کند تا همه چیزش متعادل شود! حالا آیا جسم پدر و مادر فقط دخالت دارند؟

خیر، آن حلال و حرام، مکان و زمان در جنین اثر دارند. اگر مکان غصبی باشد آن استرسی که وجود دارد در ماهیت و اعیان جسم اثر دارد و اگر محرم نباشند علاوه بر بدن، در روان، نفس و ... طفل اثر می‌گذارد. در قرآن در سوره نساء آیه ۷۸ می‌فرماید:

«و ان تصبهم حسنه...» و آیه ۷۹ این سوره می‌فرماید: اگر شما زیبایی و جلال و شکوهی رسید از خداست و اگر رنجی به شما رسید از خدا نیست. یا بیان حضرت محمد(ص) کسی که خیری به او رسید خدا را سپاس کند و اگر شری به او رسید خودش را ملامت کند.

پس خیرات از حق و شرور از خودمان و شر ما هم از نیروی قابلیت است. قابل‌ها مثل چاه هستند اگر نور واقعی به این چاه فرضی بتابد، اگر آبش شور باشد، شور بیرون می‌آید و اگر شیرین باشد، شیرین بیرون می‌آید. همان که حضرت استاد فرمودند: عینیت امام حسین(ع) و یزید در نزد خدا یکی بود ولی امام حسین، امام حسین شد و یزید هم یزید شد.

در فصل قبل استاد فرق بین اراده خدا و انسان را بیان نمودند که اراده انسان تابع اعتقاد اوست. اعتقاد یعنی بستگی‌هایی که انسان در درون دارد. لذا عرفا می‌فرمایند وقتی که این اعتقاد در دل باشد انقلاب هم در دل بروز می‌کند که همان اراده باشد. در ادامه فرمودند: اراده خدا همان خواست خداست.

شرّ در بشر از خلیات اوست نه از خلقت او

در این فصل به بیان اشکالاتی که به اراده و علم خداوند گرفتند، پرداختند و بیان کردند که شرّ بشر از خلیات اوست نه از خلقت او.

خلقیات از اعتقاد انسان سرچشمه می‌گیرد. اعتقاد انسان هم مادرش اراده انسان است. پس وقتی انسان اراده کند اگر مبدأ آن خیر باشد، غایتش خیر است و اگر اراده شری را بکند و مبدأ آن شر باشد غایتش هم ختم به شر می‌شود. همان بیان استاد که فرمود:

«ان الغایات عن النحو المبادی»

پس برای اینکه ببینیم غایتمان ختم به خیر یا شر می‌شود ببینیم مبدأمان را چگونه انتخاب می‌کنیم.



خیر و شر در درختان و حیوانات

تا اینجا راجع به خیر و شر بشر صحبت کردیم اما استاد می‌فرمایند: خیر و شر درختان و حیوانات از چیست؟ از وزن اتم آن‌هاست. ما در فلسفه یافتیم که وزن عناصر در کمی یا زیادی ایجاد خیر و شر می‌کند به عقیده من سنگین‌وزن‌ها زودتر عفن می‌شوند نه سبک‌ها. چون سبک‌ها وقتی می‌بینند جایشان درست نیست، جایشان را عوض می‌کنند و به صورت بخار یا هیئت دیگری در می‌آیند ولی سنگین‌ها می‌مانند تا لاجنس‌ها بیایند و آن‌ها را عفن کنند. خب ما در هر علمی که صحبت می‌کنیم آن علم نیاز به ابزار خاص خودش دارد مثلاً در شیمی توجه به عناصر، وزن اتمی آن‌ها، آرایش اتمی و الکترون‌ها و آرایشی که بین آن‌ها اتفاق می‌افتد نیاز است. این چه ربطی به موضوع خیر و شر پیدا می‌کند؟

به نظر می‌آید خیر و شر در ذرات اتم‌ها به پایداری و ناپایداری آن‌ها در شرکت به واکنش‌هایشان برمی‌گردد. به این صورت که الکترون‌ها نسبت به آن آرایشی که در اتم‌ها قرار می‌گیرند، الکترون‌هایی که به هسته نزدیک‌تر هستند تحت جاذبه قویتر و الکترون‌هایی که از هسته دورتر هستند تحت جاذبه کمتری هستند. هر لایه الکترون و هر تراز آن دارای یک ظرفیت خاص است حالا الکترون‌ها در واکنش‌ها شرکت می‌کنند تا ظرفیت خودشان را کامل کنند. همان‌طور که همه عالم به سوی تکامل در حرکت هستند دنیای اتم‌ها هم عاری از آن نیست.

اتم‌ها، الکترون‌هایشان را به اشتراک می‌گذارند تا ظرفیتشان تکمیل شود. در واقع عنصری که در واکنش‌ها شرکت می‌کند تعبیر به خیر می‌شود و اگر ظرفیت الکترونیش کامل باشد به عنوان شر بروز می‌کند. برخلاف دنیای انسانی که اگر انسان دائم در اتفاقات زندگی منفعل شود حالت شری بروز می‌کند و خوب نیست و اگر انسان منفعل نشود یعنی پایدار است.

استاد می‌فرمایند: در خلق و خوی همیشه سبک‌ها در خطرند و در نظام اتم سنگین‌ها در خطرند. حالا حشر این امور عدمی به چه صورت است؟

ما گفتیم شر از خلقیات بشر است نه از خلقت او. بیان کردیم شرور به ماهیت برمی‌گردد و این هم از قابلیت آن ماهیت است.

شرور عدمی است مثلاً جهل در برابر علم قرار دارد و جهل عدمی است. پس یک سری حالات نفسانی داریم مانند: ترس، جهل، جبن و.. که عدمی هستند. و حشر این‌ها به صورت بطلان هست. اما تا چه زمانی؟ تا زمانی که این‌ها صورت محصله‌ای نداشته باشند یعنی ترس ما مانع از شهادت حق نشود در این صورت خود آن ترس و جبن به سوی باطل می‌رود اما برای صاحبش عذاب شدید به همراه دارد.

در دعا داریم که خدایا ما را به هر خیری که محمد و آلش را وارد کردی وارد کن و به هر بدی که آن‌ها را دور کردی، دور کن.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم ویسی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۹/۲۸، تاریخ تدریس: ۱۳۸۳/۲/۸

جلد ۶ اسفار / بحث اراده، فصل ۸ / صفحه ۲۶۱ چاپ جدید

بحث در رد اشکال‌هایی بود که بعضی از علما در ذات و صفات حضرت اله وارد کردند. اولین شبهه هم بیان شد که اراده را صفت فعل دانستند نه صفت ذات یعنی گفتند اراده خدا با علم خدا همراه نیست. حضرت ملاصدرا پاسخ‌هایی را به این شبهه دادند که در جلسات گذشته بیان شد.

دو مطلب را حضرت استاد در این درس فرمودند که ما به تحقیق آن رفتیم. حضرت استاد آفرینش و نیاز موجودات را بررسی کردند. در حقیقت بحث در اراده و علم باریتعالی بود که علم فهمش حالت توسعه دارد و اراده نیروی انقباض. علم می‌داند و اراده می‌خواند. یعنی در اختیارش قرار می‌دهد. این قرار دادن اختیار برای نفس خودش هم نیست چون اگر ایجادها برای نیاز خودش باشد پس آن هنوز فقیر است و این فقر در ذات مطلق نقص هست.

غایت فعل در حضرت حق

پس حضرت حق در اختیار می‌نهد لالغرض و لا لهدف نه برای زینت خودش هست که هدف باشد و نه برای لذت بردن از او که غرض باشد.

این عبارت «لالغرض و لا لهدف» در جلد دوم اسفار حضرت ملاصدرا بحث علت و معلول آنجا استاد کامل عبارت را باز کردند. در آنجا سوالی مطرح می‌شود که آیا ذات حضرت حق برای فعلش هدف دارد و اگر هدف دارد چگونه است؟

در ابتدا باید معنی خیر و جود را برایتان تعریف کنیم بعد ادامه مطلب را بیان کنیم.

فرمودند خیر، وقتی که غایت وجود پیدا کرد و سبب کمال فاعل شد در پی عوض است و چیزی را می‌خواهد این برای او خیر است. یعنی فاعل به وسیله فعلش یا توابع فعلش مستکمل می‌شود. او فقیر و ناقص است و یک خلأ و فقری در درون دارد، می‌رود تا به وسیله فعلش آن خلأ را پر کند. حالا گویند اثر این خیر چیست؟ حضرت استاد می‌فرمایند: خیر آن شادی و شوری هست که حضرت حق به عنوان غایت نهایی در درون او قرار داده. تا اینجا شد معنی خیر.

معنی جود: اگر فاعل به هیچ وجه از لوازم فعلش بهره‌ای نبرد و از آن خیر کمالی برایش حاصل نشود نامش جود است. پس می‌آید فعل خیر را انجام می‌دهد ولی در پی عوض نیست. یکی از صفات خداوند هم جواد است یعنی بسیار بخشنده. خداوند کمال محض است، فقر ندارد و منفعل هم نمی‌شود. جواد علی الاطلاق فقط ذات پاک باریتعالی است. چرا؟ چون ذات او جامع جمیع کمالات است یعنی کمال مطلق و نامحدود است.



هو الاول و هو الآخر؛ او خودش هدف است فعلی که از او نشأت می‌گیرد به او هم ختم می‌شود اما موجوداتی که چون در فقر و نقص هستند در فعلشان طالب کمال هستند و هر فعلی در آنها دارای غرض است. پس غایتشان به جهت استکمالشان هست اما حضرت حق لا لغرض و لا لغرض هست یعنی حضرت حق هدایت می‌کند و به دنبال آرامش بندگانش هم هست. می‌دهد اما عوض نمی‌خواهد و به فکر پاداش هم نیست. گروهی از متکلمین یعنی اشاعره بیان کردند که خداوند هیچ فعلی را برای غرضی انجام نمی‌دهد اگر این‌گونه باشد او محتاج و ناقص است. خداوند مانند فاعل مستکمل نیست که با فعلش دنبال کمال باشد یا غرضی را دنبال کند یعنی چیزی را که نداشته به کمال آن برسد.

پس حضرت حق فاعلیت تام دارد یعنی در فاعلیت و تمام بودن احتیاجی به غیر ندارد البته این هم دلیلی برای نفی غایت او غرض از افعال الهی نیست اما غایت حق به این معناست که فعل حضرت حق دارای حکمت و مصلحت هست و با فعلش به مخلوقات می‌رساند نه به خودش. خداوند غنی و بی‌نیاز مطلق و صمد هست و هر نیازی به سوی او توجه دارد. پس درباره خدا معنا ندارد که بگوییم از خلقت هدفی برای خودش داشته است بلکه خداوند کاری را برای نفع خلائق انجام می‌دهد نه برای خودش که سود ببرد. نکته‌ای از حضرت استاد:

سود رساندن به مخلوقات هم هدف نهایی حضرت حق نیست زیرا سود رساندن به مخلوقات لازمه‌ی خدایی خداوند است خداوند رحمان است صفتی که مخصوص ذات پاک اوست.

در سوره انعام آیه ۱۲ می‌فرمایند: «کتب علی نفسه الرحمة»

خداوند حتی بر خودش واجب کرده که رساندن فیض از ذات خداوند است که این سود رساندن را اقتضاء می‌کند. پس هدف برمی‌گردد به آنچه مقتضای ذات الهی و اسماء الحسنی و صفات علیای اوست یعنی هدف خود ذات حضرت حق است و خدا فیض مطلق است و آنچه در این عالم هستند به سوی این مبدأ خیر با عشق فراوان در حرکت هستند. این یک مطلب.

اما مطلب دیگر؛ حضرت استاد فرمایند: حکما و فلاسفه شیوه‌شان آن است که گویند خدا در آفرینش خودش مطرح نیست بلکه آفریده‌هایش مطرح هستند. اینجا یک اشکالی بروز کرد که اگر این شیوه در بروز چهره‌ها اصل باشد لازمه‌اش نقص موجد هست یعنی نقص تکوین نه نقص تشریح.

لغت نقص: کمین، نقصان، عیب، کاستی، کمی، مقابل کمال.

تشریح؛ کلمه عربی است از ریشه شَرَعَ به معنی نوشیدن آب با دهان.

شریعت هم از مشتقات این کلمه است و به معنی آبشخور. یعنی احکام خدا (حلال و حرام) را شریعت نامیدند. یعنی دستورات الهی آبشخور حیات انسان هستند. تشریح در اصل و در لغت عربی به معنای خیلی



بالا بردن چیزی هست. مثال می‌زنند به جایی که آب خیلی بالا می‌آید و حیوانات به راحتی می‌توانند آنجا بروند و آب بخورند. اما این کلمه امروزه به معنای قانون گذاری در حوزه دین هست. اما لغت تکوین؛ واژه عربی است که مقصود از آن خلقت و ایجاد در خارج از ذهن است. این دو تا کلمه یک شباهتی به هم دارند و این است که در هر دو کلمه مفهوم ایجاد و ابداء وجود دارد. اما تفاوتشان در چیست؟

تشریح ایجاد در عالم ذهن است و اعتباری و قراردادهای اجتماعی است اما تکوین ایجاد در عالم خارج از ذهن و واقع است.

حالا در درس حضرت استاد فرمودند که گاهی خلقت تکوین و گاهی تشریح است. او که می‌خواهد چیزی را خلق کند او موجود را ایجاد می‌کند و دو حالت دارد.

منظور از تکوین خلقش می‌کند و ذکر و ذکرش را از خلقش یا در خلقش قرار می‌دهد این می‌شود تکوین. یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض خدا را تسبیح می‌کند و خدا را ذکر می‌کند آنچه در آسمانها و زمین است.

پس روئیدنی‌ها تکوین است، خود زمین، درختان، کوه‌ها، شاخه‌های درختان همه تکوین هستند. اما منظور از تشریح این است که خلقش می‌کند اما یک فرمان فوق العاده هم به او می‌دهد که این کار را باید انجام بدهد. مثال به ملائک می‌زنند که مخلوق هستند اما تکوین نیستند. فلک اطلس را خدا خلق می‌کند و فرمان تشریح را به آن می‌دهد یعنی تو باید ذکر بگویی.

انسان هم که معجون تکوین است جسم و جان و دست و پای او همه از تکوین هستند اما حضرت حق به انسان یک فرمان داده و فرماید:

چون تو مزیت بر دیگری داری و باید یک چیز دیگر هم بدهی. دادن تو هم ذکر تو هست. دریا، زمین را آفرید و هر یک اثری دارند اما اشرف موجودات نیستند ولی ملک‌ها، فلک‌ها اشرف اند انسان هم اشرف است منتهی اشرفیت او از همه بیشتر است.

پس سؤال را دوباره مطرح می‌کنیم اینکه خداوند آفرید در تشریح نقصی را یافت یا در تکوین؟ استاد می‌فرمایند: در خود خلقت نه در تکوین نقص است نه در تشریح ولی هر کدام هم یک فضیلتی دارند و هر کدام باید یک فرمانی را از حضرت حق پذیرا باشند و هر چه کامل بود خداوند خلق می‌کند نه ناقص‌ها را. ولی این هم نیست که هیچ نقصی هم نداشته باشند. نقص تکوین و تشریح دارند. نقص تکوین این است که همینکه دارد رشد می‌کند می‌گوید: لاله الاالله. نقص تشریح این است که زبانش را هم باید باز کند و ذکر لاله الاالله را بگوید. اگر چهره‌ای که دارد خلقش می‌کند ناقص باشد، موجودش هم ناقص است. پس خود نفس خلقت چه تکوین باشد چه تشریح خالی از عیب است. چه موقع عیب ناک می‌شود؟



وقتی که به وظیفه‌اش عمل نکند.

نکته‌ای پیرامون شهادت حضرت فاطمه (س) به عنوان تیمن بیان می‌کنم.

حضرت استاد حدیثی از امام حسین (ع) فرمودند.

امام حسین فرمودند: اگر حسن در عالم تجلی کند یعنی همه عالم جز زیبایی چیزی نباشد اصل زیبایی‌های عالم مادرم فاطمه (س) است. جمال‌های عالم فاطمه (س) است.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم س. ابویی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۱۰/۰۵

جلد ۶ اسفار / بحث اراده، فصل ۸ / صفحه ۳۴۳ و ۳۴۴

اشکال اول مستشکل: اراده خدا عین علم خدا نیست

فصل هشت در دفع اشکالات مطرح شده بر اتحاد صفات کمال درباره واجب است مثل اراده و علم و راجع به این است که:

چطور اراده قدیم حق سبب ایجاد ممکنات حادث می شود؟ دو شبهه در این فصل پاسخ داده می شود و پنج مورد هم راجع به شبهه دوم است. یکی از شکوک یا اشکالاتی که وارد می کنند این است که اراده حق تعالی ممکن نیست عین علمش باشد. چرا ممکن نیست؟ چون خداوند علم به هر چیزی دارد ولی اراده به هر چیزی ندارد. چرا به هر چیزی اراده ندارد؟ چون خداوند هرگز شر و ظلم، کفر و گناه را اراده نمی کند.

پس در فصل هشتم از این فصل از فصول ۱۴ گانه موقف چهارم که در بحث قدرت واجب تبارک و تعالی است، شبهات و شکوکی راجع به دو مطلب مطرح شده است که فرمودند هفت شبهه و هفت اشکال در فصل هشتم مطرح می شود و پاسخ داده می شود. دو تا از این هفت شبهه راجع به اتحاد اراده با علم است. اتحاد اراده حضرت حق با علم حضرت حق که اراده واجب عین علمش است و هر دو عین ذاتش هستند. دو شبهه و اشکال متوجه این مطلب در این فصل است و پنج شبهه نیز متوجه این مطلب است که چطور اراده حضرت حق سبب ایجاد موجودات حادث می شود. چطور اراده قدیم علت ایجاد ممکنات و موجودات حادث می شود؟

در اینجا شبهه اول را که مربوط به اتحاد اراده واجب تعالی با علم اوست، بیان می گردد. شبهه این گونه مطرح شده است که اگر اراده واجب عین علم او باشد، لازم می آید که اراده واجب به همه چیز تعلق بگیرد و در واقع اینکه اراده واجب متعلق به همه چیز باشد را باطل دانسته اند. اشکال وارد پیرامون اتحاد اراده و علم حضرت حق این است که «لو کانت ارادته تعالی عین علمه لازم تعلق ارادته متعلقه بکل شیء»

اگر اراده واجب عین علم او باشد لازم است که اراده واجب به همه چیز تعلق پیدا کند.

در این شبهه و اشکال دو مطلب در اینجا بیان می شود که:

۱- چطور اگر اراده و علم یکی شد لازم می آید که اراده به همه چیز تعلق گیرد؟

۲- چرا تعلق اراده به همه چیز باطل است؟



بیان اینکه:

علم واجب به همه چیز تعلق دارد زیرا علم واجب تبارک و تعالی بر همه چیز عمومیت دارد. طبق عمومیت علم واجب اگر اراده هم عین علمش باشد باید به همه چیز تعلق گیرد و اما این مطلب که اراده خدا اگر به همه چیز تعلق داشته باشد چرا باطل است؟ به این دلیل است که خداوند کفر و معصیت و شرّ و زشتی را اراده نمی‌کند و اراده او به این‌ها تعلق نمی‌گیرد.

نظر شیخ کلینی (ره) در اینکه گفتند اراده خدا عین علم او نیست

در اینجا در ذیل همین مطلب فرمودند که مرحوم کلینی در اصول کافی بر اساس همین شبهه و بر پایه همین اشکال قائل هستند به مغایرت بین علم واجب و اراده حضرت حق و علم واجب را عین ذات و قدیم می‌دانند و اراده واجب را زائد بر ذات و حادث و غیر از ذات می‌دانند. پس ایشان برای اینکه این اشکال بوجود نیاید فرمودند که اراده از علم را جدا می‌گیریم. علم حضرت حق عین ذات اوست اما اراده‌اش جدای از ذاتش است.

پاسخ حضرت ملاصدرا به این اشکال

ما قبول نداریم که اراده حق به همه چیز تعلق نیابد بلکه گوییم اراده خداوند به همه چیز تعلق دارد، منتها اراده واجب تبارک و تعالی به خیرات بالذات است ولی به شرور بالعرض است. خیرات و نیکی‌ها بالذات متعلق واجب تعالی هستند (مستقیما) اما شرور و آفات و بدی‌ها بالعرض و بالتبع و غیر مستقیم متعلق به واجب تعالی هستند. ایشان در ادامه افزودند چنانکه در روش ارسطو مطرح شده است موجودات عالم برحسب احتمال بر پنج دسته تقسیم می‌شوند:

الف- موجود یا خیر محض است یعنی خیر صد در صد که هیچ‌گونه شرّیتی در آن وجود ندارد.

ب- یا شرّ محض است که صد در صد شرّ است و هیچ‌گونه خیریتی در آن وجود ندارد.

ج- موجود یا خیر غالب و کثیر است که خیریتش بر شرّیتش غالب است.

د- موجود یا شرّ غالب و کثیر است که شرّیتش بر خیریتش غالب است.

د- موجود با تساوی خیر و شر.

از این پنج قسم محتمل دو قسم واقع است که شامل:

۱- موجود خیر محض در حوزه مجردات

۲- خیر کثیر و غالب در حوزه مادیات



سه قسم دیگر تحقق ندارد و نمی‌تواند واقع باشد یک موجودی که شرّش محض است چگونه می‌تواند از حضرت حق بخواهد که صادر شود؟ یا یک موجودی که در دسر و شرّیت بیشتری دارد هم نمی‌تواند بوجود آید پس شرّ محض و شرّ کثیر صادر نمی‌شود خیر و شر مساوی هم که خنثی می‌شود. شرف مرد به جود است و کرامت به سجود هر که را این دو ندارد عدمش به ز وجود پس آن سه قسم دیگر مناسبتی ندارند که از واجب تعالی صادر شوند. پس می‌ماند یکی موجوداتی که خیر محض هستند مثل مجردات که هیچ شرّیتی ندارند و از حضرت حق صادر می‌شوند دیگری موجوداتی که خیریتشان بر شرّیتشان غالب است. مثلاً مار و عقرب از نظر ما شرّ هستند اولاً این‌ها به نوبه خودشان خیر هستند مثلاً خواجه نصیرالدین طوسی در اخلاق ناصری فرمودند که سموم هوا توسط مار و افعی و عقرب جذب می‌شوند و اگر این‌ها نبودند سموم هوا جذب نمی‌شد و همه مسموم می‌شدند. ولی شرّیت مار در گزیدگی است. خب نمی‌شود که حسن‌های وجودی آن‌ها را نادیده گرفت و فقط شرّ کم آن‌ها را بیان نمود. در این موجودات مادی هم اراده ایجادشان توسط حق تعالی به خاطر شرّیتشان نبوده است بلکه به خاطر خیر کثیرشان بوده است. خیرها بالذات متعلق به اراده‌اند یعنی مستقیماً از حضرت حق ایجاد شده‌اند و ایجادشان بخاطر خیر کثیرشان بوده است منتها در کنار این خیر کثیر، آن شرّ قلیل هم هست که لازمه آن خیر کثیر است.

کسی که آن خیر کثیر را می‌خواهد باید یک شرّ قلیل را نیز در کنارش بپذیرد لذا شرور هم متعلق به اراده هستند اما بالعرض و بالتبع خیراتی که در کنارشان است و نه مستقیماً و بالذات آیات قرآنی مربوطه:

۱. ولا یرضی لعباده الکفر

۲. کل ذلک کان سیئه عند ربک مکروها

این سیئه که مورد کراهت و عدم رضایت خداوند است بالذات مورد اراده و خواست خداوند نیست ولی بالعرض هست.

نظر حاج ملاهادی سبزواری (ره) در پاسخ به حضرت ملاصدرا و این اشکال

حاج ملاهادی سبزواری (اعلی... مقامه) در جواب ملاصدرا و این اشکال می‌فرمایند:

جواب شما به این اشکال شبهه و ریشه این اشکال را از بین نمی‌برد زیرا معلومات بالذات متعلق به علم واجب هستند یعنی خداوند به همه چیز علم دارد (بالذات و مستقیماً) اگر اراده هم با علم باشد و اتحاد با علم داشته باشد باید همه چیز بالذات مراد واجب تعالی قرار گیرد.



این ریشه اشکال را قطع نمی‌کند که بگوییم خیرات بالذات متعلق به اراده هستند و شرور بالعرض. در واقع بهتر است که جواب افلاطون را پذیرفت که فرموده است:

«الشر اعدام» شر جزء اعدام است. حق جواب این است که این‌گونه بیان شود:

شرّ به حمل شایع نداریم یعنی شرّ وجودی نداریم.

شرّ عدم است یعنی موجود نیست حتی حکما گفته‌اند که قضیه «الوجود خیر بدیهی» همین است یعنی

هر وجودی خیر است و این بدیهی و آشکار است و هیچ چیز در عالم نیست که بخواهد شر باشد.

پس در حوزه مفهوم و انتزاع و اعتبار که آن هم از مقایسه و نسبت حاصل می‌شود. شرّ مطلق اصلا در

عالم وجود ندارد و اگر شرّی هم دیده می‌شود به خاطر مقایسه دو یا چند چیز با هم است که آن شرّ

نشان داده می‌شود.

بد مطلق نباشد در جهان / بد به نسبت باشد این را هم بدان



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم ع. سادات میرعابدینی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۱۰/۱۲

جلد ۶ اسفار / بحث اراده، فصل ۸ / صفحه ۳۴۶

این موضوع در ادله اثبات این است که علم و اراده و قدرت خدا یکی است و در بحث خلقت آفرینش این سه واحد هستند. یعنی به همان اندازه که علم در آفرینش موجودات نقش دارد اراده و قدرت هم نقش دارند.

هریک از علما با دیدگاه‌های مختلف سعی در وارد کردن نقد به این دارند که علم و اراده و قدرت خدا یکی نیست و ملاصدرا به این نقدها پاسخ دادند و این نقدها را دفع کردند.

مشکل: پیدایش موجودات در زمان خاص

به اراده خدا مرتبط است نه به علم خدا

صفحه ۳۴۶ اشکال دوم وارد است که حضرت صدرا می‌فرمایند:

برخی آمدند از گذر تحلیل پیدایش موجودات وارد شدند و گفتند پیدایش موجودات در زمان خاص تنها به اراده خدا مرتبط است نه به علم خدا.

در واقع خدا موجودات را در زمان‌های معینی می‌آفریند اما آفرینش موجود در زمان خاص باید علت و سببی داشته باشد. فرضاً چرا ملاصدرا در قرن چهارم متولد شود و آقای بروجردی در عصر معاصر؟ اشکال این است که آفرینش خدا در هر زمانی می‌توانست رخ دهد چرا خدا باید هر موجود را در زمان خاصی خلق کند؟

فرض‌های متشکلین این است که:

۱- خدا در زمان خاص می‌آفریند و عامل آن قدرت اوست.

۲- عامل پیدایش ممکنات در زمان خاص علم خداست.

۳- عامل پیدایش ممکنات در زمان خاص اراده خداست.

برخی متکلمین فرض چهارمی را هم بیان می‌کنند که:

۴- مصلحت و حکمت خداست و فرض یک و دو را نادرست و فرض سوم را درست می‌پندارند. این‌ها

اشکال را به یکی بودن علم و قدرت و اراده خدا دانستند و گفتند علم خدا همان قدرت و قدرت خدا همان اراده نیست. اراده خدا را عاملی برای خلقت موجودات در زمان خاص دانسته‌اند نه علم و قدرت خدا را.

چرا علم و قدرت نمی‌تواند در خلقت موجود نقش داشته باشد؟



قدرت خدا در همه زمان‌ها یکسان و برابر است مثل این است که به یک خطاط بگوییم چرا در ده سالگی این خط را نوشتی؟

او گوید در آن زمان توانش را نداشتم اما این توانایی و ناتوانی در مورد قدرت خدا صادق نیست. پس قدرت نمی‌تواند عاملی برای پیدایش موجود در زمان خاص باشد. فرضیه دوم علم خدا بود.

چرا علم را برای خلقت موجود در زمان خاص نپذیرفتند؟

زیرا نسبت علم خدا نیز در همه شرایط به همه کارها یکی است و او به همه اشیاء همیشه عالم بوده و هست.

پس این دو فرض باطل است می‌رسیم به فرض سوم یعنی اراده خدا که گویند: چون خدا اراده کرد چیزی را بیافریند آن چیز آفریده می‌شود مثل اینکه در قرآن می‌فرماید: «اذا اراد شیء ان یقول له کن فیکون» یعنی هرگاه خدا اراده کند چیزی را بیافریند بگوید باش موجود می‌شود. نتیجه: بین علم و قدرت و اراده تفاوت وجود دارد اراده عامل پیدایش موجود در زمان معین است ولی علم و قدرت عامل این موضوع نیستند. پس اراده عین علم و قدرت نیست. خدا بر اساس علم و قدرتش نمی‌آفریند بلکه به اراده اوست.

پاسخ ملاصدرا به مستشکلین

اراده و علم و قدرت خدا سه چیز مختلف نیستند.

اولا ما می‌توانیم همین حرف‌های مربوط به اراده را در مورد علم و قدرت هم بزنیم یعنی پدیده‌ای در علم خدا به زمان ویژه‌ای اختصاص می‌یابد پس همانطور که آفرینش آن چیز در زمان خاص تحت اراده خدا خلق می‌شود در همان زمان هم می‌تواند طبق علم و قدرت خدا نیز خلق شود. چرا؟ چون آفرینش چیزی غیر از زمان خودش محال است و قدرت خدا مثل اراده و علمش به امر محال تعلق نمی‌گیرد. دوما اجزای زمان مشابه و مثل هم هستند زمان یک با دو تفاوتی ندارد لذا طبق بیان شما اگر بگوییم مصلحت و حکمت خدا در یک زمان خاص بوده که در زمان‌های دیگر نبوده و همان هم علت این شد که خدا در زمان خاص اراده موجودی را کرده باز هم سخن شما درست نیست چون اگر مصلحتی هم در زمان فرض کنیم نمی‌تواند مصلحت و حکمت خدا را متأثر نماید و حکمت خدا تابع آن مصلحت در زمان شود بلکه فلان مصلحت که در فلان زمان هست تابع مصلحت و حکمت خداست نه اینکه حکمت خدا تابع مصلحت زمان خاص بشود.



خداوند علم به نظام اصلح دارد و این نظام اصلح با ترتیب خاصی ماهیتش خلق می‌شود و خدا به این ترتیب خاص عالم بوده است پس اینکه هر حادثه‌ای در جهان باید در زمان معین خودش قرار گیرد و خلق شود به تبعیت از نظام خدا بر می‌گردد نه اینکه خاصیت زمانی موجب خلقت موجود شود. مثلاً کسی که بتواند درختی بکارد، به فصل سال نگاه می‌کند اما در مورد خدا چنین نیست که بگوییم خدا انسانی را که قرار است بعداً دانشمند باشد را در زمان خاصی خلق می‌کند به خاطر آن مصلحتی که در آن بدهد تاریخی وجود دارد خیر این‌طور نیست بلکه حکمت و مصلحتی که در آن زمان خاص است تابع حکمت خداست نه اینکه بتواند حکمت خدا را متأثر از خود کند. علم و قدرت و اراده خدا یکی نیست خدا بر اساس اراده یا مصلحتی که در آن زمان است، فلان چیز را می‌آفریند.

نتیجه گیری

همانطور که علم خدا ریشه در ذات قدیس او دارد، قدرت و اراده او نیز همین است و او چیزی را اراده می‌کند که مطابق با علم مطلقش باشد و قدرت او به چیزی تعلق می‌گیرد که در علم خدا امکان وقوع داشته باشد. پس نه تنها خلقت موجودات در زمان خاص خودش بهترین امری است که محقق می‌شود، بلکه غیر از آن هم ممکن نیست و چون امر ناممکن عدم محض است نه قدرت به آن تعلق می‌گیرد و نه اراده.

لذا ملاک تعلق اراده خدا به ممکنات همان ملاک تعلق قدرت خدا به آنهاست و در نتیجه علم و قدرت و اراده یکی است.

نظر حضرت استاد موسوی (ره)

استاد می‌فرمایند:

خداوند برای خلقت فرمان کلی می‌دهد و موجودات را با فرمان جزئی نمی‌آفریند مثلاً خدا درخت سیب یا دریا را تک تک خلق نمی‌کند چون اگر این‌ها تک تک خلق شوند اراده خدا را محدود می‌کنند.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم کمالی، تاريخ ارائه: ۱۴۰۰/۱۰/۱۹

جلد ۶ اسفار / بحث اراده، فصل ۸ / صفحه ۲۶۱ چاپ جديد

بحث در اراده حضرت حق است. آنچه را اراده حق تعلق می‌گیرد و آن را انتخاب می‌کند این انتخاب باید با مشیت باشد نه در قالب. چون حضرت حق خود کامل است اراده او نیز باید کامل باشد یعنی متعلقات حضرت حق همه لاجد هستند و با اراده او موجود شدند. برای مخلوق کثرت‌ها بهتر است تا رمز زیبایی را بتواند بیابد و زیبایی آرامش را بفهمد و به سوی سازنده رود و به او نزدیک شود تا آرامش یابد. در خلقت هر انسان و درخت و زمین و آسمان هم میل و هم مشیت و هم اراده و هم قضا و قدر حق حاکم است.

اراده حق همراه با حکمت و تدبیر

در این جلسه می‌خواهیم پیرامون اینکه همراه اراده حضرت حق حکمت و تدبیر هم هست صحبت کنیم. از حکمت حق این است که هوا باید به لولو و مرجان برسد تا هیکل او پوده نشود و اینکه ما تشخیص نوع درختان را از یکدیگر داریم مربوط به اختلاف‌هایی است که از تدبیر حق در آنها بوده است و یا اینکه گیاه از خاک می‌روید، یا نور از حرارت است این‌ها مربوط به اداره حق می‌باشند. یعنی اداره او نهایت مهر است و هر کسی مهرش به چیزی قوی‌تر باشد، برای اداره آن هم بیشتر می‌کوشد. منظور از اداره یعنی آن آزار نبیند، غصه نخورد، رنج نبیند. با این سخنان باید گونه‌ای باشیم که در خیر باشیم و حتی فکر خطا نکنیم.

حضرت استاد می‌فرمایند: باید در درس این‌ها را بیایم که مهر خدا چقدر به بنده‌اش زیاد بوده و به خود اجازه آزرده چهره‌ای و یا ایجاد ترس و اضطراب در کسی را ندهیم.

چگونگی اراده انسان

اراده انسان چگونه است آیا انسان آن چیزی است که می‌داند یا آن چیزی است که می‌خواهد؟ شخصیت واقعی انسان به کدام یک از این‌ها بستگی دارد؟ آیا تابع چیزهایی است که می‌داند و به سوی آن‌ها کشیده می‌شود یا به سوی چیزهایی کشیده می‌شود که می‌خواهد؟ آیا سعادت انسان بستگی به این دارد که چه چیزی بخواهد یا که چه چیزی بداند؟ نباید شک داشته باشید که انسان هم باید خوب بداند و هم خوب و عالی بخواهد.



آیا جوهر شخصیت انسان علم است یا اراده؟

رابطه‌ای بین علم و اراده است. آن‌گاه که علم فقط بصورت انبار معلومات باشد، ماهیت انسان را عوض می‌نماید. علمی که ماهیت انسان را عوض می‌کند فرمول نیست بلکه تغییر طرز فکر و معیارها و ارزش‌هاست. پس انسان ماهیتش همان چیزی است که می‌خواهد یعنی محدوده خواسته‌های انسان تا چه حدی باید باشد نه محدوده اطلاعات و معلومات او. به عبارت دیگر این خانه‌ای که انسان برای خود درست کرده که البته به تعبیر قرآن بیت است. منظور از این بیت در اینجا محدوده روحی انسان است که گاهی علمی و اطلاعاتی است و گاهی محدوده خواسته‌ها و تمایلات است. یعنی در اراده انسان داریم سخن می‌گوییم. مادامی که انسان در یک محدوده معین از خواسته‌هایش باشد هر اندازه دایره علم و اطلاعاتش وسعت یابد، همان خانه‌ای را که در آن بوده است را وسعت می‌دهد. چراغی بدست دارد و در حدود همان خانه که بوده در حال فعالیت است دیوارهایش را بلندتر می‌کند، پاسبان برایش می‌گذارد اما اگر از محدوده آن خانه به جای دیگر منتقل شد و خواسته‌هایش را تغییر داد، بیتش نیز عوض شده است. امروزه علم اطراف انسان را عوض کرده ولی خودش را عوض نکرده و از نظر غایت و مقاصد فقیر است. ویل دورانت در مقدمه لذات فلسفه گوید: علم ترقی کرده ولی اخلاق و انسانیت تنزل کرده است. همه به این معنی است که از آن بیت و خانه حیوانیت و رسیدن به شهر آدمیت تنها با علم میسر نیست اینجاست که لزوم ایمان به حق و نقش اساسی دین روشن می‌شود و بشر بدون دین نمی‌تواند سیر معنوی بکند و تغییر منزل دهد. از منزل حیوانیت و سببیت و به قول سعدی درنده خویی درآید و به شهر آدمیت و انسانیت وارد شود، به شهر محبت و شفقت وارد شود، به شهر عدل و احسان و جانبداری از خوبی وارد شود، به شهر سعادت خواهی واقعی وارد شود. این است که عرفای حق بر وفق تغییر خواسته‌ها و حالات منازل سیر و سلوک را تنظیم کرده‌اند نه بر طبق مراحل علم و معلومات. پس اگر ما قائل به یک فطرت ذاتی یعنی خواهش ذاتی که کمال جوهری است در انسان باشیم اساس خود انسان همین خواهش اوست همین اندیشه خود اوست و خود انتخاب‌کنندگی اوست همین این‌ها وسیله و ابزاری برای او هستند که همان فطرت و بازگشت به اوست و بی‌توجهی به فطرت الهی نوعی از خود بیگانگی است. لذا بنا بر مسلک حکما، اندیشیدن غایت خود انسان است. اگر انسان بخواهد فعلی را انجام دهد اول به خود می‌اندیشد که چه چیزهایی در درون اوست و آنچه را از همه بهتر می‌خواهد انتخاب می‌کند و بعد به سویش می‌رود. یعنی اراده انسان تابع همین اعتقادات درونی اوست اما اراده حق مانند اراده انسان نیست که تابع اعتقاداتش باشد بلکه حضرت حق اراده و میل و مشیت و قضا و قدر و تدبیر و حکمت و اراده را مجموعاً با هم دارد و آن‌گونه نیست که حکمت حق در کار باشد و



اراده یا مشیت در کنار دیگری باشد نه. همه در لحظه‌ای که فرمان حق صادر شود که چه موجودی در چه زمانی و در چه مکانی باشد، باش می‌شود.

اراده خدا و مخلوق از بیان حضرت ابوالحسن (ع)

مصدق آن حدیثی از امامان (ع) در کتاب کافی است که صفوان ابن یحیی گوید به حضرت ابوالحسن (ع) عرض کردم اراده خداوند و اراده مخلوق را برایم بیان کنید.

فرمودند: اراده مخلوق ضمیر و آهنگ درونی آنان و آنچه بعد از ایشان سر می‌زند است، اما اراده خداوند عبارت از پدید آوردن اوست نه چیز دیگر زیرا او نمی‌اندیشد و آهنگ نمی‌کند و تفکر نمی‌کند که چه چیزی به نفع او و کمالش است چون این‌ها صفات در او نیست و این‌ها صفات مخلوق است پس اراده خداوند همان فعل اوست نه چیز دیگر به هر چیزی خواهد گوید باش در دم بوجود می‌آید بدون اینکه سخن بگوید و آهنگ انجام و تفکر کردن را داشته باشد. یعنی اراده حق چگونگی ندارد چنانکه ذات او چگونگی ندارد.

نتیجه: خداوند سبحان از تمام صفات مخلوقی مبرا است پس فعلی که با اختیار از ما صادر می‌شود بین جوهر ذات ما و بین آن امور انفعالی فراوانی واسطه‌اند که برخی از آن‌ها از باب ادراکند و برخی از باب حرکت فکری و برخی از باب شهوت و غضب هستند و برخی از باب فعل تحریکی مانند جذب و دفع هستند که هیچ‌یک در ذات پاک و مقدس خدای سبحان راه ندارد. در پایان از خداوند سپاسگزار و شاکریم که ذریه فاطمه‌اش را در مسیر زندگیمان قرار داد و از استاد عزیزمان سپاسگزاریم که این علوم الهیه و توحیدی و عصمت و نبوت و ولایت را در سینه ما قرار داد.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم تائبی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۱۰/۲۶

جلد ۶ اسفار / بحث اراده، فصل ۸ / صفحه ۳۴۴

اراده حق، خیر محض

آیا بر اراده حضرت حق جز خیر چیز دیگری حاکم است یا خیر؟

جواب: «و ضرب منها خیرات محض لایشوبها شریه»

گاهی اراده حضرت حق خیر محض است و او را شری شامل نمی‌گردد جز به حسب اعتبارهای پوشیده که زیر نور اراده وجود دارند. ظاهر اراده نور است ولی در نور یک ظلمتی برای ابرازش هست.

تن انسان شرّ اندک است

حضرت حق اراده می‌فرمایند که مجردات انسان خیر محض باشد (خیرات محض) که آلوده به شر نیست، اما این مجردات چون در قالب حیوانی هستند و بدون قالب حیوانی نمی‌توانند خیر محض باشند، همراه با شرّ اندک‌اند. شرّ اندک بدن انسان است برای بروز جلوه مجردات.

چرا تن انسان شرّ است؟ زیرا برای حیاتش نیاز به مجردات و آب و غذا دارد. هر چیزی که در نظام نیاز باشد در عینی که خیرش زیاد است شرّ اندکی هم دارد ولی قابل اعتناء نیست. پس هر نیازمندی خواه ناخواه با امور شرّ مواجه است.

شرهای در عالم از ضعیف‌های عالم است

تمام شرهای عالم از ضعیف‌های عالمند و اگر ضعیفی در عالم نبود شرّی هم بروز نمی‌کرد چنانی که نیچه قائل است که اگر جسم ضعیفی نبود که پذیرای عامل خارجی باشد بیماری هم نبود. باید بدانیم که هر چه خلاء یک جسم بیشتر باشد تأثیر پذیری و ضعف آن بیشتر است. مانند خاک در برابر سنگ. تأثیر پذیری خاک از سنگ بیشتر است زیرا خاک فقیر است و خلاء دارد هر چیزی که به کاشم بریزند عالی می‌پذیرد، اما سنگ در ملاء و پری است نه در خلاء. به همین دلیل است که امروز در سطح خاک خوشه‌های گندم ارائه می‌شود و فردا جوانه‌های جو سرک می‌کشد، چند روز دیگر پیاز و سایر گیاهان در آن می‌رویند. آیا این خاک قابل اعتماد است؟ یعنی به چیزی که در ضعف و ناتوانی و در خلاء هست می‌توان اعتماد کرد؟

جواب: چه کسی می‌تواند به آنکه دائماً گرسنه است، دائماً پی طعمه می‌گردد و کاشم دائماً باز است و هر چه در آن می‌ریزند می‌پذیرد اعتماد نماید؟ جامعه ارزش‌ها را در چه چیز می‌داند؟



تاثیر پذیری مقدس است اما در برابر یک عین، در برابر یک صنم و نه در برابر هر چه که باد روزگار به سویش آورد که اگر این گونه باشد قابل اعتماد نیست.

پس یک عین و چهره اصلی را می‌تواند بپذیرد و به سمت دیگری نرود. این است که گویند منشاء تمام شرها و بدبختی‌های عالم از اراده ضعیفان است پس اراده حضرت حق خیر محض است اما هر گاه بخواهد این خیرات را چهره دهد در قالب شر اندکی قرار می‌گیرد.

مثال: گل فیض حق است لطافت و عطر و چهره‌اش فیض حق است و همه این‌ها خیر هستند اما وقتی که به دقت بنگری در پایه این گل خاری است که به خودی خود شر نیست اما زمانی که این خار عضوی از بدن را می‌شکافد و به درد می‌آورد آن شر است.

سوال:

شقاوت‌های حاصل از اعمال و رفتار ما چه واکنشی در بدن انسان بوجود می‌آورند؟
گاهی اوقات حجاب‌های درونی انسان موجب ارتکاب معاصی و بروز شقاوت می‌شود که این شقاوت‌ها به نیروی درونی انسان به نام پسیکوفیزیک وابسته است.

پسیکوفیزیک

پسیکوفیزیک چیست؟

در درون هر انسان تشکیلات پسیکوفیزیک وجود دارد که گیرنده اصلی در بدن انسان است که همان مدرکات ماست که توسط پنج کانال بینایی، چشایی، شنوایی، بویایی و لامسه تحریک می‌شود. هر کدام از این کانال‌ها دریافت‌های خود را به این کانال پسیکوفیزیک تحویل می‌دهد. اما اینکه گاهی اوقات انسان چیزی را می‌بیند که حق دیدن آنرا ندارد یا گاهی چیزی را لمس می‌کند که حق لمس آنرا ندارد، در این هنگام هر کدام از این کارهای انجام شده در این دستگاه رنگی از خود بر جا می‌گذارد. این دستگاه در برابر هر عامل تحریکی ششصد هزار مأمور روانه می‌کند تا مرکز تحریک را بی‌کم و کاست درک کند این ششصد هزار مأمور ردیابی به نام سیگنال معروف است.

سوال:

آیا این زخمی که از خار بر پوست وارد می‌شود، قضایی است یا قدری؟ یعنی آیا این زخم از کام طبیعت است یا از ولنگاری آن شخص است؟

جواب:

در صورتی که سیگنال دریافت آن پدیده از امور قضایی باشد، یعنی از جانب طبیعت نشأت گرفته باشد مثل عبور از مسیری که خار ناگهانی به دستش برخورد می‌کند در اینجا دستگاه پسیکوفیزیک نسبت به



پاسخ سیگنال‌ها اقدام می‌کند تا برای صاحبش آرامش ایجاد کند، اما در صورتی که دریافت نیروی سیگنالی از ولنگاری صاحبش باشد، به این صورت که وارد جایی شود که اجازه ورود به آن را نداشته مثلا بدون اجازه شاخه گلی را چیده، اینجا در درونش اضطرابی ایجاد می‌شود و به علت عجله و اضطرابی که دارد آن خار دستش را زخمی می‌کند. اینجا دستگاه پسیکوفیزیک نسبت به سیگنال‌های ارسالی بی تفاوت است و دیگر پاسخی را ارسال نمی‌کند. در حقیقت آنچه بهای سعادت انسان را به وی تفویض نموده و انسان را از پستی‌ها به عرش عینی واقعی و حقیقی منتقل می‌سازد از همین نیروی فعاله این دستگاه است که حضرت اله آن را به همه انسان‌ها اعطاء فرموده است تا او را نه تنها از اشراق‌های جدای از درونش مورد آزمون قرار دهد تا دیگر نگاه خرده‌آمیز بر خالق نداشته باشد.

هر چیزی که در نظام نیاز باشد در عین خیر داشتن شر اندکی را هم به همراه دارد و این شر قابل اعتناء نیست یعنی نباید برای یافتن خیر محض از شر اندک آزرده شد. چون خیر محض برتر از شر اندک است مگر به حسب امکانات اعتباریه مخفیه. هدف از اعتبارات مخفیه مجردات ماست که روح و نفس و عقل و .. را خداوند در یک جسم اعتباری که دارای شر مخفی هست قرار می‌دهد.

پس جان مطلب: اراده حضرت حق خیر محض است هرگاه بخواهد این خیر را جلوه دهد، خواهی نخواهی در ظرف شر قرار می‌گیرد مثال:

شعله نوری را در نظر بگیرید که در ظرفی قرار دارد آن ظرف به دلیل ریختن نفت به درونش کثیفی دارد اما وقتی شعله روشن می‌شود تمام فضا را روشن می‌کند. خود نور خیر است اما ممکن است ظرفش اندکی آلوده باشد. آیا ما باید به خاطر اندک آلودگی ظرف از نور شعله صرفنظر کنیم؟

یعنی اگر کسی اشکال کرد که چرا خداوند اجازه داد خیرها در شرها قرار بگیرد در جواب باید گفت: برای خیر محض باید از شر اندک چشم‌پوشی کرد تمام کوه‌ها، دریاها، خزندگان و ... خیرشان از شرشان بیشتر است مثلا مار و عقرب به ظاهر شر هستند و اگر کسی در مسیرشان قرار بگیرد آن‌ها را نیش می‌زند اما در حقیقت زهر این‌ها باعث نجات انسان می‌شود. تمام شغال‌ها، گرگ‌ها و پلنگ‌ها همه همین‌اند و شرشان از نفعشان بیشتر است و چیزی که خیرش از شرش بیشتر باشد حکیم از خلقتش اعراض نمی‌کند.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم رنگین کمان، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۱۱/۳

اراده حضرت اله خیر محض است و شرها اعتباری

در درس گذشته دریافتیم که اراده حضرت اله خیر محض است و شری را شامل نمی‌شود و اگر شری در عالم ملاحظه شود از آن اعتبارهای پوشیده تحت سطوع نور الهی است.

مثال: آب اصلش خیر است و مایه حیات اما طبع آن غرق‌کنندگی هم دارد که این غرق‌کنندگی یک اثر اعتباری است که ممکن است بصورت شر بروز کند اما ما به قاعده‌ای رسیدیم که گوید آنچه خیرش بر شرش مستولی است حکیم اعراض از خلقش نمی‌کند. خیرها ذاتی و وجودی اما شرها ایجاد و اعتباری هستند.

یک شر محض، یک شر مستولی و یک شر مکافی للخیر (چیزی با خیر و شر مساوی) خلق نمی‌شوند و در دایره خلقت خدا قرار نمی‌گیرند.

خیر محض در عالم پوشیدن لباس حکمت است

استاد در درس گذشته فرمودند:

اگر از ما پرسند خیر محض در این عالم چیست و انسان چه لباسی بر تن بکند که با وجود شرهای اعتباری موجود به خیر محض برسد، ما بیان می‌کنیم که کسی که در لباس حکمت عمرش را طی کند به خیر محض می‌رسد.

استاد از رساله میرداماد و از تراوشات عرفانی ایشان و از بیانات میرفندرسکی و محمدعلی بهار همدانی این را فرمودند که رسیدن به حکمت بالاترین خیر است.

همه انسان‌ها در بدو طفولیت به ظاهر یک حالت دارند اما اینکه چطور افراد به سمت کشش‌ها و گرایش‌ها مختلف شغلی (دانش، خیاطی، کشاورزی و...) می‌روند (که البته این‌ها منافای با حکمت نیستند) و یکی نیز به سمت اصل حکمت کشیده می‌شود را هنوز در عالم کسی نتوانسته است بیابد.

استاد فرمودند آیا بگوییم این کشش‌ها از آن جلوه جبروتی حاصل می‌شوند؟ آیا از جوهر فرد است؟ یا از چه رازی است؟

آنچه مسلم است هر کس لباس حکمت بپوشد گونه نبی پیدا می‌کند و به خیر محض می‌رسد. استاد می‌فرماید تمام دنیا اگر پر از کیسه‌های برلیان شود یک طرف و رسیدن یک انسان به درجه حکمت هم یک طرف. حکمت یک امر درونی محض نیست بلکه بروز نشانه‌های حکمت نیز باید از رفتار و گفتار و حالات و نگاه فرد آشکار شود.



در درس بعد استاد می‌فرمایند که چطور یک حکیم به درجه الهام می‌رسد؟ یعنی آن راهی که حق هست باید به وی الهام شود. کسی که به درجه حکمت می‌رسد بالاترین نشانه‌اش آن است که در مسیر راه حق و مسیری را که باید برود به وی الهام می‌شود.

مثال:

نصب تابلو در کبودان با انتخاب آیه حکمت توسط استاد بعنوان سمبل آیات «من یوتی الحکمه فقد اوتی خیراً کثیراً»

رساله واجب الوجود مرحله دوم استاد در خصوص موضوع حکمت و چگونگی قرار گرفتن حکیم تحت تأثیر اشراق حق صحبت فرمودند.

نکته:

استاد در رساله واجب الوجود مرحله دوم در ذیل این بیان حضرت صدرا «ففی هذا العلم یظهر مقامات الرجال و درجات الاحوال فی المعال فان تیسر حدٌ فقد حصل له الخیر الاتم و الکمال الاعم» اینجا حضرت صدرا می‌فرمایند اگر می‌خواهید ببینید مقام انسان در کجا شکوفا می‌شود باید گفت در مسیر حکمت شکوفا می‌شود و مقامات رجال در این حوزه روشن می‌شود. البته اگر کسی به سمت علوم الهی راه یابد و به آن آستانه و حد لازم برسد. استاد فرمودند این یک توصیه است به تمام کسانی که در مسیر علوم الهی حرکت می‌کنند.

حضرت صدرا می‌فرماید «فإن تیسر حدٌ»

کسی که به این آستانه برسد و فقط یک قطره بنوشد و برود چیزی حاصلش نمی‌شود. یعنی به آن درجه کَرِیت و به آن مقام نمی‌رسد. اگر به آن حد و آستانه از حکمت برسد که متصل به مقام عصمت و ولایت شود و دستش در دست عصمت الهی باشد آنجاست که «فإن تیسر حدٌ» حاصل شده است یعنی به آستانه عالی حکمت رسیده و آنجا به مرزی رسیده که غرق در حکمت الهی می‌شود و بالاترین درجات را پیدا می‌کند و حال او عوض می‌شود. زمانی که انسان حالش عوض شود و در مسیر باشد اگر باطلی سر راهش قرار بگیرد هیچ‌گاه آلوده به آن باطل نمی‌شود.

تحقیق در مورد شأن نزول آیه‌ای از قرآن در باب عصمت الهی فاطمه الزهرا(س)

از بین شخصیت‌هایی که در این خصوص کار کرده‌اند عبید... ابن‌عبدا... معروف به حاکم حَسکانی از علمای بزرگ قرن پنجم هجری (اهل تسنن و پیرو مذهب حنفی) متولد نیشابور در خانواده‌ای از اهل علم است. خواستم در خصوص چگونگی کشش افراد به یک سمت تحقیق کرده باشم که باید گفت:



جد بزرگ ایشان در منطقه خراسان فتحی را انجام داده بود که مردم خراسان بدست وی مسلمان شده بودند و مردم برای خانواده ایشان احترام خاصی قائل بودند. پدربزرگ ایشان از روایت حدیث بوده و پدر وی نیز واعظ مشهوری بوده که حاصل این‌ها عبید... است که ایشان هم سه فرزند از راویان حدیث به عالم ارائه می‌دهند. گفتند ایشان احتمالاً به خاطر تقیه خود را از اهل تسنن گفته‌اند.

به طوری که یکی از علمای اهل تسنن گفته است کتابی از ایشان یافته‌ام که نمی‌توانم بپذیرم ایشان از اهل تسنن باشد. کتاب‌های ایشان از منابع موثق اهل تسنن تاکنون است.

ایشان سفری به مرو داشته تا از علمای آن دیار روایت بشنود. خود وی در آن جلسات تشکیل کلاس درس می‌دهد و به روایت گویی مشغول می‌شود که بسیاری از مشتاقان آنقدر به درس وی می‌آیند تا اجازه روایت بگیرند.

ایشان در دلیل کتاب شواهد التنزیل گوید:

یکی از پیروان مذهب کرامیه را دیدم که در شأن نزول سوره انسان شک کرده و آنرا انکار کرده که این سوره در عظمت اهل بیت رسول... (ص) نازل شده است. آیه «إِنَّمَا نَطَعْمُكُمْ لَوْجَهٗ اِیَّهَا لَا نَرِیدُ مِنْکُمْ جِزَاءً وَلَا شُکُورًا»

شأن نزول این آیه برمی‌گردد به زمانی که کسالتی برای امام حسن (ع) و امام حسین (ع) عارض می‌شود و حضرت فاطمه (س) و حضرت علی (ع) سه روز را روزه داشتند و بعد افطار خودشان را در هر سه روز اهدا می‌کنند و خود با آب افطار می‌کنند.

حسکانی گوید:

از این امر مسلم که نزول این آیه برای عظمت اهل بیت پیامبر (ص) هست و مورد انکار قرار گرفته است قلبم به درد آمد و تصمیم گرفتم در مورد آیاتی که شأن نزول آن‌ها مربوط به اهل بیت عصمت و طهارت است مطلب بنویسم. لذا کتاب شواهد التنزیل را که در باره شأن نزول ۲۱۰ آیه مربوط به اهل بیت پیامبر (ص) و عظمت علی ابن ابیطالب (ع) و فاطمه زهرا (س) است، بسیار زیبا می‌نگارد و احادیثی را استناد می‌کند که مورد قبول اهل تسنن نیز هست.

مثال:

آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» در این آیه احادیث و روایات محکم درباره اهل بیت ارائه می‌دهد.



آیات ۲۴ و ۲۵ سوره مبارکه ابراهیم «الم تر کیف... ضرب ا...» در این آیات نیز عظمت اهل بیت عصمت و طهارت را می‌رساند و می‌گوید خواستم اثبات کنم که اهل بیت عصمت و طهارت تجلی در قرآن دارند و جدای از قرآن نیستند و هیچ‌کس در هیچ موقعیتی حق این جداسازی را ندارد.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم ز. ابوئی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۱۱/۱۰

موضوع: اراده حضرت حق صفحه ۳۴۴

انواع شر

«و اما شر محض»

آنچه ذات، حالت، هیئت و ماهیتش شر باشد یعنی خیری در آن ملاحظه نشود، شر محض است. آنچه تصور می‌کنیم یا هست یا نیست اگر نباشد که نیست ولی آنچه هست وجود دارد و وجودش خیر است زیرا «کالوجود خیر»

انواع شر:

۱- شر محض که در آن خیری نیست.

۲- شرمستولی که شرش از خیرش بیشتر است.

۳- شر مکافی که خیر و شرش مساوی است

حضرت استاد فرمودند که حضرت اله هیچ‌یک از این سه قسم را فرمان صدور نمی‌دهد.

نکات:

شبهه دوگانه پرستان

حضرت حق افاضه کننده همه موجودات و آثار آنهاست که قائم به آن وجودهاست مثل علم، قدرت و تمامی آثار آنها بنابراین «فهو رب العالمین لا رب سوا» فقط او مالک و مدبر تمام جهانیان است و غیر از او رب دیگری وجود ندارد. در اینجا دو گانه پرستان به شبهه‌ای برخورد کردند که مشرک شدند که صغری و کبرایی دارد.

صغرای آن عبارت است از اینکه در عالم هستی هم خیر و هم شر وجود دارد یعنی وجودهایی هستند که خیرند و وجودهایی هستند که شر هستند. اما خیر و شر ضد هم هستند. کبرای قضیه این است که دو تا ضد نمی‌تواند به یک علت نسبت داده شود زیرا اگر یک چیز منشاء دو ضد باشد علامت آن است که لازم نیست سنخیت بین علت و معلول وجود داشته باشد. پس اگر علتی سنخیت با چیزی داشته باشد نمی‌تواند با ضدش سنخیت داشته باشد. نتیجه: در جهان هستی باید دو خالق وجود داشته باشد یکی خالق خیر که یزدان هست دیگری خالق شر که اهریمن هست.



پاسخ به شبهه از نظر افلاطون

افلاطون در جواب گوید: مقدمه اول در این استدلال مخدوش است و در عالم هستی که از آن جهت هستی است و بخواهد شر باشد وجود ندارد. اگر شری هست همواره به سبب عدمهاست.

مثال: قتل از مصادیق بارز شر است ولی اگر تجزیه کنیم مشخص می‌شود که شر در امر عدمی است نه وجودی. مثلاً در این کار به شمشیر تیز نیاز هست اصل وجود شمشیر خیر است. اگر نبود بسیاری از کارهای عالم به مشکل برمی‌خورد. پس تیزی شمشیر کمال آن است انسانی هم که قدرت دارد و شمشیر را بلند می‌کند قدرتش کمالش است.

اینکه گردن یک فرد این قابلیت را دارد که بر اثر ضربه شمشیر بریده می‌شود خیر است زیرا در غیر این صورت مجسمه‌ای بود که دیگر نمی‌شود آنرا انسان نامید. پس وجود بدن تا قبل از اصابت شمشیر از طرف خدا محل افاضه حیات بود زیرا حیات به هر چیزی افاضه نمی‌شود و باید ظرفیت در وجود داشته باشد تا خدا به او افاضه کند پس وقتی سر از بدن جدا شد، این همان شر است و منسوب به امر عدمی است.

نظر ارسطو در تکمیل پاسخ افلاطون

ارسطو در تکمیل این اصل افلاطون گفته:

اگر وجودات را تصور کنیم، هر آنچه در عالم محقق می‌شود، یا قابلیت تحقق دارد بر پنج قسم است:

۱- خیر محضی که هیچ شری در آن نیست کمال محض است و هیچ عدمی هم در آن راه ندارد.

مثل آنچه که در مافوق عالم ماده خلق شده مانند (مقامات انبیاء و عصمت، عقول الهی و..).

۲- شر محضی که هیچ خیری در آن نیست.

۳- شر مستولی که شرش بیشتر از خیرش است.

۴- شر مکافی که خیر و شرش مساوی است.

۵- چیزی که هم خیر دارد و هم شر ولی خیرش بیشتر از شرش است مانند عالم ماده که در آن

کمالات هست ولی این کمالات گاه جلوی کمالات دیگر را هم می‌گیرند.

پس در مجموع این نظام خیرش بیشتر از شرش است.

نتیجه

اگر خداوند این عالم را خلق نمی‌کرد علامت آن بود که خدا برای فرار از آن شر کم وجوداتی را که خیر کثیر داشتند خلق نمی‌کرد که در نتیجه مبتلا به شر کثیر می‌شد و این هم با حکمت خدا سازگار



نیست پس در خیر کثیری که بدون شر قلیل نمی‌تواند باشد، شر را هم به خدا نسبت می‌دادند ولی این نسبت بالعرض است.

تعریف بالعرض:

صفتی که مربوط به شیئی هست ولی آن شیء واقعا متصف به آن صفت نیست پس امری عدمی است که از باری تعالی صادر نمی‌شود. یا مثلا در آفرینش مار و عقرب گوئیم چرا مار و عقرب آفریده شدند؟ این‌ها هم موجوداتی هستند که برای خودشان مثل آهو و پرندگان لذتی دارند و زمانی شر از چیزی متسع می‌شود که سلب حیات و سلامتی از انسان شود. مثلا میکروب هم برای خودش رشد می‌کند، زاد و ولد و تغذیه دارد و لذت می‌برد ولی تا زمانی که وارد بدن انسان نشده شری ندارد اما وقتی وارد بدن شد و ناشناخته شد و حیات انسان یا سلامتی او را به خطر انداخت شر می‌شود. پس هیچ موجودی برای خودش شر نیست و اگر برای خلقت مفید نبودند خلق نمی‌شدند.

نظر علامه طباطبایی در حسنات و سیئات

در اینجا به این نکته هم اشاره کنیم که برخی حسنات و سیئات را هم به خدا نسبت می‌دهند اما مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان این‌گونه بیان فرمودند که:

در محاوره عقلایی آنجا که امری وجودی برای انسان حاصل می‌شود، حسنه است و آنجا که سلب نعمت وجود می‌شود سیئه است.

قرآن کریم می‌فرماید: «الذی احسن کل شیء خلق» خداوند خالق همه چیز است. و در جای دیگر می‌فرماید: هر آنچه ایشان خلق نموده حسن است.

پس هر چیزی که بهره از خلقت دارد حسن است و از اینجا معلوم می‌شود که آنجا که در قرآن سیئات بکار رفته بحث عدمی‌هاست زیرا شیئیت ندارد. پس سیئه از حیثی که عدم است خالق نمی‌خواهد و به خداوند نسبتی ندارد. مثل دانا شدن که اسبابی لازم دارد و برای جاهل شدن فراهم نشدن اسباب علم هم کافی است.

اما از این باب که نظام عالم این‌گونه تقدیر شده که همه چیز به خداوند برمی‌گردد و خداوند این‌گونه عالم را طراحی نموده که گاهی سلامتی است و گاهی بیماری، در شرایطی پیروزی و در شرایطی شکست است و.. حضرت علی (ع) در نهج البلاغه می‌فرمایند: به من خبر رسیده که بسرابن اَراطات بر یمن تسلط یافته سوگند به خداوند من می‌دانستم که مردم شام به زودی بر شما غلبه خواهند کرد زیرا آن‌ها در یاری دادن باطل وحدت دارند و فرمانبردارند و شما در دفاع از حق متفرق‌اید و امام خود را در حق نافرمانی می‌کنید.



آن‌ها نسبت به رهبر خود امانتدار و شما خیانتکارید. آن‌ها در شهرهای خود به اصلاح و آبادانی مشغولند و شما به فساد و خرابی اگر من کاسه چوبی آب را به یکی از شما امانت بدهم می‌ترسم بند آن را هم بدزدید پس اینکه سیئات به انسان منسوب است اما تقدیر آنرا خداوند نموده در روایات هم مطرح شده چنانی که زراره از امام صادق (ع) روایتی را نقل می‌کند که آغاز نعمت‌ها از خدای عزوجل است و آن را به شما عطا فرموده و همچنین بدی و شرها از خودتان است هرچند که قدر الهی با آن روان شده باشد.

نکته‌ای در خیر و شر از حضرت استاد موسوی

در پایان نکته ای از حضرت استاد در باب ریشه خیر و شر:

ایشان می‌فرمایند خیرها در فطرت هر موجود نهفته است ولی شرها حالت اکتسابی دارد. چه زمانی خیر از انسان سر می‌زند و کدام یک از عینیت حضرت حق برای خیر سایه می‌اندازد؟

حضرت استاد می‌فرمایند: حی و قیوم بودن حضرت حق «هوالحی القیوم واجب بالذات»

قیوم بودن حضرت حق روی جوهر، وجود، بارقه و عین همه انسان‌ها سایه می‌اندازد منتها بعضی در جاذبه سایه قرار می‌گیرند و بعضی نمی‌گیرند. باید قبول کرد که در خیرها جبر نیست بلکه فقط کشش و محبت است. پس اینکه گفتیم در نهاد هر انسان خیر هست لازمه‌اش این نیست که این خیر را در مرحله عمل برسانیم ممکن است این خیر عملی هم نشود.

خیرها از نیروی محرکه‌اند یا از دراکه؟

سوال:

خیرها از نیروی محرکه‌اند یا دراکه؟ انسان می‌یابد که کار خیر می‌کند یا تحریک می‌شود؟ حضرت استاد می‌فرمایند: برخی عرفا گویند از دراکه است و برخی گویند از محرکه، اما نظر خود من این هست که انسان مادی ظلمت زندگی را فراگرفته و در دریای بیکران زندگی وحشتبارش غوطه‌ور است تا بخواهد از این دریا خارج شود سیلی‌های پی در پی به او نواخته می‌شود و او را به قعر دریای خروشان فرو می‌برد و از هر چه خیر است یادش می‌رود یعنی زندگی او را چنان در خود پیچیده که به آنچه خیر است فکر نمی‌کند و تمام تصور و فکرش آن است که فقط خویش را از آن‌ها رها سازد و در این بیابان و نهیب موج گم می‌شود. تا اینجا مربوط به اکثر مردم است، اما گاهی در این میان به شامه برخی نسیم جانبخش جاذبه عرفانی فرو می‌رود و او را نرم می‌کند و تصمیم می‌گیرد از این جهان فرار کند.

فتنه می‌بارد از این چرخ مفرس برخیز تا به میخانه پناه از غم ایام بریم



عرفا گویند این نسیم او را به سیر و سلوک وا می‌دارد و تنها راه فرار از تنگنای ظلمت زندگی همین است. سلوک پیمودن راه و سیر تماشای جلوه یار و در جذب او قرار گرفتن است.

تجسم نهیب خیر از درون

سخن مرحوم سید علی آقای قاضی (ره):

روزی در اتاق بودم جهت هواخوری بیرون آمدم در دالان خانه دیدم که خودم در کنار خانه ساکت ایستاده‌ام به دقت که نگاه کردم خالی را در صورت خود دیدم وقتی به درون خانه آمدم خود را در آینه نگاه کردم خالی را در صورت خود دیدم این یک نهیب خیر است از درون انسان که گوید ای انسان خود را باش و از شر دوری کن. این نهیب با نسیم فلسفه و حکمت و عرفان حق در انسان ایجاد می‌شود.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم ل. سادات میرعابدینی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۱۱/۱۷

موضوع: جلد ششم اسفار فصل هشتم

تعریف صفت فعل و ذات

این فصل شامل مباحث قدرت و اراده است.

صفت فعل: اگر صفتی مقابل داشت و هر دو صفت در خارج بیان داشت و حضرت حق به هر دوی

این‌ها متصف بود صفت فعلی نام دارد مانند شفا، عدم شفا، یرزق و لایرزق

صفت ذات: اگر صفتی مقابل داشت ولی مقابل آن صفت به حضرت حق متصف نمی‌شد آن جزء صفات

ذات اوست مانند علم و جهل

شبهه شیخ کلینی (ره): اراده حضرت حق از صفت ذات نیست بلکه از صفت فعل است

موجودات در جهان دو قسمت هستند قسمتی مراد حضرت حق‌اند (خیرها، حسنات) و قسمتی نیستند

(مثل شرور، قبايح، گناهان و...)

اگر اراده عین علم باشد هر چیزی که متعلق به علم هست باید متعلق به اراده نیز باشد ولی چنین نیست

زیرا چیزهایی در این عالم هستند معلوم حضرت حق ولی مراد وی نیستند. مثل شرور.

میرداماد در قبسات گوید: این شبهه را کلینی حسن و محکم شمرد.

حضرت صدرا: برخی مشایخ امامیه (منظور همان شیخ کلینی است) این شبهه را محکم شمردند که باید

گشوده شود.

پاسخ اول حضرت صدرا به شبهه شیخ کلینی

پاسخ اول ملاصدرا که مشابه پاسخ میرداماد در قبسات است:

فیض خداوند لاینقطع است و دائما سرازیر است و انقطاع برای آن نیست. از سوی دیگر هر چیزی که

در این جهان است جزئی از این نظام احسن است و کل موجودات عالم مثل یک واحد حقیقی‌اند و همه

مراد حضرت حق‌اند. ما نمی‌توانیم فرض کنیم که چیزی در این عالم باشد و مکروه حضرت حق باشد.

اگر چیزی ممکن الوجود شده پس مراد حضرت حق بوده است و باید به واجب الوجود منتهی شود پس

نمی‌توان فرض کرد چیزی مکروه او و مقبوض واجب باشد ولی موجود شده باشد.

ملاصدرا می‌فرماید: هر چیزی در این جهان موجود است و به علت العلل منتهی است خیر است نسبت

به ذاتش و نسبت به علل خود اما احتمالا شروری هم به همراه داشته باشد.



در اینجاست که پنج دسته را بیان می‌کند. خیر محض (مجردات)، شرمحض، خیر غالب (موجودات عالم ماده که چون لازمه عالم ماده حرکت است و دارای قوه و استعدادند دارای شرور خفیه هستند که این شر خفیف هم اراده و مراد حضرت حق است. شرور اندک داخل در قضای الهی هستند بالعرض و او به آنها راضی بوده، شر غالب، خیر و شر مساوی. هیچ‌گاه خدای متعال اجازه ورود به عالم کون را برای آن سه دسته شر نمی‌دهد. خیرها مراد حق هستند بالذات اما شرور چون ذاتا وجود ندارند بالعرض هستند.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم فداکار، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۱۱/۲۴

موضوع: اراده حضرت حق صفحه ۳۴۴_ جلد ششم

بحث در اراده خدا در چهره گرفتن موجودات است که اگر حضرت اله اراده نکند هیچ چیز چهره نداشته و هستی نخواهد داشت.

شرها در عالم عرضی است نه ذاتی

بحث در عبارت «فالشروع الطفیفة نادره ...»

ظاهر عبارت اسفار گوید شر پیچیده در قضا و قدر است. یعنی اگر عبارات را به واقع بنگریم نمایانگر آن است که شر معلوم از قضا قدر بروز می کند یعنی جزء فرمان است اما نه به ذات بلکه به عرض هدف از این جمله چیست؟

بحث در خیر و شر هستی‌هایی است که جزء این نظام هستند و بعضا مقوم و برخی نیز برای انسان مبین و برخی برای انسان ضرور هستند اما اگر شری داشته باشند شر این‌ها عرضی است نه ذاتی آیا شرور در عالم عرضی هستند یا ذاتی؟

منظور از ذات و عرض یعنی نفس خودشان شر است و چنین چیزی در عالم هست. چنین چیزی که در عالم هست شر ذاتی نام دارد و گاهی در عین اینکه خیر است شر تجسم می‌یابد و به صورت شر درمی‌آید که اولی را شر ذاتی و دومی را شر عرضی گویند که شر عرضی مصادیق زیادی دارد. شر ذاتی شر عدمی است. یعنی شر را به صورت عدم فرض کرده‌اند مثلا چشم باید بینا باشد ولی از اول نابینا بود آنچه از اول وجود خارجی ندارد را شر ذاتی گویند.

شر عرضی چیست؟ چیزی است که مستقیما مضر نیست ولی غیر مستقیم مضر است مانند ابری که سایه می‌اندازد و مانع از بهره‌مندی یک محتاج به اشراق خورشید می‌گردد.

این شر عارضی است نه ذاتی. یا یک هوای سردی می‌آید و به میوه‌ها ضرر می‌رساند خود این هوای سرد شر نیست و ایراد ندارد ولی نسبت به میوه شر است.

آیا شرور در قضای الهی وارد می‌شود؟

پس در این عبارت که استاد بر آن تاکید داشتند با وجودی که خدای متعال خیر محض است این پرسش برای هر اندیشه‌وری مطرح می‌شود که چگونه از خیر محض شرور صادر می‌شود و مشکل شرور برخی را به انکار آفریدگار حکیم واداشته چنانی که مادی‌ها به سبب مشاهده شرور به این ورطه گرفتار شده‌اند. و برخی دیگر به سبب مشکل شرور به دو فاعل خیر و شر یا نور و ظلمت معتقد شده‌اند. اما در این میان



فیلسوفان بزرگ اسلامی به خدای حکیم معتقدند و مشکل شرور را وسیله‌ای برای انکار توحید و انکار خالق حکیم قرار نداده‌اند. (خنده از لطفش حکایت می‌کند گریه از مهرش شکایت می‌کند) باید روشن شود که چگونه شرور در قضای الهی داخل می‌شود.

مثلا آتش یکی از مخلوقات مادی است که ویژگی آن تولید حرارت و سوزندگی است. آتش در زندگی ساده انسان‌های قدیم و در زندگی پیشرفته انسان‌های کنونی نقش بسیار عالی داشته و دارد و اگر نباشد مشکلاتی بوجود می‌آید اما گاهی آتش، خانه یا لباس یا بدن انسان صالح یا حیوان بی‌آزاری را می‌سوزاند این‌گونه زیان‌ها در برابر سودهایی که از آتش بدست می‌آید بسیار ناچیز است. کمال آتش در سوزاندگی آن است اینکه کسی انتظار داشته باشد که آتش هر کجا موافق میل اوست بسوزاند و هر جا موافق میل او نباشد نسوزاند اشتباه است.

مثال: انسان نوعی حیوان است که در سود و زیان در نظام خلقت با هم شریکند همچنین سود و زیان‌هایی وجود دارد که ویژه انسان است و حیوانات در آن سهمی ندارند و علاوه بر اینکه انسان دارای قوه عاقله است و از این لحاظ از حیوانات تمایز پیدا می‌کند دارای قوه شهوت و غضب نیز هست و به لحاظ این دو قوه با حیوانات مشترک است.

زیان‌هایی که دامنگیر انسان می‌شود از دامنه جهل و اطاعت نکردن قوه جهل و غضب از قوه عاقله است. یعنی شخصی که فرمانبر شهوت و غضب خود است ممکن است که در این دنیا شادکام و آسوده خاطر باشد ولی در روز رستاخیز زیان سختی می‌بیند هر چند که ممکن است اگر ساعتی در شهوترانی یا در غضب و شهوت باشد، در همین دنیا هم گرفتار بدبختی گردد. ممکن است عمری پریشانی و پشیمانی ببیند. بحث ما در عبارت «فالشرور الطیفیه النادره.....» بود که گفتیم آنچه در قضای الهی مقدر شده خیر محض است. ریشه قضا از مقوله عقل یعنی از عالم مجردات است.

چرا به این‌ها صور عقلیه گویند؟ زیرا این‌ها از ماده رها هستند و نواقص در آن‌ها راهی ندارد. درست است که علم عنائی و احاطی خداوند به تمام جزئیات عالم هستی تعلق گرفته است ولی شر حقیقی چیزی جز عدم نیست. بنابراین از فیض وجود محروم است و صانع حکیم شرور حقیقی را نیافریده است و اما وجود شرور نسبی معلوم خداوند و مخلوق اوست و آنچه به دلیل تضاد و تزاحم و اصطکاک پیش می‌آید تابع وجود آن‌هاست و مطلوب به ذات نیست بلکه دخول آن‌ها در نظام هستی و مطلوبیت آن‌ها بالعرض است که در این متن نیز می‌خواهد اثبات کند که اگر شری را در قضای الهی در نظر گرفته‌اند آن شرها ذاتی نیستند بلکه عرضی هستند که اگر نبود خیر فراوان، امور متضاد و متزاحم هرگز آفریده نمی‌شدند. بنابراین خیریت آن‌ها مطلوب به ذات و شریّت آن‌ها بالعرض است پس شر بالعرض



در قدر داخل است مانند اينکه آب و آتش و حيوانات موذي و قواي شهوي و غضبي از نظر وجود به ذات در نظام قضا و قدر داخلند و وجود آنها خير است ولي از لحاظ نسبي که با موجودات ديگر پيدا مي کنند و شري که از اين لحاظ بر وجود آنها مترتب است بالعرض در نظام قضا و قدر داخل هستند لذا شر آنها هم اندک و نادر است.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم شعبانی، تاریخ ارائه درس: ۱۴۰۰/۱۲/۱

موضوع: جلد ششم، فصل هشتم

اشکال شیخ کلینی (ره) در اراده حق

اگر اراده حق تعالی عین علم او باشد لازم است همانطور که خداوند به همه چیز علم دارد و به همه چیز عالم است باید اراده او نیز به همه چیز تعلق بگیرد درحالی که اراده او به ظلم، کفر، گناه، معصیت، شر و زشتی تعلق پیدا نمی کند. به استناد همین اشکال مرحوم کلینی قائل بر این شدند که اراده حق تعالی با ذاتش مغایرت دارد زیرا علم حق تعالی عین ذات است اما اراده او زائد بر ذات است و اراده او را حادث دانستند.

پاسخ حضرت صدرا به شبهه شیخ کلینی (ره)

دو جواب حضرت صدرا (اعلی...مقامه) به این شبهه:

هر چه در این عالم هست همه تحت پوشش فیض حق هستند و خدا به همه چیز علم و اراده دارد پس اراده او به همه چیز تعلق می گیرد منتها اراده او به خیرها بالذات است و به شرها بالعرض. خیرات و خوبیها مستقیماً بالذات از سوی او ایجاد می شوند اما آفات و شرور بالتبع و بالعرض متعلق به اراده خداوند هستند. خداوند موجودات را به همان پنج دسته از نظر خیر و شر تقسیم بندی می کند. ایشان افزودند خداوند موجودات مادی را به خاطر خیر کثیرشان آفرید و از شر قلیلی که در موجودات هست به خاطر آن خیر کثیر چشم پوشی می کند و آنها را خلق می کند لذا شرور نادر و کم نیز متعلق به اراده حق هستند منتها بالعرض. آیات: «ولا یرضی لعباده الکفر»

خداوند راضی به کفر بندگانش نیست اما این کفر بالذات مورد رضای او نیست، بالعرض مراد است.

نظر مرحوم حاج ملاهادی سبزواری در پاسخ اول حضرت صدرا

این جواب حضرت صدرا ریشه اشکال را از بین نمی برد زیرا اراده حق عین علم اوست و همانطور که علم او به همه چیز متعلق است باید به همه چیز هم اراده داشته باشد و این جواب که خیرها بالذات متعلق به اراده او هستند و شرور بالعرض ریشه اشکال را قطع نمی کند. حق جواب این است که گفته شود: ما وجود شر نداریم و شر عدم است و این طور نیست که وجودی شایع باشد همانطور که حکما می فرمایند «الوجود خیر» هر وجودی خیر است و وجود شر نداریم و شر عدمی است. ما شر به حمل اولی داریم یعنی شر در حوزه مفهوم و اعتبار که از مقایسه و نسبت پیدا می شود.

بد به نسبت باشد این را هم بدان

بد مطلق نباشد در جهان بد



نسبتش با آدمی باشد ممات

زهر مار آن مار را باشد حیات

در مقام مقایسه است که یک مفهوم نسبی انتزاع می‌شود و در ذهن ما پیدا می‌شود مثل مرگ ناشی از نیش مار که مار را شر می‌کند و مفهوم شر را نشان می‌دهد در حالیکه این شر به حمل اولی است والا آنچه در خارج است شر نیست.

در خارج نمی‌توان سراغ شر را گرفت بنابر این شر به حمل شایع نداریم چون اراده باید به یک چیز تعلق بگیرد ولی شر که شیء نیست فقط شر به حمل اولی داریم یعنی شر در حوزه مفهوم که از مقایسه دو وجود گرفته شده است که همان شر به حمل اولی هم بالذات متعلق به اراده خداست.

نظر حضرت استاد موسوی (ره) در پاسخ اول حضرت صدرا

از نظر ایشان شر، شر درون انسان است. ایشان درباره شرور طفیفه (پیچیده) می‌فرمایند:

ظاهر عبارت اسفار آن است که شرور پیچیده جزء قضا و قدر هستند درحالی‌که در گذشته بیان شد شرها جزء فرمان کن نیستند اما این عبارت غیر از آن است. این شر بالعرض چیست؟ حضرت استاد می‌فرمایند: گاهی این عبارات اسفار عجیب و غریب است و این مطلب واقعا فهمش دشوار است. مصداق‌هایی از شر طفیفه از نظر حضرت استاد:

(کفر، فقر، بیماری، حوادث ناگوار). فقر چه مادی چه فکری و چه کم فهمی شر است. تمام گرسنه‌های عالم، تمام کند ذهن‌های عالم، تمام ناتوانان جسمی این‌ها همه شر هستند منتها شر پیچیده. اما این‌ها از خدا نیست خدا کسی را کور و کر و لال خلق نمی‌کند این‌ها را به خدا نسبت ندهید. این‌ها از خون ناسازگار پدر و مادر است. پس این شر را پدر و مادر ایجاد کردند و بعد داخل در قضای الهی شد. یعنی داخل در سیستم آفرینش این طفل شد که می‌شود جزء قضاء... یعنی فرمان خلقت، فرمان روح، عقل، نفس و سایر مدرکات از خداست منتها قالب ناقص از پدر و مادر است. یعنی شر پیدا شد و در قضای الهی هم قرار گرفت یا انسانی که دزد و آدم‌کش است این شرور ربطی به خدا ندارد این‌ها مربوط به خانواده‌های بی‌بند و بار، غذای حرام و پدر و مادری می‌شود که نباید پدر و مادر می‌شدند.

«الشقی شقی فی بطن امه» بیخود انگشت اتهام به سمت خدا نگیرید یکسری انسان‌های تیره بخت روزگار هستند که همه کارها را به خدا نسبت می‌دهند. شر را خود انسان بوجود می‌آورد چون اراده خدا خیر است. آنچه را که خدا اراده می‌کند فکر سالم، عقل و جسم سالم و گلبول‌های منظم است پس تمام شرور پیچیده‌ای که در قضای الهی‌اند این‌ها از خدا نیست ولی رضای خدا در آن است یعنی چه رضای خدا در آن است؟



وقتی شری از انواع فقر، بیماری و حوادث ناگوار درون انسان قرار می‌گیرد دیگر حکمت خدا اجازه نمی‌دهد که تک تک انسان‌ها را کنترل کند و عیب آن‌ها را بگیرد خودشان باید به فکر خود باشند. حضرت حق یک فرمانده و ناظر و بیننده است. ما را می‌بیند ناظر ما هم هست فرمان هم می‌دهد حضرت استاد می‌فرمایند دیگر از این به بعد هیچ‌کس نباید زشتی‌های عالم را به خدا نسبت دهد زیرا خدا خالق کفر و زشتی‌ها و شرور نیست.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم رنگین کمان، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۱۲/۸

موضوع: جلد ششم، فصل هشتم صفحه ۳۴۵

توضیح در جمله: خداوند راضی به کفر بندگان نمی شود

«ولا یرضی لعباده الکفر...»

در این صفحه حضرت صدرا می فرمایند که قول حضرت حق این است که خداوند کفر را برای بندگان نمی خواهد و آنرا اراده نمی کند یعنی او رضایت نمی دهد کفر را برای بندگان.

آیا او کفر در درون دارد که بخواهد اجازه بدهد یا ندهد که دیگران آن کفر را داشته باشند؟

در آیه ۷ سوره مبارکه زمر:

اگر کفر بورزید خداوند غنی از شماست و او برای بندگان راضی به کفر نیست. اگر شکر او را به جا آورید آن را برای شما می پسندد.

در اینجا خداوند در برابر کفر شکر را قرار داده است این از نکات بسیار مهم معنایی است. کلمه کفر معنای غالبش عدم ایمان است ولی از نکات خیلی مهم در فهم آیات قرآن دانستن حوزه معانی کلمات قرآنی است. یکی از آنها همین کلمه کفر است که در رسالات حضرت استاد زیبا اشاره شده است.

حضرت استاد بیان فرمودند که یکی از معانی کفر ناسپاسی است اساس معنای کفر یعنی پوشاندن حق بی ایمانی یکی از معانی کفر است و الا معنای اصلی آن پوشاندن حق است.

اینکه استاد فرمودند ناسپاسی در برابر نعمت کفر است ریشه اش در این آیه است. «وما یجری مجراه من الایات معناه...»

کفر و غیر آن از قبایح مورد رضای حق نیستند و شر هستند.

در عظمت مادر حضرت موسی ابن جعفر (ع)

تحقیق در مورد مادر حضرت کاظم (ع) به مناسبت روز شهادت حضرت کاظم (ع) که دارای یک جهت ولایی عالی است:

چطور می شود از یک بطن پاک مولودی بدنیا آید؟ «ارحام مطهره اشهد انک کنت فی الارحام مطهره و اسلاب الشامخه»

کتاب های تحریر شده در خصوص ایشان: ۱- ستاره آندولس مادر حضرت کاظم، ۲- مروری بر حیات

نورانی بانوی ستوده ۳- حمیده اندولوسیه یا مغربیه

از احادیث نقل شده از حضرت علی (ع):



ایشان بر منبر کوفه حدیثی را از حضرت حجت (عج) فرمودند که «انی به ابن حمیده قد مالاها عدلا و قسطا» گویا پسر ابن حمیده را می بینم که زمین را پر از عدل و قسط می کند و انتساب حضرت حجت به حمیده مورد تحقیق بسیاری از علما قرار گرفته

نکته: از زمان حضرت حمیده به بعد بقیه ائمه مادرانشان کنیز بودند که وقتی حضرت باقر(ع) حضرت حمیده را با یکسری مقدمات خاص خریداری می کنند می فرمایند: حمیده سیده عماء مصفا به ارجاث... حمیده مانند شمش طلا از پلیدی ها دور بوده و ملائکه پیوسته او را حفظ می کردند تا اجازه یافت به کرامت الهی برسد.

سیر حمیده چه بوده؟

گاهی سیر برای انسان شکنجه هایی دارد اما انسان می تواند زیر آن ها یک گوهر به بار آید به گونه ای که بطن انسان آمادگی پرورش یک امام معصوم را بیابد.

حضرت باقر(ع) بعد از خریداری این کنیز شکر الهی را انجام دادند جوری که همه فهمیدند این یک اصل فوق العاده است.

زمان تولد امام کاظم(ع) حضرت صادق(ع) بر حمیده وارد شدند و فرمودند: به تو تبریک می گویم که اکنون گویی ملک و سلطنتی در خانه ات جای گرفته است. حقیقت عصمت چطور می تواند یک انسان را عالی به بار آورد؟

عبدالرحمان ابن حجاج از شاگردان امام صادق(ع) دارای فرزندی در مکه می شود و در خصوص وظایف پدری اش در قبال فرزند از حضرت صادق(ع) سوال می پرسد.

ایشان در پاسخ به ایشان سفارش می کنند کنیزی را به نزد حمیده مصفات بفرست تا جواب سؤالت را به تو بدهد و این نشان می دهد که حمیده نه تنها یک زن باوقار و با عصمت بوده و حضرت باقر می فرمایند این زن پاک و پاکدامن تا به اینجا رسیده است و علاوه بر این، ایشان به عنوان یک زن اهل علم، اهل حدیث و با قدرت اجتماعی معرفی می شود.

یکی از نکاتی که در زندگی حضرت صادق(ع) به چشم می خورد این است که به عنوان وکیل مالی خود نیز حمیده مصفات را انتخاب می کنند و در ارائه حقوق به اهل مدینه به حمیده مصفات رجوع می کردند. لذا استاد فرمودند ببینیم شما بعنوان یک خانم چه نقشی را می توانید در زمان حیاتتان داشته باشید؟



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم پاکدامن، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۱۲/۱۵

موضوع: جلد ششم اسفار، فصل هشتم صفحات ۳۴۴ و ۳۴۵

شروع اندک بالعرض داخل در قضای الهی شدند

بحث در یکی بودن اراده و علم خداست. طبقه بندی موجودات بر همان پنج دسته و صدور دو قسم از پنج قسم توسط خداوند مطرح شده. آنچه خیر است را خدا اختیار می کند و هرگز خیر را دریغ نمی کند زیرا اگر خیر غالب را خدا ترک کند و خیرات کثیر بوجود نیابند این شر کثیر است البته تجربه توان تثبیت خیر یا شر بودن موجودات را ندارد و بر اساس برهان عقلی آن موجوداتی که در خارج وجود دارند همگی جزئی از نظام أحسن هستند. در نظام أحسن یا خیر محض داریم یا خیر غالب داریم و همه اینها مراد حق هستند زیرا معلوم هستند یعنی خداوند علم به آنها دارد. وقتی فرمان حق که همان استعداد است را خدا داد تمام موجودات هم به اذن او یکون شدند. تمام خیرات بالذات مراد حقاند و شر اندک را به دلیل اینکه لازمه خیراتند اراده می کند. قصد و هدف و ذات خداوند خیرات محض است و آن شرور بالعرض و تکمیل کننده آن خیرات هستند.. «فالشرور الطیفه نادره داخله فی قضاء...» پس شرور اندک بالعرض داخل قضای الهی شدند و مورد رضای او هستند.

در صفحه ۳۴۵ استاد عبارتی را بیان کردند «فقوله تعالی ولا یرضی لعباده الکفر...»

آیه هفتم سوره مبارکه زمر بحث شد که می فرماید: اگر کافر شوید زیانی به خدا نمی رسانید زیرا خدا از شما بی نیاز است و کفر را بر بندگانش نمی پسندد و اگر سپاسگزاری کنید آن را برای شما می پسندد و هیچ کسی بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد.

خدا شر و کفر را بر بندگان نمی خواهد

چرا گویند خدا شر و کفر را بر بندگان نمی خواهد؟

خدای سبحان شأن قرآن را بزرگ شمرده و مکلفین و مردم را به برپاداشتن معارف آن و پیروی از دستورات آن تشویق کرده و خواسته که ایمان و اعتقاد خالص به دور از هر شرکی داشته باشد و معبود دیگری را با خدا شریک نکند. اگر خدا می خواست خودش این کار را می کرد و بعد از اینکه اشاره می نماید به عظمت خلقت آسمان و زمین و انسان و موجودات و اینکه از هر موجود جفتی را آفریده بیان می دارد که فرمانروا و معبودی جز خدا نیست پس چطور شما از حق باز می گردید. اگر شما کافر شوید زیان به خدا نمی رسانید و کفری را بر بندگانش نمی پسندد.



در آیه هشتم نیز خطاب به انسان می‌کند که وقتی مشکل و آسیبی به او می‌رسد ما را فرا می‌خواند و وقتی مشکلش را برطرف می‌کنیم باز از یاد می‌برد و همتایان برای خدا قرار می‌دهد و مردم را گمراه می‌کند. در نهایت می‌فرماید اگر کسی کافر شد خدا این کفر را برای او نخواست و خودش این را برای خود خواسته است.

نکته: استاد می‌فرماید ریشه شر از کجاست؟

کسی که چیزی را می‌دهد باید در درون آن را داشته باشد تا بدهد. اگر خدا در درون خود کفر داشته باشد دیگر از او خیری صادر نمی‌شود. خدا در درون خود کفر و فقر و نقص و بیماری ندارد که بخواهد آن‌ها را حوالت دهد. بعنوان یک قانون کلی در عالم کسی که چیزی را می‌دهد باید در درون خود غنی به آن باشد تا آن را حوالت دهد. بعنوان مثال یک فحاش و یک هتاک که فحاشی می‌کند در درونش این موضوع عملاً یا قولاً وجود دارد و بعد آن را از سر عقده‌های درونش انجام می‌دهد اما خداوند که در درونش کفر نیست که بخواهد آن را بدهد او حتی به کفر کسی هم راضی نیست. حضرت استاد می‌فرماید: خود این تصویرها هم غلط است که نسبتی را به خدا بدهیم و نباید نسبت کفر به خدا دهیم خدا خیرها را فرمان داد و آنچه که شأنیت موجود بود ایجاد شد پس خداوند کسی را به چاله نینداخت و اگر کسی به چاله افتاد یا بیمار شد یا حادثه‌ای برایش پیش آمد از موهبت عقلش بهره‌مند نشده است.

سوال شد که پس چرا خداوند در قرآن می‌فرماید: ما انسان را به فقر آزمایش کردیم؟

استاد می‌فرماید که آزمایش کرده (آزمایشات عارضی هستند نه ذاتی) منفی‌ها را که نداده آزمایش‌ها ابزار هستند و اشکال در واقع‌هاست.

معضلات علمی و نرسیدن به غایت آن

در نهایت باید گفت دو قسمت هست که مکانیسم پیچیده‌ای دارد و نمی‌توان به غایت آن‌ها رسید:

۱- حضرت حق خیر محض است پس باید از او فقط خیر بروز کند پس یکسری شرور را چگونه

می‌توان به وی منتسب کرد؟

۲- ارتباط بین اراده خدا و اراده خلق و اینکه در بزنگاه‌های تصمیم‌گیری چگونه اراده خدا با اراده

انسان پیوند می‌خورد و فعلی از انسان سر می‌زند؟

این دو امر جزء بزرگترین معضلات علمی است. حضرت استاد می‌فرماید: اگر شما اهل باشید باید به محضر حضرت حجت ابن الحسن ناله کنید از ایشان بخواهید که هر چند ذره‌ای پرده از این اسرار بردارند. اگر می‌خواهید که بارقه حقیقت برای شما آشکار شود هیچ راهی جز تجلی نور ولایت در درون انسان ندارد.



«بسمه تعالی»

ارائه‌دهنده: خانم س. ابویی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۱۲/۲۲

موضوع: جلد ششم اسفار

دو شبهه مطرح شده راجع به اتحاد اراده با علم

۱- اراده خدا عین علم و قدرت او نیست زیرا علم خدا به همه چیز تعلق می‌گیرد ولی اراده او به همه چیز تعلق نمی‌گیرد که از آن جمله شرور بود که دلایلی پیرامون آن در جلسات گذشته صحبت شد در اینجا شبهه دوم بیان می‌گردد.

۲- خداوند حادثات را در وقت خاصی ایجاد کرده نه قبل و نه بعد از آن.

ترجمه ظاهری متن اسفار:

«و منها ان الله تعالی اوجد...» خداوند حادثی را که ایجاد فرموده در وقت خاصی ایجاد کرده نه قبل و نه بعد از آن. این تخصیص حادث به وقت معین یک مرجح می‌خواهد. می‌گویند چه شد که مثلا زید در این زمان ورود پیدا کرد؟ «ولیس هو القدره و...»

مخصص نمی‌تواند قدرت باشد زیرا خدا قدرت بر ایجاد حادث در همه زمان‌ها را دارد بخاطر تساوی قدرت در همه زمان‌ها. پس این مخصص نمی‌تواند قدرت باشد. علم هم نمی‌تواند باشد بخاطر تساوی نسبت علم به همه اوقات یعنی ایجاد زید در این زمان به معنی عدم علم داشتن به ایجاد او در سایر زمان‌ها نیست، بلکه خدا در همه زمان‌ها به ایجاد زید علم دارد پس در اینجا مخصص باید اراده باشد نه قدرت و علم پس معلوم می‌شود که اراده غیر از علم و قدرت است چون اراده مخصص وجود حادث در وقت خاص است ولی علم و قدرت نه. اراده به وجود حادث در یک زمان معینی تعلق می‌گیرد اما علم و قدرت به همه مقدرات در همه زمان‌ها. پس این‌ها با هم فرق دارند. پس در این اشکال خواستند بگویند اراده حضرت حق مثل علم و قدرت او نیست بلکه متفاوت از آن دو است.

بحث ما در اراده و مشیت حضرت اله است اما در اینجا یک بحث دیگری مطرح می‌شود:

اولا این نظر که هم اکنون بیان خواهد شد دیدگاه محققان است و نه دیدگاه فلاسفه

بیشترین بحث نظر چهار نفر است:

۱- نظر حضرت ملاصدرا (اعلیٰ... مقامه) راجع به اوجد

۲- نظر حاج ملاهادی سبزواری (اعلیٰ... مقامه)

۳- نظر علامه سمنانی

۴- نظر حضرت استاد (که تلفیقی از نظر ملاصدرا و حاج ملاهادی سبزواری است)



توضیحات حضرت استاد

عبارت: «ان.. تعالی ما اوجد من الحوادث فی وقت معین لا قبله و لا بعده»

حضرت استاد می‌فرمایند جان این عبارت این است که حادثه یا اندام یا چهره‌ای باید بروز نماید وقتی خودشان خود را بروز دادند در همان لحظه فرمان حق پیدا می‌شود. نه قبلی دارد نه بعدی. یعنی در لحظه ای که حجم آن‌ها خویش را نمایان ساختند حضرت حق می‌فرماید «کن» یعنی باشد. استاد می‌فرمایند در توضیح مطلب ما طور دیگری بیان کردیم و آن اینکه حضرت حق اراده می‌کند و خلق می‌کند یعنی اول مشیت و خواست و میل حضرت حق هست اول قدرت اوست و بعد حادث ها. ولی این عبارت، عبارت فعلی نیست که بخواهد بگوید خدا اراده می‌کند و بعد موجود را خلق می‌کند می‌فرمایند اینجا اراده و نیت قبلی و بعدی نیست بلکه همینکه موجود حجم خود را در خصوص اینکه می‌خواهد کوه باشد یا درخت باشد یا... بروز دهد، یعنی اشاره از سوی خود آن موجود است و بعد حضرت حق فرمان کن را به خواسته و اراده آن موجود می‌دهد.

در بیان قبلی خود موجود اراده و مشیت و قدرت نداشت او را بی سر و ته درست کردند و بعد استعدادها از جوهر او بروز یافت ولی در این عبارت گوید پیش از عنایت حضرت حق موجود خود را در عالم عرصه چهره قرار داد. حضرت حق هم فرمود چون تو می‌خواهی دریا باشی دریا باش چون تو می‌خواهی زمین باشی زمین باش و...

توضیح در (مبدعات، مخترعات، مکونات)

عبارت دوم: «ومنها ان... تعالی اوجد» یعنی ایجاد فرمود نه ابداع و خلق.

معنی ابداع: خلقت بدون نیاز ماده و بدون نیاز به زمان و مکان.

طبق مبنای جمهور حکما جمیع عقول بلکه نفوس فلکی از مبدعاتند لذا جمهور حکما موجودات عالم را بر سه دسته مبدعات، مخترعات و مکونات تقسیم کرده‌اند.

مبدعات آن سلسله موجوداتی هستند که در خلقت محتاج به ماده و مدت نیستند مانند عقول مجرد.

مخترعات موجوداتی را گویند که در خلقت فقط به ماده محتاجند مانند فلکیات.

مکونات موجوداتی هستند که هم به ماده و هم به مدت محتاجند (که عالم عناصر است که عالم کون و فساد نیز به آن گویند). پس ابداع در رتبه اعلی در این میان است. چون هر موجودی از نظر ذات مغایر با موجودی دیگر است و چون چنین است پس هر موجودی بدیع الوجود است یعنی مانند آن نیست لذا خدای سبحان مبتدع و بدیع السماوات و الارض است.



پس خداوند ایجاد نمود نه خلق و نه ابداع. آنچه را که خواست در وقت معین ایجاد شود نه وقتی که خدا تعیین کند بلکه وقتی را که خودشان برای خود تعیین کردند که این را مستشکل اشکال کرده که :

شمایی که گویند خدای متعال با اراده چیزی را خلق می کند در اینجا گفته شده اوجد او (اوجد یعنی هر چیزی که خودش خودش را اراده کند) را حضرت حق پذیرفته و لذا اراده خدا در کار نبوده پس علم خدا در کار است.

جواب اشکال از دید حضرت ملاصدرا

انواع جعل شامل جعل بسیط و جعل مرکب است جعل بسیط یعنی دادن و فرو ریختن یعنی دادن و افاضه نفس به شیء مثل نفس هوا و ... که در یک وادی بودند تا به جعل بعدی برسند. جعل مولف یا ترکیب یعنی شکل دادن و شکل گرفتن. پس بسیط نفس موجودات است و مولف شکل و ترکیب آنهاست. هر چیزی یک نفس دارد یک شکل این هیئت خارجی ما شکل ما است و نفس قدسی ما مادر دیگر نفوس ماست این نظر حضرت ملاصدراست.

اعطای نفس از خداست و اعطای جعل مولف از خود موجود است که شکل را حسب استعداد وجودی خودش می گیرد جعل بسیط را حضرت حق به همه موجودات داد اما جعل مولف را به خودشان واگذار کرد تا دیگر جای گله نباشد.

تحقیق در جعل

معنی جعل: اصطلاحی فلسفی به معنای ابداع هویت و ذات شیء به نحو خاص که همان وجود شیء است

در لغت: خلق صنع و سیوررت

جعل در اصطلاح فیلسوفان به معنای ایجاد است که در فلسفه یونانی معادلی نداشته است اما حکیمان مسلمان یکی از مباحث فرعی جعل را از آراء پیروان رواقیان در اسلام دانسته

جعل در عرفان: ظهور حق در مظاهر

جاعل: اسم فاعل از مصدر جعل است که به معنای گردانیدن، ساختن، نامیدن، گمان کردن و آغاز به کار کردن است.

خلق آفرینش اولیه است اما جعل چیزهایی است که بعدا به آن افزوده می گردد. مثل جعل السماوات

و...



«بسمه تعالی»

ارائه‌دهنده: خانم کارگر (م.عبدی)، تاریخ ارائه: ۱۴۰۰/۱۲/۲۹

موضوع: جلد ششم اسفار، مبحث اراده، فصل هشتم، صفحه ۳۴۵

در عظمت حضرت مهدی (عج)

ابویوب می فرماید در جایی بودم پیغمبر نگاه به فاطمه (س) کردند و فرمودند فاطمه جان ما از همه انبیاء بالاتریم در بین ما بهترین وصی ها وجود دارد و او همسر تو علی است دو تا از جوانان بهشت از نسل تو هستند. بعد دیدند حضرت چهره شان را بالا و پایین بردند و فرمودند مهدی هم از ما خواهد بود و خواهد آمد چون او قطب آسیا خواهد بود یعنی همه عالم باید به دور او بگردند هر کس به دور او پروانه وار بگردد عاشق مهدی است پروانه وار و نه با حرف هر کس پروانه وار بگردد عشقش قوی تر است. استاد فرمودند که باید دلها به حضرتش نزدیک شوند نه لفظ ها لفظ ها را بیندازند در جوی آب و دلها را بگیرند.

اشکال دوم در اتحاد اراده و علم

«و منها ان ... تعالی اوجد فی وقت معین»

خداوند متعال حوادث و پدیده ها را در وقت معینی آفریده نه قبل و نه بعد از آن.

مستشکل گوید که اگر اراده عین قدرت و علم باشد، در نظام آفرینش ما موجودات متکثره‌ای را می‌بینیم که برای هر کدام در آفرینش یک وقت و زمان معین و محدودی وجود دارد حال اگر این تفاوت‌های در وقت آفرینش را به علم واجب نسبت دهیم علم واجب به تمام این امور متکثر برابر تعلق می‌گیرد یعنی تمام واجبات عالم معلوم حق هستند اگر بگوییم این تفاوت‌های در آفرینش از قدرت حق است که قدرت حق هم به همه موجودات خارج علی السوا و برابر است یعنی همه موجودات خارج یکسان معلوم و مقدور حق اند. مستشکل در ادامه گوید پس آن عاملی که باعث تنظیم این جهان شده که همه موجودات در جای معین خودشان قرار بگیرند آن عامل اراده است. یعنی اراده است که تعیین کننده این درجات وجودی و حدود خاصه اشیاء است. اینکه مثلا فلان موجود باید در فلان مکان و زمان یافت شود بر عهده اراده است. پس اراده صفتی تعیین کننده است ولی علم و قدرت صفاتی‌اند که به همه موجودات یکسان تعلق می‌گیرد.

به این اشکال دو جواب داده شده که به آن جواب‌ها نیز نقدهایی وارد شد که حضرت ملاصدرا نقدها را نیز رد می‌کنند.



پیدایش ممکنات در وقت معین (تحقیق از رساله های حضرت استاد)

سوال: چرا موجودات عالم در وقت معینی پیدا می‌شوند؟

آیاتی با دلالت بر وقت معین در آفرینش وجود دارد: سوره مبارکه حجر آیه ۲۱ (و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم)

و هیچ چیز در عالم نیست جز آنکه گنجینه‌های آن نزد ماست ولی ما از آن در عالم خلق جز به اندازه معین فرو نمی‌فرستیم.

سوال: قدر معلوم و وقت معینی که آفریده‌ها در آن زمان پیدا می‌شوند چیست؟

معنای کلمه قدر

لغوی: مقدار و کمیت متعین هر چیز، تعلق اراده‌ها به هر چیز در زمان خود
نزد حکما قدر عبارت است از: خروج موجودات به وجود عینی به اسباب چنانکه در قضا مقرر شده.
متکلمان اشاعره گویند: قضا عبارت است از اراده اولیه حق که به اشیاء تعلق گرفته و قدر عبارت از ایجاد اشیاء به قدر و اندازه معین است.

حضرت استاد در رساله لوح و قلم در خصوص تفاوت بین قضا و قدر می‌فرمایند:

قدرها از جهان اراده و قضاها از جهان عقل هستند.

حاج ملاهادی سبزواری در خصوص معنای قدر می‌فرمایند که: «القدر کمیت الشیء و هندسته و حده»

(شکل هندسی هر موجود قدر اوست).

مثال حضرت استاد:

نگاه یک خیاط به پارچه‌ای که نزد او برده می‌شود قضا است ولی دست زدن به ترکیب آن پارچه و برش و دوخت آن قدر است. پس صورت‌های عقلیه قضا هستند و صور موجودیه و عناصر به حسب ذاتشان قدر است.

سوال: چرا همه ما در یک زمان و یک وقت معلوم نیامدیم؟ چرا امروز آمدیم و صد سال پیش نیامدیم؟

استاد می‌فرمایند ما و شما حق نداشتیم که در چه زمانی پیدا شویم نسل بعدی ما هم حق ندارد که الان بیاید باید دید که عناصر جسم چه زمانی را می‌طلبد هوا، حرارت، برودت و حرکت همه این‌ها باید با عناصر جسم آن موجود سنخیت داشته باشند و الا آن موجود نابود می‌شود و توان ماندن روی زمین به عدد مقرر را ندارد. پس طبق این آیه سوره مبارکه حجر وقتی حضرت حق به موجودات چهره ایجاد داد در گنجینه قدرت یا مشیتش آن گنجینه‌ها را حفظ کرد تا زمان طلوعشان برسد یعنی این گنجینه جهان



و جهانیان با حکمت حضرت حق اندک اندک در وقت معینشان روانه شد. یعنی یک کودک باید امروز بیاید، دیگری یک میلیارد سال قبل و دیگری دو میلیارد سال بعد باید پیدا شود زیرا در هر زمانی نوعی دینامیک و تحرک در عالم تاثیرگذار است. بودن ما و شما فعلا تحت تاثیر دینامیک این زمان قرار گرفته است اگر دویست سال بعد می آمد این جسم پوده می شد چون سختی بین آن و عناصر هوا و طبیعت وجود نداشت. امام زمان هم که هستند اندام مبارک ایشان با دینامیک هر زمان سازگار است.

حضرت استاد می فرمایند که دقیقا ارگانیزم بدن ما و شما را خدا می خواهد اذقه رحمت کند اما این اذقه رحمت باید در زمان خودش کامل شود و اگر در زمان خود نباشد ما می سوزیم. مثل انسانی که مستعد نیست و به کلاس فلسفه می رود که این بی استعدادی عامل گمراهی او می گردد. لذا باید برای ورود به کلاس مستعد باشد. پس کسانی که از رحمت گریزان هستند برای این است که رحمت را در زمان خودش به آن ها تزریق نکردند. در نتیجه تا زمان فراهم نگردد نباید رحمت ها به کام انسان ریخته شود. پیدایش جسم هم همین است چون آن هم رحمت و فیضی از جانب خداوند است آن هم باید در زمان خودش باشد. در غیر زمان خودش جسم ها می سوزند.

عناصر عالم چهار و عناصر هوا نه مورد هستند که هر یک از این عناصر برای ایجاد یک تعادلی هستند یکی برای تعادل حرکت، دیگری برای تعادل نور و... هنوز پزشکان نتوانسته اند به جان و مغز هوا راه یابند و هر چه که گویند همه تعبیر به حرکت نسیم می کنند. قدر مسلم هوا به خاطر داشتن عناصر نه گانه درون خود خیلی مهم است. این است که ائمه معصوم هوا در نشان اثر گذار نیست و این سازگاری طبق دعای رسول ا... (ص) است که فرمودند: باید فیض و رحمت من تا ابد باقی بماند. رحمتی که خدا بوسیله من به زمین و آسمان گسترده کرده تا روز قیامت باید بماند پس از مغز این امامان یک عینی طلوع کرد که نه عامل هوا با تن مبارکشان سازگار باشد و این برکات و رحمت های مایری و مالایری به یمن مقدم مبارک حضرتشان مولانا حجه ابن الحسن (ارواح العالمین له الفدا) به زمین ریزش می کند چه زیر این سقف مؤمنی باشد چه فاسق، چه عالمی باشد چه جاهل، امساک فیض تا روز قیامت نخواهد شد اما فیض و برکت های علوی و احمدی تا قبل از میلاد حضرتش مالایری و غیر قابل رؤیت بودند و به خواص (آنانکه مصدر بودند مانند اولیاء و انبیاء) می رسید تا بوسیله آن ها این فیض ها به مردم برسد اما زمانی که حضرتش از افق عینیت مادر طلوع کردند برکت ها و رحمت ها ظاهر شد.

استاد می فرمایند: وقتی حضرت تعالی به مدینه مشرف می شوید می بینید که روی گنبد حضرتش نوشته

اند: «وما ارسلناک الا رحمة اللعالمین»



يا احمد ما ترا نفرستاديم مگر آنکه رحمتی برای عالمیان باشی و تمام رحمت‌ها و برکات رسول
ا... (ص) بوسیله مصدری که امام زمان باشد و از دعای رسول ا... (ص) تا روز قیامت به مردم می رسد
چرا که متمم رحمت نبوت، مقام ولایت است.



«بسمه تعالی»

ارائه‌دهنده: خانم ویسی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۱/۰۱/۰۷

موضوع: جلد ششم اسفار، مبحث اراده، فصل هشتم، صفحه ۳۴۶

بحث در اراده حضرت حق بود که دو شبهه مطرح شد و اراده خدا را غیر از علم او دانستند کیفیت اشکال در نبود اراده و وجود علم بود ولی موجدانیکه توجه زیادی به حفظ توحید داشتند و می خواستند دل‌ها را از شرک دور نمایند، به جواب و قیل و قال پرداختند.

نظرات مختلف در پیدایش عالم

حضرت استاد هم فرمودند ما می خواهیم از طریق ماده به آن عالم راه یابیم و به نظراتی پیرامون آغاز آفرینش و چگونگی پیدایش چهره‌ها و اجسام مختلف پردازیم که اول آن‌ها عناصر هستند. خلقت عالم بر پایه ماده و مجرد است.

سه مکتب رواق، ماده‌گرایان و فیزیکدانان و شیمیست‌ها راجع به ماده نظریه دادند زیرا ماده حد و اندازه دارد و قابل رؤیت است.

رواقی‌ها گویند ذراتی که عالم را ساخته‌اند ازلی و ابدی هستند ازلی یعنی اینکه آغازی برای پیدایش آن نمی‌شناسیم ابدی یعنی هرگز از بین نمی‌روند پس یک پایان بی‌نهایت دارند. فیزیکدانان گویند که ما می‌دانیم هر حجمی در عالم است از اتم‌ها تشکیل شده که تجزیه ناپذیر و غیر قابل تعویض هستند.

ماده‌گرایان گویند آنچه در عالم اصل ماده است و ماده نیز از ذرات تشکیل شده است. ذرات در یک فضای تهی رها بودند تحرکی بین اتم‌ها ایجاد شد که سبب حرکت ناگهانی آن‌ها شد سپس به هم برخورد کردند و یک ترکیبی از آن‌ها ایجاد شد این ترکیب‌ها بواسطه نوع برخوردی که با هم داشتند متفاوت شدند و اشکالی از آن‌ها بروز کرد.

مادی‌گرایان عامل تحرک اولیه را خودبخودی دانند مثل یک انفجار کوه الهیون فرمان را قبول دارند و گویند که هیچ حرکتی مگر به فرمان حضرت حق صورت نمی‌گیرد. چرا این سه مکتب اصل و پایه تفکر خود را روی ماده پیاده کردند؟

حضرت استاد می‌فرمایند چون اولین دریافت انسان از گذر حسی و تجسم خارجی است. دانشمندان علوم پایه نیز گویند آخرین جزء یا قسم ماده اتم است لاپلاس یا لئونکیوس گویند اگر علم بشر به جایی برسد که بتواند عمر اتم‌ها یا آغاز عمر کهکشان‌ها را پیدا کند می‌تواند به آغاز پیدایش انسان هم برسد. لئونکیوس گوید هر ذره‌ای که در عالم پیدا شد یک فیض و رسالت عالی در وجودش



نهفته است. ذنون و فورد نیز گویند تمام صور عالم در تک تک ذرات نهفته‌اند. حضرت استاد می‌فرمایند اول و آخر عرفان نیز همین است که صورت تمام حقایق عالم در درون ذرات منعکس هستند و این نقش صور هم از اسرار... است یعنی تمام اسراری که در عالم نهفته است، در یک ذره هم وجود دارد که اگر شکفته شود آن اسرار هم پدیدار می‌شود پس نظم و ترتیبی که در عالم است در درون هر ذره هم هست. دل هر ذره را که بشکافی آفتابی در میان بینی

آیا دانشمندان متاله هم به سوی عنصر رفتند؟

آثار عنایت حضرت اله در خلق مرکبات و عنصریات

حضرت ملاصدرا در جلد هفتم فصل دوازدهم صفحه ۲۴ در مورد عنصر از گذر عرفان می‌فرمایند: فصل دوازدهم در پاره‌ای از آثار عنایت حضرت اله در خلق مرکبات و عنصریات است. «الم تر یا عارف الی ربک کیف خلق للعنصریات حراره هی محلله و بروده مسکنه عاقده و رطوبة قابله للتشکل و ...»

ای کسی که تاملی داری ای عارف به سوی حق آیا نمی‌بینی که چگونه خداوند عنصریات را آفرید؟ چون اگر طبیعت در خلقت موثر باشد باید هر چه پیدا می‌شود شکل و طبع و اثرشان یکسان باشد اما این عنصریات چون با فرمان و عنایت حضرت حق آفریده شده‌اند هر یک شکل و طبع و اثری برای خود دارند یعنی اثر خاک غیر از اثر آتش است و اثر آتش هم غیر از اثر هواست و اثر هوا نیز غیر از اثر آب است پس هر یک از این‌ها برای خود یک جهان و یک سیر و یک اثری دارند و همین نیز بزرگترین دلیل بر ارتباط این جهان با خالقش است. لذا گویند عنصریات حرارت دارند که آن حرارت محلل است یعنی این جسم را در دیگری وارد می‌سازد. دوم با هم ملتفت می‌شوند یعنی بین آن‌ها لطف و مهر ایجاد می‌کند بطوری که دو شیء متضاد که در یک ظرف هستند هر دو فیض و اثر دارند و امساک از آن نمی‌کنند یعنی از لطف و مهری که به هم دارند به یکدیگر آزاری نمی‌رسانند

در ادامه حضرت ملاصدرا می‌فرمایند:

«بروده مسکنه عاقده و رطوبة قابله»

باز حضرت حق یک نیروی برودتی فوق بر عنصریات قرار می‌دهد که این نیرو عامل اسکان و سکون عناصر می‌گردد زیرا اگر عنصرها دائم در حال حرکت باشند نظام به سوی بی‌نهایت می‌دود و نمی‌گذارد که ذرات عالم فیض کامل خود را نشان دهند پس خداوند یک نیرویی را بعنوان برودت به آنها مسلط می‌کند تا اسکان‌ها بوجود آید و آن‌ها بتوانند ابراز عینی داشته باشند. در کنار این نیروها خداوند رطوبت و یبوست را نیز قرار داده است. کار رطوبت ساختن اشکال است و کار یبوست که همان قانون خشکیدگی



است حفاظت از این صور است. پس خداوند سه ارگانیزم مهم را به فرمان خود صادر نموده تا این عالم بچرخد.

حضرت استاد موسوی بیان می‌فرمایند: اگر خودمان بخواهیم کمی این پیدایش را در عنصریات به سوی عرفان ببریم می‌پرسیم چرا این‌ها باید سه ضلعی باشند چرا چهار ضلعی نباشند؟ درست است که ظاهراً عنصر است ولی در حقیقت عینیت حضرت محمد(ص) است که در عینیت او هم حرکت است، هم التطاف است و هم تحلیل و حرارت و همینطور در قانون رطوبت و برودت به ظاهر رطوبت و برودت است ولی در واقع عینیت مولانا امیرالمومنین علی(ع) را می‌توان به آن نسبت داد و تثبیت اشکال را می‌توانیم به قانون جاذبه عصمت الکبری فاطمه الزهرا(س) پیاده نمود یعنی تمام اشکال عالم قوامشان بعد از ذات پاک باری تعالی از سه رشته به نام نبوت، ولایت و عصمت بهره‌مند شده است.



«بسمه تعالی»

ارائه‌دهنده: خانم رنگین کمان، تاریخ ارائه: ۱۴۰۱/۰۱/۱۴

موضوع: جلد ششم اسفار، مبحث اراده، فصل هشتم، صفحه ۳۴۳-۳۴۶

شبهات در خصوص علم و اراده حضرت اله و پاسخ به آن

در فصل هشتم یکسری شکوک در خصوص اراده حضرت اله مطرح شده است.

۱) یکی از شکوک مطرحه با عنوان «انه يعلم کل شیء و لایرید کل شیء» شروع شد که خداوند همه چیز را می‌داند ولی همه چیز را اراده نمی‌کند. خواستند بگویند که علم و اراده خدا عین همدیگر نیستند. علم خدا مطلق است به همه خیرات و شرور تعلق می‌گیرد، اما اراده خدا فقط متعلق به خیرات است. که دو راه برای پاسخ به آن را حضرت ملاصدرا مطرح کردند و گفتیم که فقط یک دسته شرور هستند که بالعرض داخل در قضای الهی هستند اما شرور بعنوان استقلالی موجود نیستند. پاسخ دیگر این بود که دایره علم و اراده را مقایسه کرده و توضیح دادند.

۲) شک دیگر این بود که خداوند پدیده‌های دیگری را در وقت معین آفریده نه قبل و بعدش پس یعنی زمانی را به بروز این حوادث تخصیص داده است در حالی که قدرت نسبت به جمیع اوقات مساوی است یعنی خداوند در تمام زمان‌ها می‌توانسته موجودی را بیافریند اما در زمان خاصی اراده ایجادش را نموده است. لذا خواستند بگویند قدرت و علم عین اراده نیست. وقتی خداوند در یک زمان خاصی اراده می‌کند یک موجودی را بیافریند، یک جواب نقض دارد یک جواب حل که در مباحثه بر روی آن کار می‌شود.

شکوک وارد شده از سوی گروه موحدی است که به امر توحید اعتنا دارند

عبارت درس گذشته: «وتصدی لذلک الموحدون المعتنون بالمحافظ علی اعتقاد التوحید...»

این شکوک را چه کسانی وارد می‌کنند؟ آیا افرادی که ضد توحیدند شکوک وارد می‌کنند؟

می‌فرمایند: خیر آنان نیستند بلکه گروه موحدی که نگران هستند عنایت دارند به بحث توحید و می‌خواهند قلب‌ها را از وقوع عناد و تشریک حفظ نمایند لذا این سوالاتی که مطرح می‌شود حتما از جانب گروه معاند نیست بلکه رد و بدل مباحث در بین کسانی است که به امر توحید اعتنا دارند و می‌خواهند قلب‌ها را از وقوع عناد و تشریک دور سازند.

بهره‌ها و خیرها در عالم اصلند

سوال دیگر: اینکه خدای متعال اراده کرد موجودی را بیافریند آیا ابتدا فایده و خیر آن موجود را

گزید سپس خلق کرد یا خلق کرد و سپس فایده‌ها یا شر آن موجود بروز کرد؟



پاسخ: خلقت ها برای اثرها و فایده ها هستند نه فقط برای شکل ها و حجم ها پس ایجادها باید از اراده ها باشند. مثلا پیدایش گیاهان برای فربه شدن چهارپایان است انسان هم باید هر لحظه بهره‌اش از لحظه قبلی بیشتر باشد زیرا خداوند استعداد و امکان خیرات را در وجود او نهاده است و انسان بعنوان یک موجود مختار باید از این قاعده پیروی کند و ثمرش لحظه به لحظه بیشتر گردد زیرا بهره‌ها و خیرات در عالم اصلند یعنی خدا خیر را گزیده و خلق کرده.

سوالی که استاد مطرح فرمودند و بعنوان یک مبحث قرار دادند بررسی ریشه‌ای علم و اراده خدا از طریق دیگر است. یک روش جدیدی که استاد گزیده بودند.

تحقیق در بهره‌های عناصر

و مقایسه نظر شیمی دانان و الهیون

سوال: بهره‌های عناصر از کجاست؟

استاد عناصر را از دید بطلمیوس که چهار عنصر را مطرح کرده بود، عناصر را از دید مندلیف که ۱۰۴ عنصر بودند و تا کنون که ۱۲۰ عنصر هست را مورد بررسی قرار دادند.

چندین بطلمیوس در طول تاریخ داشتیم که استاد به مقایسه بطلمیوس فیلاد و قلوذی پرداختند. بطلمیوس فیلاد از پادشاهان یونان بود (محب الاخت) قدرتی عجیب در علوم طبیعی داشت و عاشق کتاب و کتابخانه بود. انجمنی مرکب از هفتاد دانشمند آشنا به زبان‌های مختلف را تنظیم کرد و دستور ترجمه کتب ملل شرقی و غربی مختلف به زبان یونانی را داد. استاد فرمودند به احتمالی عناصر چهارگانه آب و باد و خاک و آتش از ابداع اوست. در برابر بطلمیوس قلوذی یک حکیم مصری است که در فن هندسه و نجوم بی نظیر بوده او فرضیه مرکزیت و ثابت بودن کره زمین و چرخش خورشید را برای اولین بار داد. در سوره مبارکه یس و انبیاء نیز در خصوص چرخش خورشید آیاتی آمده است.

کوپرنیک در سال ۱۵۱۲ ادعا کرد خورشید ثابت است و سیارات در چرخش هستند. کپلر نیز بعد از او ادعا کرد که سیارات هم به دور خودشان می‌چرخند و هم به دور خورشید در چرخش‌اند و تغییراتی که در طول سال‌ها در این نظریه اتفاق افتاد مورد اشاره استاد قرار گرفت.

عناصر توریوم از بین عناصر مندلیف برای ادامه بحث انتخاب شد با این هدف که این عنصر پرتوزاست و از آن اشعه ایجاد می‌گردد. در صفحه بعد متن اسفار آیه «ان یکاد» به یک دلیلی آمده است استاد در خصوص شهرت آیه «ان یکاد» برای چشم زخم صحبت فرمودند و تحقیقی در خصوص چشم و اشعه چشم توسط استاد صورت گرفته است.



عدد اتمی توریوم ۹۰ و نیمه عمر آن ۱۴ میلیارد سال است که سه برابر عمر زمین است استاد فرمودند عناصر رقصان خلقتند و اگر بخواهند مفید باشند، باید از رقص به سکون آیند چون اگر دائما در حرکت باشند نفعی ندارند و اگر دائما هم در سکون باشند بهره ندارند. باید در قبضه یک قدرت قرار گیرند که گاهی در حالت استاتیک و گاهی در حالت دینامیک باشند تا مفید و صاحب اثر باشند. اینکه عنصر همیشه در حالت سکون یا همیشه در حالت حرکت باشد، ارزش و اثر آن رو نمی شود. مقایسه دیدگاه الهیون و شیمی دانان:

شیمی دانان چرخش الکترون‌ها و ترکیب عناصر را مطرح کردند و ایجاد خواص و فواید اشیاء عالم را از وزن عناصر دانستند یعنی گفتند دلیل تفاوت در خاصیت عناصر تفاوت در وزن و جرم اتمی آنهاست.

دیدگاه الهیون: درست است که عناصر جرم‌های اتمی مختلف دارند که اگر غیر از این بود اصلا جهان فاسد می شد باید جرم اتمی متفاوت باشد تا عناصر به جان هم بیفتند و با هم ترکیب شوند آن حرکت الکترون‌ها به دور هسته مرکزی را داشته باشیم اما اثرها از جاذبه‌هاست نه از وزن‌ها. نتیجه گیری:

اراده خدا به اثرها و خیرات تعلق می گیرد لذا تا در موجودی خیر نباشد اراده خدا به آن تعلق نمی گیرد. انسان باید در عالم به مرحله جاذبیت برسد تا از او اثری بروز نماید و در عالم باقی بماند اگر به آن مرحله جاذبیت و کمال نوعی خودش نرسد، آن خیر اتم و اکمل و اثر عالی که باید بوسیله او در نظام خلقت باقی می ماند از او بروز نمی کند.

از امیر القلب پرسیدند خدا را می دانی؟ سر فرو افکند و تبسم کرد و گفت آنکه خدا را داند زبانش کوتاه است و سرش فرو افکنده و همانجا که نشانی از یار ببیند مقیم می شود و بس این همان مقام جاذبیت و اصل خیرات است.



«بسمه تعالی»

ارائه‌دهنده: خانم م. نعیمی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۱/۰۱/۲۱

موضوع: جلد ششم اسفار، مبحث اراده، فصل هشتم، صفحه ۲۹۳ کتاب جدید

تاریخ تدریس: ۱۳۸۳/۷/۱۴

سپاس خداوند رحمان را که با عنایت و فیض بی منتهای خود عالم را آفرید و با حکمت و رحمت خود به هر یک از اشیاء چهره و ثمره خاص خود را عطا فرمود.

اشکال وارده در حدوث یا قدم بودن خلقت جهان

بحث اصلی در اراده و آفرینش حضرت حق بود. در این درس اشکالی وارد کردند و گفتند: آفرینش قسمتی از زمان بوده. معظم له می‌فرمایند: اگر ما بخواهیم جواب این اشکال را بدهیم باید از متن درس جدا شویم تا مفهوم علت آفرینش را بیابیم. اگر ما بگوییم علت خلقت جهان، زمان است اینجا اشکال‌هایی پیش می‌آید یکی از آن‌ها این است که زمان خود حادث است و چیزی که حادث باشد نمی‌تواند باعث پیدایش عالم باشد. حدوث یعنی چیزی که نبود و بعدا بود شد. چیزی که ذات و عینیت ثابتی از خود ندارد پس چنین چیزی قابلیت برای بوجود آوردن جهان به این عظمت و زیبایی و چیزهای ثابت الاصل را ندارد. ثابت الاصل‌ها چه و یا چه کسانی هستند؟

در حدیث قدسی آمده: «لولاک لما خلقت الافلاک» حضرت حق می‌فرمایند: ای احمد، ما تمام عالم را بخاطر تو آفریدیم.

یا اینکه می‌گویند حضرت زهرا(س) و امامان باعث ایجاد ماء و تین بودند یا در جای دیگر می‌فرمایند: ای علی تو باعث خلقت کهکشان‌ها شدی. یعنی اگر این‌ها نبودند نه آب بود و نه گل نه کهکشان بود و نه کرات. سوال: مگر این افراد حادث نبودند مگر علی (ع) در ۱۳ رجب متولد نشدند؟ یا حضرت فاطمه (س) در ۲۰ جمادی الثانی متولد نشدند؟ یا حضرت رسول در ۱۷ ربیع الاول عام الفیل متولد نشدند؟ مگر این‌ها حادث نبودند؟!

معظم له می‌فرمایند:

البته. این‌ها جسم و ماهیتشان حادث بود اما عینیت واقعی این‌ها بسیط الحقیقه و ثابت الاصل است یعنی این‌ها نمود جلوه خدا بودند. این حضرات از فیض‌های عالی حق هستند، از مظهر فیض حق بودند لذا جهان و پیدایش آن نیز به یمن برکات و فیوضات آن‌ها آفریده شد.

مصدق این گفته‌ها روایات معصومین و نص آیات قرآن کریم است. این بزرگواران جسم‌شان حادث ولی روح و نفس‌شان، ذوق و عشق‌شان، تفکر و عینیت‌شان ثابت و بسیط الحقیقه بود.



در کتاب کوکب دری حضرت استاد از بیان قره‌چه داغی می‌فرمایند:

«الفاطمة جوهر الالهيه» یعنی درست است که فاطمه (س) در زمان خودش در این عالم زندگی می‌کرده اما او گوهری معنوی از سوی خداوند است.

در مبحثی دیگر معظم له می‌فرمایند:

شما قلم را که روی کاغذ بگذارید یک میلیون و دویست اتم از نوک آن قلم ساطع می‌شود در هر یک از این اتم‌ها یک رشته وجود دارد که طول تقریبی آن دویست متر است که این رشته‌ها و اتم‌ها را به هم متصل می‌کند. بزرگان گفته‌اند که: این رشته‌ها رشته‌های ولایت علی (ع) هستند که خداوند از جان و ولایت علی (ع) در درون همه ماده‌ها قرار داده است. یعنی تمام عالم ولایت حضرت علی (ع) را دارا هستند.

آیا زمان یا ماده یا اتفاق می‌تواند علت ایجاد چنین عظمت‌هایی باشد؟ ابدًا. پس با این بیان حادثه‌ها نمی‌توانند باعث جهان باشند.

علت ایجاد جهان از حکمت حضرت حق

عبارت متن کتاب «وایضا حکمه... لا تتبع تخصیص جزء زمان» حضرت استاد می‌فرمایند: حکمت خداوند جهان را ایجاد کرد و نه حادثه ذات شیء و نه حتی فواید. همینکه حکمتش اجازه داد اشیاء چهره پیدا کنند فایده‌ها نیز بروز کرد. یعنی فایده و شیء لازم و ملزوم هم هستند نه اینکه شیء باشد بعد از مدتی فایده‌اش بیاید.

سوره مبارکه یس آیه ۸۲: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»

یعنی وقتی خداوند متعال اراده چیزی را بکند تا فرمان بدهد باش چهره پیدا می‌کند. اینکه پیدایش و فایده‌ها با هم باشند نامش آفرینش و ظهور و بروز نیست بلکه یک کلمه است حکمت. حکمت بروزش با فایده و غرض است.

حضرت استاد می‌فرمایند:

هدف از غرض و هدف در خلقت

بارها گفتیم «اعطاء الشيء لاغرض و لا هدف» یعنی اعطای حضرت حق بلا غرض و بلا هدف است. خداوند که هدف و غرضی ندارد. پس منظور از این غرض یا فایده در اینجا چیست؟ معظم له می‌فرمایند: اگر خلقت‌ها از اعطای عنایت‌ها باشد «لاغرض و لا هدف» صادق است اما اگر خلقت‌ها از حکمت



باشد «لغرض» ثابت است یعنی اعطاء مطلق چهره‌های ناشناخته است اما حکمت تعین و پیدایش است یعنی در حکمت درخت، درخت می‌شود و دریا، دریا.

اعطاء برای فیض است اما وقتی شناخته شدند از حکمت است حال اگر ما به اندام خود نگاه کنیم آیا می‌توانیم بگویم کجای اندام ما از اعطای فیض و کدام از حکمت است؟

مطلق جسم ما از اعطاء است ولی اندام‌های ما از حکمت هستند این حکمت و غرض در چشم، دیدن است. در گوش، شنیدن است در زبان، سخن گفتن است. مثلا اگر ما چشم داشته باشیم ولی نبینیم این چشم به چه درد می‌خورد؟ یا گوش داشته باشیم و نشنویم این گوش به چه درد ما می‌خورد؟ پس هدف از بودنشان برای فایده هاست و معلول حکمت عدل در انجام است. یعنی هر چیزی را که آفرید با عدالت درستش کرد. اینکه حضرت حق قرآن را فرقان قرار داد از حکمت است. یعنی فرق بین حق و باطل قرآن است اگر قرآن را مطلق می‌آفرید حکمت نبود.

تحقیقی درباره حکمت (از سایت حضرت استاد)

بر آن هستیم تا حقیقت حکمت، نورافکنی در ظلمتکده زندگی بشر باشد تا با علم به حقایق اشیاء، بهره‌ها و نمودها و جلوه‌های آن متجلی گردد و زندگی بشر از تکرار و روزمرگی به امید و عشق و جاذبه در سایه‌سار توحید و نبوت و ولایت و عصمت رهنمون گردد.

حضرت حق در آیه ۲۶۹ سوره مبارکه بقره می‌فرماید: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذُكُرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»

یعنی خداوند به هر که بخواهد فیض حکمت را عطا می‌کند و هر که را به حکمت و دانش برساند به او خیر کثیر و مرحمت بسیار فرموده است. این حقیقت را جز صاحبان دانش و خردمندان نمی‌دانند. حکمت به معنی خیر کثیر و فراوان در سه جا در قرآن کریم مورد اشاره قرار گرفته است.

سوره مبارکه کوثر خیر کثیر

امام صادق (ع) فرموده اند: اگر کسی در دین فقیه شود دین را به واقع فهمیده و آن حکمت است.

مرحوم علامه طباطبایی در ذیل آیه شریفه ۲۶۹ سوره بقره می‌فرماید:

حکمت عبارت است از: قضایای حقه‌ای که مطابق با واقع باشد مثل معارف حقه الهیه که درباره مبداء و معاد است.

حکمت در تفسیر نمونه: معرفت و شناخت اسرار جهان هستی و آگاهی از حقایق قرآن و رسیدن به حق از نظر عملی و نظری و گفتاری و معرفت شناسی حضرت اله.

در سوره لقمان حضرت حق می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لَقْمَانَ الْحِكْمَةَ...»



ما به لقمان علم و حکمت عطا کردیم و فرمودیم برای این نعمت بزرگ خدا را شکر کن و هر کس شکر حق گوید به نفع خود اوست و هر که ناسپاسی کند خدا از شکر و سپاس خلق بی نیاز و به ذات خود ستوده صفت است.

خدا در حکمت یک غرضی را انتخاب کرده خصوصیت این غرض این است که غرض عین ذات خداست.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم س. بهزادمنش، تاریخ ارائه: ۱۴۰۱/۰۱/۲۸

موضوع: جلد ششم اسفار صفحه ۲۹۳ جدید و ۳۴۶ قدیم

جلد ششم اسفار، مبحث اراده، فصل هشتم، صفحه ۲۹۳ کتاب جدید
معرفی منابع

(رساله قدرت بارقه یک درس آخر در اراده خالق و مخلوق و علم به نظام احسن

سوره مبارکه هود مورخ ۱۳۷۶/۱۱/۱۵ که استاد فرمودند همه کارهای خداوند با حکمت است نه با مصلحت.

رساله جسم ۶ معنای حکیم بودن حضرت حق و ایجاد اندازه‌ها توسط خداوند در علم خود و ارسال آن‌ها به جهان ناسوت)

بیان شبهه‌ای دیگر در اتحاد علم و قدرت و اراده

ملاصدرا در فصل هشتم اشکالات و شبهاتی که بر اتحاد علم، قدرت، اراده و عینیت اراده نسبت به ذات وارد شد را مطرح فرمودند.

شبهه دوم: چون موجودات جهان خارج هر یک در وقت خاصی یافت می‌شوند و آن وقت برای این حوادث و حوادث دیگر آمادگی دارد ولی یکی از این حوادث در آن وقت قرار می‌گیرد و حوادث دیگر در آن وقت قرار نمی‌گیرند، بنابراین این تخصیص و نظم را ما نمی‌توانیم به قدرت و علم استناد دهیم. ناچار باید به صفت اراده مستند کنیم. پس اراده صفتی است غیر از قدرت و علم و تعیین کننده خصوصیت‌هاست. این اشکال و شبهه دوم در جلسات پیش جواب داده شد.

بیان دیگری از مستشکل در مغایرت علم و قدرت و اراده

اما در این جلسه مستشکلین برای حمایت از مغایرت اراده و قدرت و علم یک بیان دیگری را ذکر کردند:

صفحه ۲۹۳: آن‌ها برای حمایت از دلیلشان گویند که حوادث گوناگون در زمان‌های متفاوت یافت می‌شوند و چون زمان‌ها اجزای یک حقیقتند و این اجزای یک حقیقت مانند افراد یک نامتساوی هستند هرگز نمی‌شود که ما یک حادثه را در وقت معین قرار دهیم و در وقت دیگر و ظرف دیگر نیابیم مگر اینکه یک خصوصیت دیگری برای آن وقت باشد و اوقات دیگر دارای آن خصوصیت نباشند و آن خصوصیت زائد مصلحت و حکمت نام دارد که ایجاد فعل در آن وقت معین مصلحت و حکمت است و ایجاد فعل در غیر آن وقت مصلحت و حکمت نیست. کاری که تابع مصلحت و حکمت است ارادی است. پس آن فاعلی که با مصلحت و حکمت کار می‌کند فاعل مرید است.

«والفعل الذی یتبع الحکمه و المصلحه انما یکون بالاراده» برای اثبات این است که عامل تعیین کننده

اراده است و این تخصیص مربوط به علم و قدرت نیست.



پاسخ حضرت صدرا به مستشکل

«لأننا نقول الكلام عائداً في كون بعض أجزاء الزمان متضمناً لحكمه الايجاد...»

جواب ملاصدرا: این بیان شما قابل دفاع است و این سختتان تام نیست زیرا شما گفتید :

چون اجزای زمان افراد یک نوع هستند و حقیقتشان برابر است پس نمی شود که یک حادثه ای را به زمان معینی اختصاص داد مگر در اثر حکمت و مصلحتی که در آن وقت هست و در اوقات دیگر نیست. سوال ملاصدرا: مگر شما نگفتید که اوقات آحاد یک نوع هستند و از نظر حقیقت نیز یکسان هستند و ذاتا هیچ جزئی از زمان خصیصه ای ندارد پس چطور بعضی از اوقات دارای مصلحت و حکمت اند در حالی که اوقات دیگر دارای این دو نیستند؟ یعنی چطور فلان ظرف صلاحیت فلان حادثه را دارد ولی ظروف دیگر صلاحیت فلان حادثه را ندارند؟

حکمت حضرت حق که تابع خصوصیت های اجزاء زمان نیست خداوند حکیم مطلق است و آفرینش او بر اساس حکمت است و حکمت تابع ذات و عین ذات است. خداوند حکیم است و کار او بر اساس حکمت است نه به این معنا که فلان جزء زمان چون دارای فلان خصوصیت است خداوند آن حادثه را در آن زمان می آفریند و در زمان های دیگر خلق نمی کند خیر حکیم بودن خداوند به این معنا نیست.

«بل تخصیصه بامرو کذا تخصیص سائر الاشياء بخواصها و لوازمها...»

ما این طور گوئیم که حکمت خداوند تابع خصوصیت های زمان نیست حکمت خداوند اصلاً این تخصیص را نمی خورد زیرا قبل از اینکه خداوند به زمان و خصوصیت های زمان هستی ببخشد خودش حکیم است و این خصوصیت های زمان هستند که همگی تابع حکمت حضرت حق هستند نه اینکه حکمت حق بخواهد تابع خصوصیت های زمانی باشد. این طور نیست که چون فلان روز این خصوصیت را دارد و سایر روزها آن خصوصیت را ندارند خداوند هم بخواهد فعلی را در آن روز انجام دهد. پس علم الهی حضرت اله که عین ذاتش است منشأ آفرینش و مبدأ پیدایش این جهان ناسوتی با همه نظم موجود در آن است و این جهان به منزله صور علمیه حضرت اله است و از آن علم و وجود ذاتی نشأت می گیرد. پس این سخن مستشکلین که گویند حکمت خدا تابع خصیصه زمانی است رد می شود. و ما ثابت کردیم که تخصیص هر صورت نوعی که دارای خصوصیتی است، هر هیولایی که آماده پذیرش صورت معین است و زمانی که ظرفیت پذیرش حوادث خاص را دارد همه تابع حکمت و نظام علمیه خداوند متعال هستند.



تنها اراده عامل تحقق نیست گاهی علم هم عامل تحقق است

در ادامه حضرت ملاصدرا به این مسئله می‌پردازند که علم می‌تواند منشأ پیدایش حوادث خاص باشد یعنی بعد از اینکه پی‌بردند به اینکه علم و قدرت و اراده هر سه منشأ پیدایش جهان هستند به این می‌پردازند که اراده خدا همان علم به نظام هستی است و اینکه چگونه علم می‌تواند منشأ پیدایش شود «ولا استبعاد فی کون العلم نفسه سببا لصدور الاشياء و ...»

ملاصدرا می‌فرماید این‌طور نیست که اراده عامل تحقق باشد و نه علم. گاهی علم هم سبب تحقق می‌شود. مثلا اگر کسی بر فراز دیوار باریکی حرکت می‌کند همینکه تصور سقوط می‌کند می‌افتد و ساقط می‌شود. این علم است که باعث تحقق معلوم می‌شود. نیازی ندارد بعد از این علم تصدیق به فایده بکند و اراده کند و بیفتد. همین صرف علم برای سقوط وی کافی است. صرف علم سبب تحقق معلوم در خارج می‌شود.

مثال «آیه و ان یکادالذین کفروا...» مسئله چشم را مطرح می‌کنند که همینکه انسان با دیدن صحنه اعجاب‌انگیز تصور زوال آنرا می‌کند این موضوع ایجاد می‌شود که این مسئله مورد تأیید کتاب و سنت است. یعنی تأثیر چشم عبارت است از تأثیر علم یعنی تصور زائل شدن چیزی می‌تواند منشأ زوال آن باشد.



(بسمه تعالی)

ارائه‌دهنده: خانم گرمابدی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۱/۰۲/۰۴

موضوع: جلد ششم اسفار صفحه ۲۹۳ جدید و ۳۴۶ قدیم

جلد ششم اسفار، مبحث اراده، تاریخ تدریس: ۱۳۸۳/۰۷/۱۴
در فضیلت حضرت علی (ع)

در ایام شهادت حضرت علی هستیم باید این طور گفت

کتاب فضل ترا آب بحر کافی نی

که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

پیامبر (ص) فرمودند:

خدا برای برادرم علی (ع) فضایی قرار داده که از شماره بیرون است. هر کس یکی از فضایل او را بیان کند و به آن معترف باشد خدا گناهان او را خواهد بخشید و کسی که فضیلتی را از علی (ع) بنویسد تا وقتی که از آن نوشته اثری باقی است فرشته‌ها برایش طلب آمرزش می‌کنند و آنکه به فضایل علی گوش سپارد خدا گناهانی را که بوسیله گوش دادن مرتکب شده می‌بخشد. هر کسی به نوشته‌ای در فضیلت علی نگاه کند گناهانی را که بوسیله چشم انجام داده مورد آمرزش قرار می‌دهد. عظمت علی نه تنها برای اهل تشیع که اهل تسنن هم به عظمت حضرتش مقرر هستند. چنانی که سیوطی یک محقق اهل سنت و جماعت درباره حب علی (ع) گوید: دوستی علی اصل ایمان است.

بحثمان در جلد شش اسفار هست و سوال اصلی مان در جلسه گذشته این بود که آیا اثرها می‌توانند با حکمت‌ها مبارزه کنند؟ در جهت این قضیه دو تا مثال مار علی الجدار و چشم زخم را مطرح کردیم.. استاد فرمودند: مار علی الجدار در اثر وهم درون انسان سقوط پیدا می‌کند.

تحقیق در چشم زخم

تحقیقمان در مورد چشم زخم است درباره فلسفه وجودی قدرت چشم زخم، در مورد ماهیت و چیستی چشم زخم، بررسی چشم زخم از نظر علمی و از نظر روایات و احادیث و از نظر قرآن و راه‌های پیشگیری آن.

فلسفه وجودی چشم زخم

فلسفه وجودی قدرت چشم زخم در انسان این است که هر انسانی قوه‌ای دارد و تنها با افراط و تفریط در آن هست که انسان اثر یا خسارت می‌بیند.

پرسش این هست که انرژی‌ای که از طریق چشم ساطع می‌شود چه فایده یا کاربردی دارد که بگوییم

تنها در جهت منفی به چشم زخم تبدیل می‌شود؟



پاسخ این هست که چشم زخم نیروی موجود در برخی انسانهاست که البته دارای شدت و ضعف است و شاید در تمام انسانها به صورت بالقوه باشد. شناخت ماهیت و فلسفه وجودی این نیرو مشکل است و باید اعتراف کرد که ماهیت و حقیقت آن برای ما نامعلوم است و از نیروهای مرموز است ولی می‌توان گفت نیرویی است که غالباً با چشم در ارتباط است هرچند می‌تواند بدون دخالت چشم هم محقق شود. البته این نیرو ممکن است همیشه با خباثت و حسادت نباشد گاهی اوقات از سر محبت هم بروز کند ولی فلسفه وجودی آن را این‌طور باید گفت این نیرو حکایت از توانمندی انسان می‌کند و بدون دخالت اعضای فیزیکی هم می‌تواند اثری در جهان بگذارد. لذا اگر انسان توجه کند می‌تواند به جای به کارگیری این نیرو در جهت تخریب و جنبه‌های منفی در جهت ترقی و آبادانی از آن بهره بگیرد. در روایات نیز توصیه شده است که بعد از دیدن هر شگفتی به جای آنکه روح را در جهت چشم زخم روانه کنند یاد و ذکر خدا را پیشه کنند و از این رو می‌توان گفت که قدرت تمرکز در یک چیز قدرتی است که به انسان هدیه داده شده و وجه مثبت آن غرق شدن در یاد خدا و وجه منفی آن چشم زخم است.

ماهیت و چیستی چشم زخم

بینیم ماهیت و چیستی چشم زخم چیست؟

به گمان برخی چنانکه از مفهوم لغوی چشم زخم زدن برمی‌آید چیزی مثل حرارت یا سم از چشمان شور ساطع می‌شود و به هدف چشم زخم برخورد می‌کند در حالی که به زعم دیگران در ساز و کار اثر چشم زخم به ویژه از این رو که به فرد یا شیء غایب از نظر نیز کارساز است نیازی به تماس یا حضور واسطه یا صدور و ارسال جزئی از علت به سوی معلول نیست، بلکه مبداء چشم زخم تأثیری است که قوای نفسانی می‌توانند (به گونه‌ای فعلاً ناشناخته) در انفاس یا ابدان دیگر داشته باشند. پس عین حقیقت آن را متوجه نشدند ولی گویند در واقع یک توجه افراطی روح و نفس به چیزی است. البته ابن سینا جزم به وجود چشم زخم نداشتند و آنرا امور ظنی می‌دانستند.

حضرت صدرا در کتاب مبدا و معاد صفحه ۱۷۸ و ۶۰۷ تصریح کردند که برخی از نفوس در قوه وهمیه به حدی می‌رسند که می‌توانند در مواد خارجی تاثیر بگذارند. و ایشان علت اصلی چشم زخم را حس رشک و حسادت می‌دانند.

چشم زخم از نظر علمی

از منظر علمی دانشمندان امروزی نیز به موضوع چشم زخم پرداختند. علم بشر به وجود قوای متعدد در بشر پی برده است مانند حس ششم یا هیپنوتیزم و حتی اراده و أخذ خودآگاه یا ناخودآگاه انرژی‌های



مثبت و منفی و آثار آنها در اشیاء و رفتارها پی برده. بشر دارای نیروهای فراوانی است که چون بسیاری از آنها را یا نشناخته یا اگر شناخته و مسلط نشده اینجاست که خارق العاده تصور می کند. حضرت علی (ع) فرمودند: ای انسان گمان نکنی که تو یک جسم صغیری هستی بلکه عالمی در تو پیچیده شده است و آنچه که در عالم است از نیروهای ملکوتی و قوای روحی یا هر چه در جامدات و حیوانات است در انسان هم هست. فلسفه چشم زخم از یک سو به نظام علی و معلولی عالم خلقت برمی گردد و از سوی دیگر به قوای متعدد انسان از جمله قوای باصره و نوع نگاه آن.

امروزه اگر کسی با چشم و نگاهش چیزی را تغییر دهد یا خم کند از نظر دیگران خارق العاده است اما واقعیت این است این نیرو در وجود همگان است.

دانشمندان بر اساس کشفیات بر این باورند که در برخی افراد روح و توان باطنی منحصر به فردی است که نه تنها می تواند اشیاء را جابجا کند بلکه حتی می تواند مانند اشعه لیزر اشیاء را متلاشی کند این نیرو گاهی از چشم و گاهی از اعضای دیگر است.

نتیجه این قسمت آن است از آنجایی که انسان جسم و روح دارد، غیر از ظاهر، باطن و ملکوتی هم دارد که هر کدام از آنها دارای قوا هستند که البته قوای باطنی شدت و اثر قوای ظاهری را می توانند چندین برابر نمایند که این مسئله نیز مورد قبول دانشمندان مادی گرا که اعتقادی به نیروهای غیر مادی ندارند نیز به اثبات رسیده به عنوان مثال نقش و اثر قدرت، عزم اراده نقش دوست داشتن نفس بد آمدن که در تعابیر اسلامی مثل حب و بغض از آن یاد می شود قابل کتمان نیست. مثلاً کسی که در ظاهر صدقه می دهد اگر همین با نیت خلوص باشد بلا را دفع می کند از این رو چشم و نوع نگاه هم آثار خودش را دارد اینکه این گونه باید رفتار کرد غیر از اینکه که نوع نگاه یک نفر را مجذوب یا متنفر می کند یا گاهی مدهوش می کند گاهی هم تمام قوای را به کنترل درمی آورد.

اثبات چشم زخم از نظر احادیث و روایات

اهل تسنن به نقل از پیامبر (ص) گویند پیامبر (ص) فرمود: اگر چیزی باشد که بتواند بر قضا و قدر سبقت گیرد، چشم زخم است.

اهل تشیع به نقل از پیامبر (ص) گویند چشم زخم واقعیت دارد و مرد را در قبر و شتر را در دیگ قرار می دهد.

پیامبر (ص) فرمودند که: هر گاه یکی از شما در خودش یا در مالش یا در برادرش چیز جالب توجهی را دید برای برکت آن دعا کند زیرا چشم زخم واقعیت دارد.



امام صادق (ع) فرمودند: هر کس از سیرت و صورت برادر مسلمانش خوشحال شد خدا را یاد کند زیرا وقتی خدا را یاد می کند دیگر ضرری به برادر مومنش نمی رسد.

چشم زخم در قرآن

در قرآن مستقیم به این کلمه پرداخته نشده یعنی هیچ ذکر صریحی ندارد اما بسیاری از مفسرین پاره‌ای از آیات را ناظر به چشم زخم میدانند مثلاً در سوره مبارکه یوسف آیه ۶۷ حضرت یعقوب از ترس چشم خوردن پسرانش فرمود که همگی از یک دروازه وارد نشوند. یا آیه وان یکاد در سوره مبارکه قلم که بر مبنای قول مشهور در مفسران اذلاق به ابصار را دال بر چشم زدن گرفتند در لسان العرب جلد ششم: زلق به معنای لغزیدن است. لغزیدن به چشم یعنی تو را با چشمانشان آزدند و تو را از مقامی که داری لغزاندند. و در شأن نزول این آیه آمده که مشرکان مردی بسیار شور چشم را از بنی اسد فرا خواندند که پیامبر (ص) را چشم بزند و چون بر آن شدند حضرت جبرئیل با نزول این آیه پیامبر (ص) را از آسیب نگه داشته شدند. برخی از عالمان معتزلی این آیه را قبول ندارند. و آیه پنجم سوره مبارکه فلق «من شر حاسد اذا حسد» را نیز مربوط به چشم زخم دانند.

روش‌های پیشگیری از اثر چشم زخم

- ۱- باورهای مردم: یکسری خرافات موجود در جهان بوده که با تدابیر مختلف چیزهای جذاب و قابل حسادت را از نگاه‌های رشک آمیز دور کنند و به نحوی غیر جذاب نشان دهند. مثلاً گاهی از القابی استفاده می کردند که فرزندشان چشم نخورد. یا عیب گویی فرزند نزد خلق را می کردند یا پوشاندن صورت‌ها در سرزمین عربی بویژه شمال آفریقا تدبیری بوده برای حفظ از چشم زخم، یا استفاده از انواع بخورهای گیاهی مانند اسفند یا اوراد یا از واژه‌های ماشاء... یا بزمن به تخته، یا انواع طلسمات و سنگ و فلزات و همراه داشتن یکسری اشیاء مثل نعل اسب و شاخ کرگدن یا دندان فیل و شانه هدهد یا نمک و شکستن تخم مرغ و خالکوبی یا استفاده از رنگ آبی، در جواهر سازی انواع لوح از جمله لوح معروف چهل بسم ... را استفاده می کردند.
- ۲- در قرآن و روایات: نوشتن سوره حمد، اخلاص، ناس، فلق، آیه الکرسی و همراه داشتن آنها، خواندن آیه «وإن یکاد»

امام رضا (ع) فرمودند: هر گاه تو را چشم زدند کف دست را مقابل صورتت قرار بده و سوره حمد و توحید و معوذتین را بخوان و هر دو کف دست را به صورت بکش که خدا تو را از آن گزند محافظت می کند.



امام صادق(ع) نیز فرمودند: اگر کسی از شما از چیزی در کسی به شگفت آمدید سه بار بگوئید «ماشاء... لا حول ولا قوة الا با... العلی العظیم» هر کس هفتاد بار این ذکر را بگوید هفتاد نوع بلا از وی دور می شود که آسانترین آنها خفگی است. ان شاء... ما توجه کنیم به اصلها و از خرافات دور باشیم و متوسل بشویم به قرآن و ادعیه.



«بسمه تعالی»

ارائه‌دهنده: خانم امیدی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۱/۰۲/۱۱

موضوع: جلد ششم اسفار صفحه ۲۹۳ جدید و ۳۴۶ قدیم

نزول آیه «وإن یکاد» توسط جبرئیل

عباد این صامت نقل می‌کند که به خدمت پیامبر (ص) وارد شدم و چهره ایشان را از شدت درد دگرگون یافتم برگشتم و ساعتی بعد مراجعه کردم و حضرت را در بهبودی دیدم. علت را جویا شدم حضرت فرمودند: حالم دگرگون بود و در حالت بیماری بودم جبرئیل به نزد من آمد و برای من چیزهایی را آورد و در آن آمده بود که یا احمد چیزی را بر تو خواندم که هم چشم زخم را از تو دور کند و هم دردهای دیگر را (آیه و إن یکاد ۵۱ سوره نون والقلم) در جای دیگر اشاره شده است به سوره فاتحه کتاب/آیه الکرسی و شش آیه‌ای که کلمه شفاء در آن است.

حضرت استاد بیان می‌کنند که: آیا می‌توان گفت اندام رسول... (ص) در دایره حادثه‌ها پر شود یا

خیر؟

تحقیق در شفاء

معنی شفاء

معانی شفاء: بهبود و درمان بیماری / سبب بهبود و درمان یکی از اسامی و صفات قرآن
معانی شفا: حاشیه و لبه هر چیز / شفاء البر، کناره چاه، در سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۰۳ حضرت
حق می‌فرماید: «وکنتم علی شفا حفره من النار...» در کنار گودالی از آب بودید که خداوند از آن نجاتتان
داد. / شفا در عربی به معنای جان کردن آمده است.

شفاء در قرآن

شفاء در سه آیه صراحتاً و در سه آیه دیگر بصورت مشتقات آمده است.
آیه ۴۴ سوره فصلت: «و لوجعلنا قرانا اعجمیا لقالوا لولا فصلت آیاته... قل هو للذین آمنوا هدی و
شفاء و...» اگر این کتاب را قرآن غیر عربی گردانده بودیم قطعاً می‌گفتند چرا آیات آن روشن بیان نشده
کتابی غیر عربی و مخاطب آن عرب زبان هستند بگو این کتاب برای کسانی که ایمان آوردند رهنمود و
درمانی است و کسانی که ایمان نمی‌آورند در گوش‌هایشان سنگینی است و قرآن برایشان نامفهوم است.
این قرآن شفاء هست برای جمیع امراض ظاهری و باطنی. شفای قلب است از مرض شرک و کفر و
ضلالت و شفای نفس است از اخلاق رذیله و معاصی. شفای بدن است از امراض جسمانی.



آیه ۸۲ سوره مبارکه اسراء: «و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمه للمومنین...» این آیه به آیه شفا نیز معروف است. در تفاسیر آمده است که خداوند آنچه را موجب شفای امراض باطنی و ظاهری است را در قرآن مجید نازل فرموده است. در تفسیر صافی فرموده است که در معانی قرآن شفای ارواح و در الفاظ آن شفای ابدان است.

صاحب تفسیر روان جاوید گوید: که در هر دوی اینها هر دو شفاء وجود دارد. در توجه به معانی قرآن شفای امراض روحی مثل شک و حیرت و ضلالت و در عمل به احکام قرآن سلامتی ظاهری و در استشفاء به الفاظ قرآن بهبودی از تمام آلام است. چنانی که امام صادق (ع) می فرمایند: شفاء فقط در علم قرآن است چون خداوند فرموده است که نازل می کنیم در قرآن آنچه که شفاء و رحمت است. «و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمه للمومنین» و اهل قرآن ائمه هدی هستند و نیز فرمودند که هیچ کسی به دردی و مرضی مبتلا نشود که با نیت خالص دست به جای درد و مرضش بگذارد و این آیه را تا آخر بخواند مگر آنکه شفاء می یابد حتی اگر هر کس به مرض بخل، حسادت و کینه گرفتار باشد و این آیه را بخواند و دست بر قلب خود بگذارد شفاء می یابد.

آیه ۵۷ سوره مبارکه یونس: «یا ایها الناس قد جائتکم موعظه من ربکم و شفاء لما فی الصدور و هدی و رحمه للمومنین»

ای گروه مومنان به تحقیق پندی از جانب پروردگارتان بر شما آمد که دعوت به صلاح کند و شفاء و دوا برای امراض دل های شماست (امراض جهل و نادانی و کفر که اضر از بیماری هایی است که در بدن است) لذا خدای متعال نسخه قرآن شافی را توسط اعظم اطبای روحانی بر پیامبر (ص) نازل فرمود تا به دستور آن عمل کنند تا عقاید فاسد و اخلاق رذیله را از قلوبشان پاک کنند تا هم شفای امراض جسمانی و هم امراض روحی یابند. خواندن هفتاد مرتبه سوره مبارکه حمد یا یکمرتبه سوره مبارکه یس بر بالین مریض سبب شفای وی می گردد.

مشتقات شفاء در قرآن

آیه ۱۴ سوره توبه: «قاتلوهم یعذبهم ا.. یا یدیکم و یخزهم و ینصرکم علیهم و یشف صدور قوم مؤمنین» با آنها پیکار کنید که خداوند آنها را به دست شما خوار و رسوا کرده و شما را پیروز می نماید و بدین ترتیب دل های گروهی از مومنان (اشاره به بنی خذاعه) که تحت فشار و سختی بودند را شفاء می دهد و بر جراحات قلبشان مرهم می نهد.



آیه ۸۰ سوره شعرا: «و إذا مرضت فهو يشفين» حضرت ابراهیم وقتی که نعم الهی را می‌شمرند بدنبال آیات قبل که فرمودند «والذی یطعمنی و یسقین» هر گاه بیمار شوم، پروردگرم مرا شفا می‌دهد.

آیه ۶۹ سوره نحل: «ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللا ینخرج من بطونها شراب مختلف ألوانه فیه شفاء للناس إن فی ذلک لآیه لقوم یتفکرون»

سپس از تمام ثمرات و شیره گل‌ها بخور و راه‌هایی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده پیما (اشاره به دومین ماموریت زنبور عسل) و در ادامه می‌فرماید از درون این زنبور عسل نوشیدنی مخصوصی با رنگ‌های مختلف خارج می‌شود که در آن شفا برای مردم است. به طوری که یکی از چهار نهر بهشت از عسل است که در اخبار الرضا فرمودند سه چیز حافظه را زیاد می‌کند و بلغم را از بین می‌برد که یکی از آن‌ها عسل و قرائت قرآن و جویدن کندر است.

در کل آیات یاد شده خداوند قرآن را بعنوان شفای افکار و ابدان معرفی کرده است. ذات قرآن شفاست در حالی که ذات دارو شفا نیست بلکه مقتضی شفاست.

خدای سبحان درباره قرآن نمی‌فرماید که قران داروست بلکه فرموده است که قرآن شفاست و اثر شفا بخشی آن نیز قطعی است از اینرو هر کسی که به محضر قرآن حاضر شود، آن را بفهمد و به آن عمل کند به یقین امراض ظاهری و بدنی وی از بین می‌رود. آیه الکرسی، سوره حمد، و آیه إن یکاد نیز مطرح هستند.



«بسمه تعالی»

ارائه دهنده: خانم ل. سادات. میرعابدینی، تاریخ ارائه: ۱۴۰۱/۰۲/۱۸

موضوع: جلد ششم اسفار فصل هشتم، تاریخ تدریس: ۱۳۸۳/۰۸/۲۶

اشکالات وارده بر اراده و علم و قدرت حضرت حق

اشکال اول: اشکال وارده توسط مرحوم کلینی مطرح شده و آن این است که اگر اراده حضرت حق عین علمش باشد، به هر آنچه علم به آن تعلق می‌گیرد باید اراده نیز تعلق بگیرد زیرا علم خدا هم به خیر و هم به شر تعلق می‌گیرد اما اراده خدا فقط به خیر تعلق می‌گیرد.

اشکال دوم: «ومنها ان... تعالی أوجد و ما أوجد من الحوادث فی وقت معین لا قبله و لا بعده»

اینکه یک موجود باید در یک وقت معین خلق شود و نه در وقت‌های دیگر این از علم و قدرت حضرت حق نیست بلکه مربوط به اراده خداوند است. استدلالشان این بود که چون قدرت خدا در همه زمان‌ها برابر است و نمی‌توان گفت که قدرت وی در یک زمان هست و یک موجود را خلق می‌کند و در زمان‌های دیگر ناتوان از خلق است مثل اینکه بگوییم: ما در چهل سالگی توانایی انجام اموری را داریم که در پنج سالگی نداشتیم که این مربوط به انسان است ولی در مورد خداوند این‌گونه نمی‌توان گفت.

یعنی قدرت خدا در همه زمان‌ها یکی است علم او نیز در همه شرایط و بر همه کارها یکی است و خدا به همه اشیاء و پدیده‌ها همیشه عالم بوده و هست. لذا علم او اختصاصاً علت آفرینش نیست. مستشکلین گویند: پس عامل پیدایش موجودات در یک زمان خاص، اراده است و نه علم و قدرت چون علم و قدرت خدا در همه زمان‌ها یکسان است پس مخصص باید اراده باشد این سخن این گروه مشابه سخن اشاعره است که گفته بودند اراده غیر از علم و قدرت است. قدرت در جهت فعل و ترک است اما اراده آن مخصص و تعیین کننده است.

پاسخ حضرت صدرا بر مستشکل

پاسخ ملاصدرا: ملاصدرا می‌فرمایند که اراده خدا عین علم به نظام اصلح و احسن است که دارای اجزاء فراوان و وجود رابطه علی و معلولی بین اجزاء است. یعنی خدا اراده می‌کند نظامی را خلق کند که یکی از اجزای آن علت است و دیگری معلول. علت در جای خودش قرار می‌گیرد و معلول هم بعد از آن قرار می‌گیرد اما طبق قاعده الواحد، تمام علت و معلول‌ها یک واحد حقیقی هستند و از واحد حقیقی بیش از یک واحد حقیقی صادر نمی‌شود. عالم یک واحد حقیقی است که از آن به فیض منبسط



یاد می‌کنند که این فیض منبسط دربرگیرنده گذشته، حال و آینده است. ملاصدرا می‌فرماید: اراده خدا عین علم اوست متنها علم بر اساس همین نظام احسن است با همان ترتیب علی و معلولی.

ملاصدرا برای اثبات اراده بیانی از افراد دیگر ذکر می‌کنند و خود نیز این نظر را نقد می‌کنند.

نظر برخی افراد: عامل ایجاد حوادث گوناگون در زمان‌های مختلف، مصلحت و حکمت است. حوادث گوناگون در زمان‌های متفاوت یافت می‌شوند. زمان‌ها اجزاء یک حقیقت هستند و این اجزاء مانند افراد یک نوع متساوی‌اند. یعنی زمان یک با زمان دو تفاوتی ندارد و هرگز نمی‌شود که یک حادثه را در یک وقت معین قرار داد و در وقت دیگر آن را ایجاد نکرد مگر اینکه در آن زمان یک مصلحت و حکمتی داشته باشد. یعنی ایجاد فعل در آن زمان مصلحت و حکمت است و در غیر آن زمان مصلحت و حکمت نیست. این‌ها در واقع حمایت از برهان ملاصدرا کرده‌اند (برهان: اگر حادثه ای در یک زمان رخ می‌دهد بر حسب مصلحت و حکمت آن زمان است)

حضرت ملاصدرا گوید حرف شما قابل قبول نیست و خود زمان به خودی خود موجب خلقت حادثه‌ای نمی‌شود بلکه آن حادثه در آن زمان تابع مصلحت و حکمت است. این انطباق زمانی ایجاد حوادث در مورد انسان صدق می‌کند مثلاً در فصل معینی درختی می‌کارد یا یک مهندس بر اساس فصل مناسب سازه می‌سازد اما در مورد خدا چنین نیست زیرا قبل از آنکه خدا به زمان هستی دهد خودش حکیم است و حکمت و مصلحت خدا تابع زمان نیست بلکه فلان مصلحت در آن زمان تابع مصلحت خداست. خدا علم به نظام احسن دارد و اراده نیز عین قدرت و علم به نظام اصلح است. کارهای خدا تابع حکمت و مصلحت زمان نیست. این‌طور نیست که برخی گمان می‌کنند که در فلان فعل ارادی، قدرت و علم تعیین‌کننده نیست بلکه علم هم می‌تواند منشأ پیدایش حوادث خاص با خصوصیات خودش باشد. مثال‌های این مورد عبارتند از:

۱) سقوط از دیوار از روی تصور که در واقع علم به موضوع عامل سقوط است.

۲) تاثیر برخی از نفوس بالهمه و الوهم از سخنان صاحب فتوحات این است که عارف با علم و همت خود خلق می‌کند.

۳) آیه ۴۹ سوره مبارکه ال عمران: آفرینش طیر به اذن خدا بدست مسیح. در این آیه اثبات می‌شود که برخی از نفوس با اهتمام و خواستن و علم چیزی را ایجاد می‌کنند.

۴) تاثیر چشم انسان بر چیزی با دیدن منظره شگفت از آن و ایجاد زوال در آن چیز (چشم زخم) استناد به آیه و ان یکاد که در اینجا ملاصدرا تاثیر چشم را تأثیر علم دانسته‌اند.

نگاه لاک پشت به تخم هایش که در جای دیگر گذاشته است و ایجاد نطفه از حرارت و انرژی نگاه



تولد حضرت عیسی با نگاه جبرئیل به حضرت مریم.

نظر حضرت استاد موسوی در تأثیر نگاه

ما نیروی چشم را قبول داریم اما اراده و مشیت حضرت حق فوق همه اینهاست.

نتیجه: از آنجا که علم در انسان ضعیف هم می‌تواند منجر به ایجاد گردد پس علم خدا قادر به ایجاد

هست و اینچنین نیست که در فعل ارادی قدرت و علم تعیین کننده نباشند.



«بسمه تعالی»

ارائه‌دهنده: خانم پاکدامن، تاریخ ارائه: ۱۴۰۱/۰۲/۲۵

موضوع: جلد ششم اسفار فصل هشتم، صفحه ۳۴۷

علم گاهی منشأ پیدایش حوادث

حضرت صدرا فرمودند اینچنین نیست که قدرت و علم تعیین کننده نباشد و مخصص فقط اراده باشد بلکه علم نیز گاهی منشأ پیدایش حوادث است.

آیا حوادث روی علم و حکمت خدا اثر گذار است یا خیر؟ نقش چشم زخم چیست؟

سه چیز که می‌تواند محل چشم زخم قرار گیرد

استاد فرمودند: چیزهایی که می‌تواند محل چشم زخم قرار بگیرد سه چیز است:

➤ نگاه به چیز مرغوب و زیبا

➤ نگاه با حیرت به چیزی

➤ نگاه با حسد به چیزی

راه‌های پیشگیری از چشم زخم

۱) دود کردن اسفند که در روایات بیان شده است. ۲) به گردن آویختن مهره ۳) آیه ان یکاد

ایشان برای فهم اثر موج چشم زخم فرمودند که امکان دارد از اثر نیروی چشم انسان پدیده ای در خارج ایجاد شود.

انسان یک نیروی پایدار درونی دارد که منشأ آن گاهی از هوا، گاهی از غذا و گاهی از اشعه خورشید و گاهی از کرات و سیارات است. انسان با خیره شدن به چیزی می‌تواند این انرژی درونش را به آن چیز منتقل کند اگر این نیرو به مثبت‌های درون او باشد کاری انجام نمی‌شود اما اگر به منفی‌ها اثر گذاشت تمام جاذبه‌های درون او آنرا می‌بلعد. هر عنصری حامل این نیروهای مثبت و منفی است که با نظم خاصی در حال چرخش به دور هسته مرکزی هستند این نیروی درونی سبب برهم زدن نظم چرخش الکترون‌ها می‌شود. اگر این نیروی پایدار منفی باشد، آن جسم از کار متوقف می‌شود یعنی اثر سوء بر آن می‌گذارد.

نظر بعض متکلمین در رد چشم زخم

حضرت استاد موسوی نظر ابوعلی جوائی و ابوالقاسم بلخی از متکلمین را در رد اثر چشم زخم آورده اند که چشم نمی‌تواند انسان را به گور و شتر را به دیگ برود چون خلاف مشیت خداست.



تحقیق حضرت استاد در سحر و جادو

حضرت استاد یکی از مباحثی که در نظر پنجم از مکاسب کار کرده‌اند حرام بودن سحر و جادوست که از بیان علامه حلی فرمودند: عملی را که ساحر انجام می‌دهد یا کلامی را که می‌نویسد یا می‌گوید در دل یا عقل مسحور اثرگذار است.

۱- حضرت استاد نظر فخر المحققین در رابطه با سحر و جادو را این‌طور بیان کردند که فخر المحققین سحر را خارق العاده می‌داند.

۲- نظر فاضل مقدادی: ایشان سحر را پیدا شدن حالت و ملکه‌ای نفسانی بر اثر ریاضت می‌گویند.

۳- نظر علامه مجلسی: ایشان سبب سحر را پنهان و با خدعه و نیرنگ بیان می‌کنند.

اقسام سحر

۱) خواص داروهایی که می‌توانند کند فهم کنند.

۲) طعام‌ها.

۳) هیپنوتیزم نیز از اقسام سحر است.

۴) هاروت و ماروت.

بیان حضرت عسگری در خصوص کثرت سحر و جادو از زمان حضرت نوح تا حضور پیامبر بعدی

نظر حضرت استاد در چشم زخم

این نیروها تماما از نظر علمی صحیح و موثرند اما استاد می‌فرمایند ما همه این‌ها را قبول داریم اما فرمان حق مهم است و این‌ها ابزار هستند که اگر اراده خدا تعلق نگیرد این‌ها نمیتوانند کارساز باشند.

اگر تیغ عالم بجنبد زجای نبرد رگی تا نخواهد خدای

پس اگر بدنی بر اثر چشم به گور برود، نیروی مهم آن اراده خداست ولی نیروی مهم آن چشم زخم است. پس اراده و مشیت الهی را اساس قرار دهید.